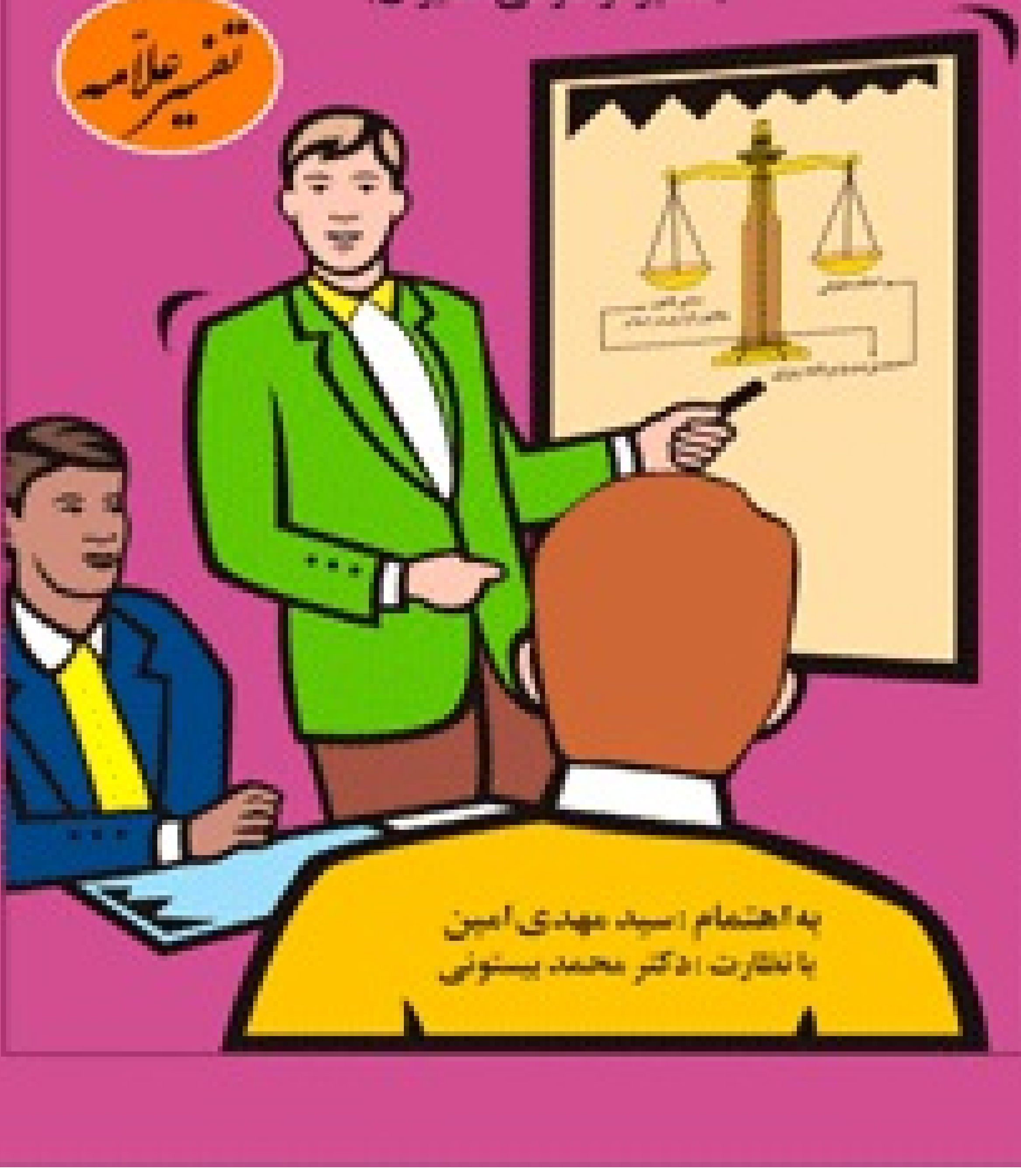
مبانی قانون گذاری در قرآن

(تفسیر موضوعی المیزان)

تفسیر علامه



به اهتمام: سید مهدی امین
با نظارت: دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، -گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام از دیدگاه قرآن و حدیث/ به اهتمام مهدی امین ؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به‌نشر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۲۵۶ ص..؛م‌س۱۴/۵×۱۰

فروست : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج.] ۴۵.

شابک : ۹-۴۹-۵۶۴۰-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : این کتاب بر اساس کتاب" المیزان فی تفسیرالقرآن "تالیف محمدحسین طباطبایی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : قانونگذاری (فقه)

موضوع : اسلام و حقوق

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -

شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن

شناسه افزوده : شرکت به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج.] ۴۵.

رده بندی کنگره : BP۹۸/۱۳۸۹/ الف۸۳ت۷ ۴۵.ج

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۳۰۰۹۹

فهـــرست مطـالــب

موضـوع صفحـه

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

(۳)

اَلْاِهْداءِ

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَـمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّـةِاللّهِ فِی‌الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،
الْحُجَّةِبْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الاَوْلِیاءِوَیامُذِلَ‌الاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَیْنَ‌الاَرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
(۵)
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ فی غَیْبَتِـــکَ وَ فِراقِـــکَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ
(۶)

متن‌تأییدیه‌حضرت آیةاللّه‌سیدعلی‌اصغر دستغیب نماینده‌محترم‌خبر گان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زنـدگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۷)

قرآنی مفسّـرین بزرگ و نـامی در طول تاریـخ اسـلام، نصیب برادر ارزشـمندم جنـاب آقـای دکتـر محمـد بیسـتونی و گروهی از همکـاران قرآن‌پـژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۸)

(۹)

متن تأییدیه حضرت آیهٔاللّه خزعلی مفسّر و حافظ کل قرآن کریم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

هر زمـانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسـته‌هایی نو نو پدیـد می‌آیـد که مردم آن دوران خواهان آننـد. با وسائل صـنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمـدن‌ها و اثرگـذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسـته‌های متنوع ظهور می‌یابـد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خودسـاخته در برابر این هنجارهـا فرض است تـا کمر خـدمت را محکم ببندنـد و این خلأ را پر کننـد همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب

(۱۰)

آقای دکتر محمـد بیسـتونی رئیس هیئت مـدیره مؤسـسه قرآنی تفسـیر جوان به فضل الهی این کار را به‌عهده گرفته و آثار ارزشـمند مفسـران را با زبانی ساده و بیانی شـیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کنـد. از مؤسـسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشـتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع‌الثانی ۱۴۲۵

(۱۱)

۲۱ خرداد ۱۳۸۳

ابـوالقاسم خزعلی

(۱۲)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی

(۱۳)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، حقوق زن، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۴) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از

مقدمه ناشر (۱۵)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علاّمه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لُغوی و بیانی آن را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با

(۱۶) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ـ بهار ۱۳۸۶

مقدمه ناشر (۱۷)

مقدمه مؤلف

اِنَّـهُ لَقُـرْآنٌ کَـریـمٌ

فـی کِتـابٍ مَکْنُـونٍ

لا یَمَسُّـهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـروُنَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

(۱۸)

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیة اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس‌اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب باتوضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صورت دومجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰جلدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیة‌اللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

فصل اول:آغازی بر مسأله قانون و قانون‌گذاری

آغاز تشریع قوانین الهی

اولین فرمان در تشریع دین

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَميعا فَاِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنّى هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُداىَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ، وَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا اُولئِكَ اَصْحابُ النّارِ

(۲۵)

هُمْ فيها خالِدُونَ.»

«گفتیم همگی‌از بهشت پائین‌روید، اگر هدایتی‌از من به‌سوی‌شما آمد و البته خواهد آمد آن‌ها که هدایت مرا پیروی کنند نه بیمی دارند و نه اندوهگین شوند، و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را دروغ شمارند اهل جهمند و خود در آن جاودانند» (۳۸ و ۳۹ / بقره)

این آیه اولین فرمانی است که در تشریع دین، برای آدم و ذریه او صادر شده، و دین را در دو جمله خلاصه کرده، که تا روز قیامت چیزی بر آن دو جمله اضافه نمی‌شود.

خواننده عزیز اگر در داستان بهشت آدم و مخصوصا در آن شرحی که در سوره طه آمده، دقت کند، خواهد دید که جریان داستان طوری بوده که ایجاب می‌کرده، خداوند

(۲۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

این قضاء را درباره آدم و ذریه‌اش براند، و این دو جمله را در اولین فرمانش قرار بدهد.

خوردن آدم از آن درخت ایجاب کرد، تا قضاء هبوط او، و استقرارش در زمین، و زندگیش را در آن براند، همان زندگی شقاوت باری که آن روز وقتی او را از آن درخت نهی می‌کرد، از آن زندگی تحذیرش کرد، و زنهارش داد.

و توبه‌ای که کرد باعث شد قضائی دیگر، و حکمی دوم، درباره او بکند، و او و ذریه‌اش را بدین وسیله احترام کند، و با هدایت آنان به‌سوی عبودیت خود، آب از جوی‌رفته او را به جوی بازگرداند.

پس قضائی که اول رانده شد، تنها زندگی در زمین بود، ولی با توبه‌ای که کرد، خداوند همان زندگی را زندگی طیب، و طاهری کرد، به نحوی که هدایت به‌سوی عبودیت را با آن زندگی ترکیب نموده، یک زندگی خاصی از ترکیب دو زندگی‌زمینی و آسمانی فراهم‌آورد.

آغاز تشریع قوانین الهی (۲۷)

در آن روز که خطا و مخالفت از آدم سر زد، دینی تشریع نشده بود، و بعد از هبوط آدم دین خدا نازل شد، به شهادت این‌که در آیات همین داستان فرمود:

ـ «همگی از بهشت هبوط کنید و فرود شوید،

ـ پس هرگاه از ناحیه من دینی و هدایتی برایتان آمد، هرکس هدایتم را پیروی کند، ترسی بر آنان نیست، و دچار اندوهی نیز نمی‌شوند، و کسانی که پیروی آن نکنند، و کفر ورزیده، آیات ما را تکذیب نمایند، آنان اصحاب آتش، و در آن جاودانه‌اند!» (۳۸ و ۳۹ / بقره)

این دو آیه کلامی است که تمامی تشریع‌ها و قوانینی را که خدای تعالی در دنیا از طریق ملائکه، کتاب‌های آسمانی، و انبیائش می‌فرستد، شامل است، و خلاصه، این آیه اولین تشریع و قانونی را که خدای تعالی در دنیای آدم، و برای بشر مقرر

(۲۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

کرده، حکایت می‌کند. (۱)

فلسفه تشریع و قانون‌گذاری

«کـانَ النّاسُ اُمَّةً واحِـدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْـذِرینَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فیهِ اِلاَّ الَّذینَ اوُتُوهُ مِنْ بَعْـدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ بَغْیا بَیْنَهُمْ فَهَـدَی اللّهُ الَّذینَ امَنُوا لِمَا اخْتَلَفُـوا فیهِ مِنَ الْحَـقِّ بِاِذْنِـهِ وَاللّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ»

۱- المیزان ، ج: ۱ ص: ۲۰۶.

فلسفه تشریع و قانون گذاری (۲۹)

«مردم قبل‌از بعثت انبیاء همه یک امت بودنـد خداونـد به خاطر اختلافی که در میان آنان پدید آمد انبیائی به بشارت و انذار برگزید و با آنان کتاب را به حق نازل فرمود تا طبق آن در میان مردم و در آن‌چه اختلاف کرده‌انـد حکم کنند این بار در خود دین و کتاب اختلاف کردنـد و این اختلاف پدیـد نیامد مگر از ناحیه کسانی که اهل آن بودند و انگیزه‌شان در اختلاف حسادت و طغیان بود در این هنگـام بود که خـدا کسـانی را که ایمان آوردنـد در مسائل مورداختلاف به سوی حق رهنمون شـد و خـدا هرکه را بخواهــد به سوی صراط مستقیـم هدایـت می‌کنـد». (۲۱۳ / بقره)

این آیه سبب تشریع اصل دین را بیان می‌کند، که چرا اصـلاً دینی تشریع شده که مردم مکلف به پیروی آن دین شوند و در نتیجه بینشان اختلاف بیفتد، یک دسته به دین

(۳۰) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

خدا بگروند، دسته‌ای دیگر کافر شوند؟

ایـن معنـا را این طـور بیـان کرده: که انسـان ـ این موجـودی که به حسب فطرتش اجتمـاعی و تعـاونی است ـ در اولین اجتمـاعی که تشـکیل داد یـک امت بود، آن‌گـاه همـان فطرتش وادارش کرد تـا برای اختصاص دادن منافع به خود با یکـدیگر اختلاف کننـد، از این‌جا احتیاج به وضع قوانین که اختلافات پدیـد آمـده را برطرف سازد پیـدا شـد، و این قوانین لباس دین به خود گرفت، و مستلزم بشارت و انـذار و ثواب و عقاب گردیـد، و برای اصـلاح و تکمیلش لازم شد عباداتی در آن تشـریع شود، تا مردم از آن راه تهذیب گردند، و به منظور این کار پیامبرانی مبعوث شدند، و رفته رفته آن اختلاف‌ها در دین راه یافت، بر سر معارف دین و مبدأ و معادش اختلاف کردنـد، و در نتیجه به وحـدت دینی هم خلل وارد شـد، شـعبه‌ها و حزب‌ها پیدا شد، و به تبع اختلاف در دین اختلاف‌هائی دیگر نیز در

فلسفه تشریع و قانون گذاری (۳۱)

گرفت، و این اختلاف‌هـا بعـد از تشـریع دین به جز دشـمنی از خـود مردم دین‌دار هیـچ علت دیگری نـداشت، چـون دین برای حل اختلـاف آمـده بود، ولی یـک عـده از در ظلم و طغیان خود دین را هم این‌که اصول و معارفش روشن بود و حجت را بر آنان تمام کرده بود، مایه اختلاف کردند.

پس در نتیجه اختلاف‌هـا دو قسم شـد: یکی اختلـاف در دین که منشـأ آن سـتمگری و طغیـان بود، یکی دیگر اختلاف که منشأ آن فطرت و غریزه بشـری بود، و اختلـاف دومی کــه همان اختلاف در امر دنیــا باشـد باعث تشریــع دین شـد، و خـدا به وسیلــه دین خود، عـده‌ای را به ســوی حق هدایت کرد، و حـق را که در آن اختــلاف می‌کردند روشن ساخــت، و خدا هرکــس را بخواهــد به سوی صراط مستقیــم هدایت می‌کنـد.

پس دین الهی تنها و تنها وسیله سعادت برای نوع بشر است، و یگانه عاملی است که

(۳۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

حیات بشــر را اصـلاح می‌کند، چـون فطرت را با فطـرت اصـلاح می‌کنـد، و قوای مختلف فطرت را در هنگــام کوران و طغیــان

تعدیل نمـوده، برای انسان رشته سعادت زندگی در دنیا و آخرتش را منظم و راه مادیت و معنویتـش را هموار می‌نماید.

این بود یک تاریخ اجمالی از حیات اجتماعی و دینی نوع انسان، اجمالی که از آیه شریفه موردبحث استفاده می‌شود، و اگر آن را به تفصیل بیان نکرد، در حقیقت به تفصیلی که در سایر آیات آمده، اکتفا نموده است. (۱)

چگونگی به وجود آمدن قانون

۱- المیزان ، ج: ۲ ص: ۱۶۷.

چگونگی به وجود آمدن قانون (۳۳)

روزگاری بود که آسـمان و زمین و همه موجودات زمینی بودند، ولی از این نسل بشـر هیچ خبر و اثری نبود، آن‌گاه خدای تعالی از این نوع یک مرد و یک زن خلق کرد، که نسـل فعلی بشر منتهـی به آن دو نفـر می‌شود.

خـدای تعـالی این نوع از موجودات را ـ آن روز که ایجاد می‌کرد ـ از دو جزء و دو جوهر ترکیب کرد، یکی ماده بـدنی، و یکی هم جوهری مجرد، که همـان نفس و روح باشـد، و این دو، مـادام که انسـان در دنیا زنـدگی می‌کنـد متلازم و با یکدیگرنـد، همین که انسـان مرد بـدنش می‌میرد، و روحش، هم‌چنـان زنـده می‌مانـد، و انسـان (کـه حقیقتش همـان روح است،) به سـوی خـدای سـبحان بازمی‌گردد.

خدای تعالی آن روز که بشر را می‌آفرید شعور را در او به ودیعه نهاد، و گوش و

(۳۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

چشم و قلب در او قرار داد، و در نـتیجه نیروئی در او پدیـد آمـد به نـام نیروی ادراک و فکر، که به وسـیله آن حـوادث و موجودات عصـر خود و آن‌چه قبلاً بوده، و عوامل آن‌چه بعـدا خواهـد بود نزد خود حاضـر می‌بینـد، پس می‌توان گفت: انسان به خاطر داشـتن نیروی فکر به همه حـوادث تا حـدی احاطه دارد.

و نیز خـدای تعـالی برای این نوع از جنبنـدگان زمین سـنخی از وجود اختیـار کرده که قابـل ارتبـاط بـا تمـامی اشـیاء عـالم هست، و می‌تواند از هر چیزی اسـتفاده کند، چه از راه اتصال به آن چیز، و چه از راه وسـیله قرار دادن برای اسـتفاده از چیز دیگر، هم‌چنان‌که می‌بینیم: چه حیله‌های عجیبی در امر صـنعت به کار می‌برد و راه‌های باریکی با فکر خود برای خود درست می‌کنـد، و خـدای تعالی هم در این باره فرموده: «خَلَقَ لَکُمْ مـا فِی‌الاْرْضِ جَمیعا،» (۲۹/بقره) و نیز فرموده: «وَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی‌السَّمواتِ وَ ما فِی‌الاْرْضِ

چگونگی به وجود آمدن قانون (۳۵)

جَمیعا مِنْهُ،» (۱۳ / جاثیه) و آیاتی دیگر که همه گویای این حقیقتند که موجودات عالم همه برای انسان رام شده‌اند.

این دو عنایت که خدا به انسان کرده، یعنی نیروی فکر و ادراک و رابطه تسـخیر موجودات، خود یک عنایت سومی را نتیجه داده، و آن این است که توانست برای خود علـوم و ادراکاتی دسته‌بنـدی شده تدوین کنـد، تا در مرحله تصـرف در اشیاء و به‌کار بردن و تـأثیر در موجـودات خـارج از ذات خود آن علوم را به‌کـار بگیرد، و در نـتیجه (بـا صـرف کمـترین وقت و گرفتن بیشـترین بهره) از موجودات عالم برای حفظ وجود و بقـای خود استفاده کند. (۱)

۱- المیـــــــزان ، ج: ۲ ص: ۱۷۲.

(۳۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

ادراک طبیعی قانون استخدام

این سلسـله از علـوم و ادراکـات که در بالاـ گفته شـد واسـطه و رابطه میـان انسـان و عمـل در مـاده می‌شود، و از جمله این افکـار و

ادراکات تصدیقی، تصدیق به این معنا است که: «واجب است هر چیزی را که در طریق کمال او مؤثر است استخدام کند!»

و به عبارتی دیگر، این اذعان است که باید به هر طریقی که ممکن است به نفع خود و برای بقای حیاتش از موجودات دیگر استفاده کند، و به هر سببی دست بزند، و به همین جهت است که از ماده این عالم شروع کرده، آلات و ادواتی درست می‌کند، تا با آن ادوات در ماده‌های دیگر تصرف کند، کارد و چاقو و اره و تیشه می‌سازد، سوزن برای

ادراک طبیعی قانون استخدام (۳۷)

خیاطی، و ظرف برای مایعات، و نردبان برای بالا رفتن، و ادواتی غیر این‌ها می‌سازد، که عدد آن‌ها از حیطه شمار بیرون است، و از حیث ترکیب و جزئیات قابل تحدید نیست، و نیز انواع صنعت‌ها و فنونی برای رسیدن به هدف‌هائی که در نظر دارد می‌سازد.

و باز به همین جهت انسان شروع می‌کند به تصرف در گیاهان، انواع مختلف تصرف‌ها در آن‌ها می‌کند، انواعی از گیاهان را در طریق ساختن غذا، لباس، سکنی و حوائج دیگر استخدام می‌کند، و باز به همین منظور در انواع حیوانات تصرفاتی نموده از گوشت، خون، پوست، مو، پشم، کرک، شاخ، و حتی پهن آن‌ها و شیر و نتاج، و حتی از کارهای حیوانات استفاده می‌کند، و به استعمار و استثمار حیوانات اکتفا ننموده، دست به استخدام همنوع خود می‌زند، و به هر طریقی که برایش ممکن باشد

(۳۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

آنان را به خدمت می‌گیرد، در هستی و کار آنان تا آن‌جا که ممکن باشد تصرف می‌کند.

این‌ها که گفتیم اجمالی بود از سیر بشر در استخدام موجودات دیگر. (۱)

ادراک طبیعی مدنی بودن انسان و قانون عدالت اجتماعی

بشر همچنان به سیر خود ادامه داد، تا به این مشکل برخورد، که هر فردی از فرد و یا افراد دیگر همان را می‌خواهد که آن دیگران از او می‌خواهند، لاجرم ناگزیر شد این معنا را بپذیرد که همان‌طور که او می‌خواهد از دیگران بهره‌کشی کند، باید اجازه دهد دیگران هم به همان اندازه از او بهره‌کشی کنند، و همین‌جا بود که پی برد به این‌که

۱- المیزان ، ج: ۲ ص: ۱۷۵.

ادراک طبیعی مدنی بودن انسان و قانون عدالت (۳۹)

باید اجتماعی مدنی و تعاونی تشکیل دهد، و بعد از تشکیل اجتماع فهمید که دوام اجتماع، و در حقیقت دوام زندگیش منوط بر این است که اجتماع به نحوی استقرار یابد که هر صاحب حقی به حق خود برسد، و مناسبات و روابط متعادل باشد و این همان عدالت اجتماعی است.

پس این حکم یعنی حکم بشر به اجتماع مدنی و عدل اجتماعی حکمی است که اضطرار، بشر را مجبور کرد به این‌که آن را بپذیرد، چون اگر اضطرار نبود هرگز هیچ انسانی حاضر نمی‌شد دامنه اختیار و آزادی خود را محدود کند، این است معنای آن عبارت معروف که می‌گویند: «الانسان مدنی الطبع» و این است معنای این‌که می‌گوئیم: «انسان حکم می‌کند به عدل اجتماعی» و خلاصه در هر دو قضیه اضطرار او را وادار کرده به این‌که مدنیت و زندگی اجتماعی و دنبالش عدل اجتماعی را بپذیرد، چون می‌خواست از دیگران بهره‌کشی کند.

(۴۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و به همین جهت هر جای دنیا ببینیم انسانی قوت گرفت و از سایرین نیرومندتر شد در آن‌جا حکم عدالت اجتماعی و تعاون اجتماعی سست می‌شود، و قوی مراعات آن را در حق ضعیف نمی‌کند، و همه روزه شاهد رنج و محنتی هستیم که طبقه ضعیف دنیا

از طبقه قوی تحمل می‌کند، تاریخ هم تا به امروز به همین منوال جریان یافتـه، آری تا به امروز که عصر تمدن و آزادی اسـت!

ایـن معنـا از کلام خـدای تعالـی نیز استفـاده می‌شـود، آن‌جـا که می‌فرمایـد:

«اِنَّـهُ کانَ ظَلُـوما جَهُولاً،» (۷۲ / احزاب)

«اِنَّ الْاِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعا،» (۱۹ / معارج)

«اِنَّ الْاِنْسانَ لَظَلُـومٌ کَفّارٌ» (۳۴ / ابراهیم)

ادراک طبیعی مدنی بودن انسان و قانون عدالت (۴۱)

«کَلّا اِنَّ الْاِنْسانَ لَیَطْغی اَنْ رَاهُ اسْتَغْنی.» (۷ و ۸ / علق)

و اگرعـدالت‌اجتماعی اقتضـای‌اولیه طبیعت‌انسـان بود، بایدعـدالت‌اجتماعی در شؤون اجتماعات غالب می‌بود، و تشـریک مساعی به بهترین وجه و مراعـات تسـاوی در غـالب اجتماعـات حاکم می‌بود، در حالی که می‌بینیم دائما خلاف این در جریان است، و اقویای نیرومنـد خواسته‌هـای خـود را بر ضـعفا تحمیـل می‌کننـد، و غـالـب مغلـوب را بـه ذلـت و بردگی می‌کشـد، تـا بـه مقاصـد و مطامـع خود برسـد. (۱)

اختلاف طبقاتی تهدیدی بر عدالت اجتماعی

۱- المیزان ، ج: ۲ ص: ۱۷۵.

(۴۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تـا این‌جـا روشن گردیـد که هر انسـانی دارای قریحه‌ای است که می‌خواهـد انسان‌هـای دیگر را اسـتخدام کنـد، و از سـایر انسـان‌ها بهره‌کشـی کند، حال اگر این نکته را هم ضـمیمه کنیم که افراد انسان‌ها به حکم ضرورت از نظر خلقت و منطقه زندگی و عادات و اخلاقی که مولود خلقت و منطقه زنـدگی است، مختلفنـد، نتیجه می‌گیریم که این اختلاف طبقات همواره آن اجتماع صالـح و آن عـدالت اجتماعی را تهدید می‌کند، و هر قوی می‌خواهد از ضـعیف بهره‌کشـی کند، و بیشتر از آن‌چه به او می‌دهد از او بگیرد، و از این بـدتر این‌که غالب می‌خواهـد از مغلوب بهره‌کشـی کند، و بیگاری بکشد، بدون این‌که چیزی به او بدهد، و مغلوب هم به حکم ضرورت مجبور می‌شود در مقابل ظلم غالب دست به حیله و کیـد و خدعه بزند، تا روزی که به قوت برسد، آن وقت تلافی و انتقام ظلم

اختلاف طبقاتی تهدیدی بر عدالت اجتماعی (۴۳)

ظـالم را به بـدترین وجهی بگیرد، پس بروز اختلاف سـرانجام به هرج و مرج منجر شـده، و انسانیت انسان را به هلاکت می‌کشانـد، یعنی فطرت او را از دسـتش گرفته سعادتش را تباه می‌سازد و این آیه شریفه: «وَ ما کانَ النّاسُ اِلّا اُمَّةً واحِدَةً فَاخْتَلَفُوا،» (۱۹ / یونس) به همین معنـا اشاره دارد، و هم‌چنین آیه شـریفه: «وَ لا یَـزالُونَ مُخْتَلِفینَ اِلّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ، وَ لِـذلِکَ خَلَقَهُمْ،» (۱۱۸ و ۱۱۹ / هود) و هم‌چنین آیه موردبحث که در آن می‌فرمود: «لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ... .»

و این اختلاف همان‌طور که توجه فرمودید امری است ضـروری، و وقوعش در بین افراد جامعه‌های بشـری حتمی است، چون خلقت به خاطر اختلاف مواد مختلف است، هرچند که همگی به حسب صورت انسانند، و وحدت در صورت تا حدی باعث وحدت افکار و افعال می‌شود، ولیکن اختلاف در مواد هم اقتضائی دارد، و آن اختلاف در احساسات و

(۴۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

ادراکـات و احـوال است، و پس انسان‌هـا در عیـن این‌کـه بـه وجهی متحدنـد، بـه وجهی هم مختلفنـد، و اختلاف در احساسـات و ادراکـات بـاعث می‌شود که هـدف‌ها و آرزوهـا هم مختلف شود، و اختلاف در اهـداف باعث اختـلاف در افعال می‌گردد، و آن

نیز باعث اختلال در نظام اجتماع می‌شود. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۲ ص: ۱۷۷.

اختلاف طبقاتی تهدیدی بر عدالت اجتماعی (۴۵)

پیدایش قانون، نتیجه طبیعی پیدایش اختلاف

و پیـدایش این اختلاـف بود که بشـر را نـاگزیر از تشـریع قوانین کرد، قوانین کلیه‌ای که‌عمـل به‌آن‌هـا باعث رفع‌اختلاف شود، و هر صـاحب‌حقی به‌حقش‌برسـد، و قانون‌گـذاران را نـاگزیـر کرد کـه قـوانیـن خـود را بر مردم تحمیـل کننـد، و در عصــر حاضـر راه تحمیل قوانین بر مردم یکی از دو طریق است:

اول این‌که مردم را مجبور و ناچـار کننـد از این‌که قوانین موضوعه را که به منظور شـرکت دادن همه طبقات در حق حیات و تساوی آنان در حقوق تشـریع شـده بپذیرنـد، تا آن‌که هر فردی از افراد به آن درجه از کمال زنـدگی که لیاقت آن را دارد برسـد، حال چه این‌که معتقد به دینی باشد یا نباشد، چون در این طریقه از تحمیل، دین و معارف دینی از

(۴۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

توحید و اخلاق فاضـله را به کلی لغو می‌کنند، به این معنا که این عقائد را منظور نظر ندارند، و رعایتش را لازم نمی‌شمارند، اخلاق را هم تابع اجتماع و تحولات اجتماعی می‌دانند، هر خلقی که با حال اجتماع موافق بود آن را فضـیلت می‌شمارند، حال چه این‌که از نظر دین خوب باشـد و چه نباشـد، مثلاًـ یـک روز عفت از اخلاق فاضـله به شـمار می‌رود، و روز دیگر بی‌عفتی و بی‌شـرمی، روزی راستی و درستی فضیلت می‌شود، و روزی دیگر دروغ و خدعـه، روزی امانت، و روزی دیگـر خیانت و هم‌چنیـن... .

طریقه دوم از دو طریق تحمیـل قوانین بر مردم این است که مردم را طوری تربیت کننـد و به اخلاـقی متخلق بسازنـد که خود به خود قوانین را محترم و مقدس بشمارند، در این طریقـه باز دیـن را در تربیـت اجتماع لغو و بی‌اعتبـار می‌شمارند.

این دو طریق از راه‌های تحمیل قانون بر مردم مورد عمل قرار گرفته، که گفتیم یکی

پیدایش قانون، نتیجه طبیعی پیدایش اختلاف (۴۷)

تنهـا از راه زور و دیکتـاتوری قـانون را به خورد مردم می‌دهـد، و دومی از راه تربیت اخلاـقی، ولیکن علاوه بر این‌که اساس این دو طریق جهل و نادانی است، مفاسدی هم به دنبال دارد، از آن جمله نابودی نوع بشر است، البته نابودی انسانیت او.

چون انسان موجودی است که خدای تعالی او را آفریده، و هستیش وابسـته و متعلق به خداست، از ناحیه خدا آغاز شده، و به زودی به سوی او برمی‌گردد، و هستیش با مردن ختم نمی‌شود، او یک زنـدگی ابـدی دارد، که سـرنوشت زندگی ابدیش باید در این دنیا معین شود، در این‌جا هر راهی که پیش گرفته باشـد، و در اثر تمرین آن روش ملکاتی کسب کرده باشـد، در ابدیت هم تا ابد با آن ملکات خواهـد بود، اگر در دنیا احوال و ملکاتی متناسب با توحیـد کسب کرده باشـد، یعنی هر عملی که کرد بر این اساس کرد که بنده‌ای بود از خدای سبحان، که آغازش از او و انجامش به سوی اوست، قهرا فردی

(۴۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

بوده که انسان آمـده و انسان رفته است، و اما اگر توحیـد را فراموش کنـد، یعنی در واقع حقیقت امر خود را بپوشاند، فردی بوده که انسان آمده و دیو رفته است.

پس مثل انسان در سلوک این دو طریق مثل کاروانی را می‌ماند که راه بس دور و درازی در پیش گرفته، و برای رسیدن به هدف و طی این راه دور، همه رقم لوازم و زاد و توشه هم برداشـته، ولی در همان اولین منزل اختلاف راه بیندازد، و افراد کاروان به جان هم بیفتنـد، یکـدیگر را بکشـند، هتک ناموس کننـد، اموال یکـدیگر را غارت کننـد، و جای یکـدیگر را غصب کنند، آن وقت دور هم

جمع شوند و به اصطلاح مجلس شورا و قانون گذاری درست کنند، که چه راهی پیش بگیرند که جان و مالشان محفوظ بماند؟ یکی از مشاورین بگوید: بیائید هرچه داریم با هم بخوریم، به این معنا هرکس به قدر وزن اجتماعیش سهم ببرد، چون غیر از این منزل، منزل دیگری نیست، و اگر کسی تخلف کرد او را سرکوب کنیم.

پیدایش قانون، نتیجه طبیعی پیدایش اختلاف (۴۹)

یکی دیگر بگوید: نه، بیائید نخست قانونی که عهده‌دار حل این اختلاف شود وضع کنیم، و برای اجرای آن قانون وجدان و شخصیت افراد را ضامن کنیم چون هریك از ما در ولایت و شهر خود شخصیتی داشته‌ایم، به خاطر رعایت آن شخصیت با رفقا و همسفران خود به رحمت و عطوفت و شهامت و فضیلت رفتار نموده، هرچه داریم با هم بخوریم، چون غیر از این منزل منزلی دیگر نداریم.

و معلوم است که هر دوی این گویندگان به خطا رفته‌اند، و فراموش کرده‌اند که مسافرند، و تازه به اولین منزل رسیده‌اند، و معلوم است که مسافر باید بیش از هر چیز رعایت حال خود را در وطن و در سرمنزلی که به‌سوی آن راه افتاده بکند، و اگر نکند جز ضلالت و هلاکت سرنوشتی دیگر ندارد.

(۵۰) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

شخص سوم برمی‌خیزد و می گوید: آقایان در این منزل تنها از آن‌چه دارید باید آن مقداری را بخورید که امشب بدان نیازمندید، و بقیه را برای راه دور و درازی که در پیش دارید ذخیره کنید، و فراموش نکنید که وقتی از وطن بیرون می‌شدید از شما چه خواستند، در مراجعت باید آن خواسته‌ها را برآورده کرده باشید، و نیز فراموش نکنید که خود شما از این سفر هدفی داشتید، باید به آن هدف برسید. (۱)

دین، تنها راه صحیح رفع اختلاف

۱– المیزان ، ج: ۲ ص: ۱۷۷.

دین، تنها راه صحیح رفع اختلاف (۵۱)

و به همین جهت خدای سبحان (که انسان‌ها را بهتر از خود انسان‌ها می‌شناسد، چون خالق آنان است،) شرایع و قوانینی برای آنان تأسیس کرد، و اساس آن شرایع را توحید قرار داد که در نتیجه هم عقاید بشر را اصلاح می کند، و هم اخلاق آنان و هم رفتارشان را، و به عبارتی دیگر اساس قوانین خود را این قرار داد که نخست به بشر بفهماند حقیقت امر او چیست؟ از کجا آمده؟ و به کجا می‌رود؟ و اگر می‌رود باید در این منزلگاه موقت چه روشی اتخاذ کند؟ که برای فردایش سودمند باشد؟

پس تشریع دینی و تقنین الهی تشریعی است که اساسش تنها علم است و بس هم‌چنان‌که فرمود: «اِنِ الْحُکْمُ اِلاّ لِلّهِ اَمَرَ اَلاّ تَعْبُدُوآا اِلاّ اِیّاه ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ.» (۴۰ / یوسف)

و نیز در آیات مورد بحث فرمود: «فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ اَنْزَلَ

(۵۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ» (۲۱۳ / بقره) و به‌طوری که ملاحظه می‌کنید بعثت انبیاء را مقارن و توأم با بشارت و تهدید کرده، که همان فرستادن کتابی است مشتمل بر احکام و شرایعی که اختلافشان را از بین می‌برد.

و از همین باب است آیه شریفه: «وَ قالُوا ما هِیَ اِلاّ حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِکُنا اِلاَّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ اِنْ هُمْ اِلاّ یَظُنُّونَ.» (۲۴ / جاثیه) چون‌که کفار اگر اصرار داشتند به این گفتار، برای این نبود که بخواهند تنها معاد را انکار کنند، بلکه بیشتر برای این بود که از زیر بار احکام شرع خارج گردند، چون اعتقاد به معاد مستلزم آن است که زندگی دنیا را با عبودیت و اطاعت

از قوانیـن دینی منطبق سازند، قوانینی که مواد و احکامـی از عبادات و معامـلات و سیاسـات دارد.
و سخن کوتاه آن‌که اعتقاد به معاد مستلزم تدین به دین، و آن هم مستلزم پیروی

دین، تنها راه صحیح رفع اختلاف (۵۳)

احکام دین در زندگی است، و مستلزم آن است که در تمام احوال و اعمال مراقب روز بعث و معاد باشند، لذا معاد را انکار کرده و اساس زندگی اجتماعی را بر صرف زندگی دنیا قرار دادند، بدون این‌که نظری به ماورای آن داشته باشند.

و هم‌چنین آیه شریفه: «اِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئا، فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ اِلاَّ الْحَیوةَ الـدُّنْیا، ذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ،» (۲۸ تا ۳۰ / نجم) که می‌فرمایـد کفار زنـدگـی خود را براساس جهل و گمان بنا کرده‌انـد، و خـدای تعالـی که مردم را به سوی دارالسلام می‌خوانـد دین خود را براســاس حق و علـم بنا کـرده و رسول هم ایشـان را به روشـی دعوت می‌کنـد که مـایه حیات آنان است.

و می‌فرماید: «یآ اَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ أِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ،» (۲۴ / انفال) و این حیـات همان است که آیـه زیر بـدان اشاره نمـوده، می‌فرمایـد:

(۵۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«اَوَ مَنْ کانَ مَیْتـا فَأَحْیَیْنهُ وَ جَعَلْنـا لَهُ نُورا یَمْشـی بِه فِی النّـاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِیالظُّلُمتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها.»(۱۲۲ / انعام)

و نیـز فرمـوده: «اَفَمَنْ یَعْلَـمُ اَنَّما اُنْزِلَ اِلَیْـکَ مِنْ رَبِّـکَ الْحَـقُّ کَمَنْ هُـوَ اَعْمـی اِنَّمـا یَتَذَکَّـرُ اُولُـوا الاَلْبـبِ.» (۱۹ / رعد)

و نیز فرموده: «قُلْ هذِهِ سَبیلی اَدْعُوا اِلَی اللّهِ عَلی بَصیرَةٍ اَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَ سُبْحنَ اللّهِ وَ ما اَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ.» (۱۰۸ / یوسف)

و نیـز فرمـوده: «هَـلْ یَسْتَـوِی الَّذیـنَ یَعْلَمُـونَ وَ الَّـذینَ لا یَعْلَمُـونَ؟ اِنَّمـا یَتَـذَکَّرُ اوُلُوا الاَلْبابِ» (۹ / زمر) و بـاز فرموده: «یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکّیهِمْ...» (۲۹ / بقره) و از ایـن قبیـل آیاتـی دیگـر.

قرآن کریم پر است از آیاتی که علم را می‌ستاید و مردم را به سوی آن می‌خواند، و

دین، تنها راه صحیح رفع اختلاف (۵۵)

تشویق می‌کند، و تو را همین بس که به قول بعضی‌ها عهد سابق بر اسلام را عهد جاهلیت خوانده است.

سخـن کوتـاه آن‌که خـدای تعالی که مخبـری است صادق به ما خبـر داده: اولین رفـع اختلافـی که در بشــر صــورت گرفتـه به وسیله دیـن بـوده، و اگر قوانیـن غیـر دینـی هـم به این منظـور درسـت کرده‌انـد الگـویـش را از دیـن گرفته‌انـد. (۱)

اختلاف در خود دین

۱- المیزان ، ج: ۲ ص: ۱۷۹.

(۵۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و نیز خبر می‌دهد به این‌که، همین دینی که مایه رفع اختلاف بود به تدریج مورداختلاف در میان بشر قرار گرفت، این بار در خود دین اختلاف کردنـد، و این اختلاف را حاملان دین و گردانندگان کلیسا و کسانی که به کتاب خدا علم داشتند از در حسادتی که به یکـدیگر می‌ورزیدنـد و تنهـا به انگیزه سرکشـی و ظلم به راه انداختنـد، هم‌چنان‌که خـدای تعالی فرمود: «شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الـدّینِ ما وَصّی بِه نُوحا وَ الَّذی اَوْحَیْنا اِلَیْـکَ وَ ما وَصَّیْنا بِه اِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی اَنْ اَقیمُوا الدّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فیهِ...» (۱۳ / شوری) تا آن‌جا که می‌فرمایـد: «وَ مـا تَفَرَّقُوا اِلاّ مِنْ بَعْدِ مـا جاءَ هُمُ الْعِلْمُ بَغْیا بَیْنَهُمْ وَ لَـوْلا کَلِمَـةٌ سَبَقَـتْ مِـنْ رَبِّـکَ اِلی اَجَـلٍ مُسَـمّیً لَقُضِـیَ بَیْنَهُـمْ.» (۱۴ / شوری)

و نیز فرموده: «وَ ما کانَ النّاسُ اِلاّ اُمَّةً واحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَبَیْنَهُمْ فیما فیهِ یَخْتَلِفُونَ.» (۱۹ / یونس)

اختلاف در خود دین (۵۷)

و منظـور از کلمـه‌ای کـه در ایـن دو آیـه بـدان اشـاره شـد، همـان کلامـی است کـه در آغـاز خلقـت بـه آدم فرمـود که: «وَ لَکُمْ فِی‌الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ.» (۳۶ / بقره)

و اختلاف در دین را مستند به بغی (حسادت و طغیان) کرد نه مستند به فطرت، و این برای این جهت بود که دین فطری است، و چیزی کـه سرچشـمه از فطرت دارد خلقـت در آن نه دگرگـونگی می‌پـذیرد و نه گمراهی، و در نـتیجه حکمش مختلـف نمی‌شـود، هم‌چنـان‌که دربـاره فطری بودن دین فرموده: «فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلـدّینِ حَنیفا فِطْرَتَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْهـا لا تَبْـدیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِـکَ الدّینُ الْقَیِّمُ... .» (۳۰ / روم)

این فرازهائی بود که در حقیقت زیربنای تفسیر آیه موردبحث است. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۲ ص: ۱۸۲.

(۵۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

احکام مسکوت در شریعت و نهی از کنکاش در آن‌ها

«یاَیُّهَا الَّـذینَ ءامَنُـواْ لا تَسْـئَلُواْ عَـنْ اَشْـیآءَ اِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ وَ اِنْ تَسْـئَلُواْ عَنْها حینَ یُنَزَّلُ الْقُرْءانُ تُبْـدَ لَکُـمْ عَفَـا اللّـهُ عَنْهـا وَ اللّـهُ غَفُــورٌ حَلیــمٌ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید سؤال نکنید از چیزهائی که اگر ظاهر شود بر شما ناراحت می‌شوید و اگر هنگام نزول قرآن از آن‌ها بپرسید معلوم می‌شود بر شما، و خداوند آن‌هـا را می‌بخشد، و خداونـد بخشنده و حلیـم اسـت.» (۱۰۱ / مائده)

«قَدْ سَاَلَها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهَا کفِرینَ.»

احکام‌مسکوت در شریعت و نهی‌ازکنکاش در آن‌ها (۵۹)

«گروهـی سـؤال کرده‌انـد پیـش از شمـا از آن‌هـا و آن‌گـاه صبـح کردنـد در حالی که بـه آن کافـر شدنـد.» (۱۰۲ / مائده)

این آیه مؤمنین را نهی می‌کند از این‌که از چیزهائی سراغ بگیرند و مطالبی را بپرسند که اگر برایشان آشکار شود ناراحت می‌شوند، گرچه از بیان این‌که از چه کسـی بپرسـند ساکت است، لیکن از این‌که بعدا می‌فرماید: «وَ اِنْ تَسْئَلُواْ عَنْها حینَ یُنَزَّلُ الْقُرْءانُ تُبْدَلَکُمْ.» و هم‌چنین از این‌که در آیه بعـد می‌فرمایـد: «قَـدْ سَاَلَهـا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ ثُمَّ اَصْـبَحُوا بِهَـا کفِرینَ.» به‌دست می‌آیـد که مقصود سؤال از رسـول اللّـه صـلی‌الله‌علیه‌وآله اسـت، و نیز گرچـه در آیه روی سـخن به مـؤمنین عصـر رسـول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله و غرض، نهی از سؤالات معینی است، لیکن از علتی که از آیه برای نهی استفاده می‌شود به‌دست می‌آید که آیه،

(۶۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

سؤالات غیرمورد غرض را که مشـمول عفو خداونـد شدنـد نیز شامـل می‌شود، و در نتیجه سؤال هر چیزی که خـدای تعالی دریچه اطلاع از آن (با اسباب عادی) را بروی بشر بسته است ممنوع شده است، زیرا خطری که در سؤال از این گونه امور است منحصر در سؤالات اصـحاب رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله نیست، پرسش از روز مرگ خود، مثلاً، و یا روز مرگ دوستان و عزیزان یا پرسش از زوال ملـک و عزت، همیشه مظنه هلاـکت و بـدبختی است، و چه بسـا همان جسـتجو و به‌دست آوردن مطلب خود باعث هلاکت و بدبختی شود، آری نظامی که خدای تعالی زندگی بشر بلکه جمیع عالم کون را به آن نظام منتظم ساخته نظامی است حکیمانه، و از روی حکمت است که اموری را برای آدمیـان آشـکار و امور دیگری را نهـان داشـته است، و دست و پـا کردن برای اخفـای آن‌چه ظاهر و اظهار آن‌چه مخفی است باعث اختلال نظامی است که گسترده شده است، مثلاً

احکام‌مسکوت در شریعت و نهی‌ازکنکاش در آن‌ها (۶۱)

حیات انسانی که یکی از موجودات عالم است، پدیده نظامی است که آن نظام از ترکیب قوا و اعضا و ارکانی به‌وجود آمده، که اگر یکی از آن اعضاء و ارکان کم و زیاد می‌شد آن نظام موجود نمی‌شد، و در نتیجه آن حیات به‌طور کامل تحقق نیافته و اجزای زیادی را فاقد می‌شد، و همچنین اگر اجزای دیگر آن کم و زیاد شود همان اثر را دارد تا آنجا که یکباره باعث بطلان حقیقت یا کمال حیات بشود.

آیه شریفه از دو جهت ابهام دارد، یکی از جهت شخص مورد سؤال که گذشت، یکی هم از جهت سنخ مطالبی که از سؤال از آنها نهی فرموده، و همین قدر فرموده سؤالاتی است که جواب صحیح آن باعث ناراحتی و نگرانی است، و شکی در این نیست که جمله «انْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ» وصفی است برای کلمه اشیاء و این اشیاء چیزهایی است که اطلاع بر آنها مایه نگرانی است، از این رو جستجوی از آنها در حقیقت دردسر برای خود خریدن است.

(۶۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

آیه «قَدْ سَاَلَها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ...» و همچنین جمله «وَ انْ تَسْئَلُواْ...» دلالت دارد بر این‌که سؤالات، سؤالاتی بوده مربوط به خرده‌ریزهای احکام دین، و چیزهائی که تفحص و کاوش در آنها جز دشوار کردن دین و سنگین کردن بار تکلیف نتیجه دیگری ندارد، مانند سؤالاتی که بنی‌اسرائیل درباره خصوصیات گاوی که مأمور به ذبح آن شده بودند می‌کردند، و در نتیجه این قدر آن گاو را محدود و مشخص کردند تا منحصر شد به یک گاو، و مجبور شدند به قیمت گزافی خریداری کنند. مقصود از اشیاء همین مطالب است نه امور غیبی.

«عَفَا اللّهُ عَنْها...» متعدی ساختن «عَفْو» به لفظ «عَنْ» بهترین شاهد است بر این‌که مراد از اشیای مذکور همان اموری است که مربوط به شرایع و احکام است، زیرا اگر

احکام‌مسکوت در شریعت و نهی‌ازکنکاش در آنها (۶۳)

مراد از اشیاء امور تکوینی بود جا داشت بلکه واجب بود بفرماید: «عَفَا اللّهُ». به هر حال تعلیل به «عَفْو» می‌فهماند که مراد از کلمه اشیا خصوصیاتی است راجع به احکام، و شرایع و قیود و شرایطی است راجع به متعلقات آنها، و این‌که اگر اسمی از آن نبرده نه از روی غفلت و یا سهل انگاری بوده، بلکه منظور خدای سبحان، تخفیف بر بندگان و تسهیل امر بر آنان بوده، چنانکه در همین آیه اشاره به این معنا کرده و فرموده: «وَ اللّهُ غَفُورٌ حَلیمٌ» بنابراین، ساختن و پرداختن سؤالاتی از پیش خود در حقیقت خود را بیهوده به زحمت انداختن و در دینداری کار را بر خود تنگ گرفتن است، و البته این باعث بدحالی و اندوه می‌شود، چون در حقیقت این گونه سؤالات رد عفو پروردگار و نپذیرفتن آن است، با این‌که خدای تعالی جز تسهیل امر و تخفیف در تکلیف بندگان و تحکیم صفت مغفرت و حلم خود غرض دیگری از آن ندارد.

(۶۴) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

پس برگشت مفاد «لا تَسْئَلُواْ عَنْ اَشْیآءَ...» به مثل این است که کسی بگوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله از چیزهایی که شریعت او از آنها ساکت است و خدا هم از روی عفو و تسهیل و تخفیف بر بندگان متعرض بیان آنها نشده سؤال مکنید، زیرا آنها خصوصیاتی هستند که سؤال از آنها در حین نزول قرآن ـ یعنی ساعتی که هرچه از احکام دین در آن ساعت سؤال شود ـ بیانش نازل می‌شود و باعث بدحالی و اندوهتان می‌گردد.

آیه شریفه گرچه از آن قومی که قبل از اسلام در اثر این‌گونه سؤالات کافر شدند اسمی نبرده، و معلوم نکرده که آنها چه کسانی و امت چه پیغمبری بوده‌اند، و لیکن داستان‌هائی در قرآن کریم هست که می‌توان آن را با اقوامی تطبیق نمود، مانند داستان مائده که از داستان‌های ملت نصارا است و همچنین داستان‌های دیگری از قوم

احکام‌مسکوت در شریعت و نهی‌ازکنکاش در آنها (۶۵)

موسی علیه‌السلام و دیگران. (۱)

روایات درباره احکام مسکوت در قرآن

در الدر المنثور است که ابن جریر و ابوالشیخ و ابن‌مردویه از ابی‌هریره نقل کرده‌اند که گفت: روزی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ما خطبه خواند و فرمود: «اَیُّهَا النّاس» خداوند حج را بر شما واجب کرده، عکاشه‌بن محصن اسدی از میان جمعیت برخاست و عرض کرد: یا رسول اللّه! آیا همه ساله بر ما واجب است؟ فرمود: اگر بگویم آری همه ساله واجب

۱- المیـزان ، ج: ۶ ص: ۲۲۱.

(۶۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

می‌شود و اگر واجب شد و شما انجام ندادید گمراه خواهید شد. پس چیزی که از من صادر نشده شما به زبان نیاورید و از آن نپرسید و همان‌طوری که خدا و رسولش از آن ساکتند شما نیز سکوت کنید، زیرا مردانی که قبل از شما بودند و هلاک شدند هلاکتشان از همین جهت بود که زیاد نزد پیغمبر خود آمد و شد می‌کردند، و مرتبا از او چیز می‌پرسیدند، و همین باعث شد بار تکلیف بر آنان دشوار شده و ریسمان از زیر بار دین کشیده و یکباره گمراه شدند، آن‌گاه دنبال فرمایش رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه نازل شده: «یـاَیُّهَـا الَّذیـنَ ءَامَنُـواْ لا تَسْئَلُـواْ عَـنْ اَشْیـآءَ اِنْ تُبْـدَ لَکُـمْ تَسُـؤْکُـمْ.»

مؤلف: این داستان را عده‌ای از راویان خبر از ابی‌هریره و ابی‌امامه و دیگران نقل کرده‌اند، و در کتب امامیه از قبیل مجمع‌البیان و غیره نیز روایت شده است.

روایات درباره احکام مسکوت در قرآن (۶۷)

این روایت با بیانی که ما سابقا گذراندیم و گفتیم: مراد از اشیاء جزئیات احکام دین است نه امور غیبی، به خوبی تطبیق دارد.

و نیز در درالمنثور است که ابن جریر و ابن‌منذر و حاکم از ثعلبه الخشنی نقل کرده‌اند (البته حاکم آن را صحیح دانسته است،) خشنی می‌گوید: رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ... به درستی خدای تعالی حدودی را تحدید فرموده، شما مبادا از آن تجاوز کنید، واجباتی بر شما واجب کرده، مبادا که آن‌ها را ترک نموده و ضایع کنید، حرام‌هایی را بر شما حرام کرده، زنهار از این‌که حرمت خدای را نگهداری نکرده و آن‌ها را مرتکب شوید، و نیز نسبت به احکامی سکوت کرده و شما را نه از روی فراموشی بلکه از روی رحمت به آن تکلیف نفرموده زنهار متعرض آن‌ها نشوید.

در مجمع البیان و صافی از امام علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: خداوند

(۶۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

بر شما واجب کرده است واجباتی را مبادا ضایعش بگذارید، و تحدید کرده است حدودی را مبادا از آن تجاوز کنید، و نهی کرده است از اموری مبادا حرمت خدای را در آن‌ها رعایت نکنید و سکوت کرده است از اموری با این‌که سکوتش از روی فراموشی نبوده، مبادا در اثر جستجوی از آن‌ها خود را به زحمت اندازید.

و در تفسیر عیاشی از احمدبن محمد نقل می‌کند که گفت: امام ابی‌الحسن علی‌بن موسی الرضا علیهم‌السلام مرقومه‌ای به من نوشته در آخر آن مرقوم فرموده بود: مگر جز این است که شما از پرسش زیاد نهی شده‌اید؟ چرا پس از این نهی منتهی نشده و در مقام اطاعت آن نیستید؟! بر شما باد که از این عمل زشت دست بردارید، و این قدر پیرامون سؤالات بی‌جا نگردید، و بدانید اگر کسانی که قبل از شما بودند هلاک شدند هلاکتشان از جهت همین پرسش‌های زیاد بوده، و خدا هم می‌فرماید: «یاَیُّهَا الَّذینَ

روایات درباره احکام مسکوت در قرآن (۶۹)

ءَامَنُواْ لا تَسْئَلُـواْ عَنْ اَشْیآءَ...» تا آن‌جاکه فرموده: «... کافرین». (۱)

ریشه‌های شریعت اسلام

شریعت جامع

«شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحا وَ الَّذی اَوْحَیْنا اِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ اِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی اَنْ اَقیمُوا الدّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فیهِ...»

«برایتان از دین همان را تشریع کرد که نوح را بدان توصیه فرمود، و آن‌چه ما به

۱- المیزان ، ج: ۶ ص: ۲۲۵.

(۷۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم این بود که دین را بپا دارید، و در آن تفرقه نیندازید...!» (۱۳ / شوری)

شریعت محمدی جامع‌ترین شرایعی است که از ناحیه خدا نازل شده است. این آیه در مقام منت نهادن و بیان این حقیقت است که شریعت نازله بر امت اسلام جامع همه متفرقات تمامی شرایع سابقه است، که بر انبیای گذشته نازل شده، به اضافه آن معارفی که به خصوص پیامبر اسلام وحی شده است.

مراد از آن‌چه به رسول خدا وحی شده معارف و احکامی است که مخصوص شریعت او است، و اگر نام آن را ایحاء نهاده، و فرموده: «اَوْحَیْنا اِلَیْکَ» ولی درباره شریعت نوح و ابراهیم علیهم‌السلام این تعبیر را نیاورده بلکه تعبیر به وصیت کرده برای این

ریشه‌های شریعت اسلام (۷۱)

است که وصیت در جایی به کار می‌رود که بخواهیم از بین چند چیز به آن‌چه که مورد اهمیت و اعتناء ماست سفارش کنیم، و این درباره شریعت نوح و ابراهیم که چند حکم بیشتر نبود صادق است، چون در آن شریعت تنها به مسائلی که خیلی مورد اهمیت بوده سفارش شده، ولی درباره شریعت اسلام صادق نیست، چون این شریعت همه چیز را شامل است. هم مسائل مهم را متعرض است، و هم غیر آن را.

ولی در آن دو شریعت دیگر، تنها احکامی سفارش شده بود که مهم‌ترین حکم و مناسب‌ترین آن‌ها به حال امت‌ها و به مقدار استعداد آنان بود.

و اگر در آیه موردبحث اول نام شریعت نوح را برد، برای این است که بفهماند قدیمی‌ترین شریعت‌ها، شریعت نوح است که عهدی طولانی دارد.

از این آیه شریفه چند نکته استفاده می‌شود:

(۷۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

۱ ـ سیاق آیه بدان جهت که سیاق منت نهادن است ـ مخصوصا با درنظر داشتن ذیل آن، و نیز با درنظر داشتن آیه بعد از آن ـ این معنا را افاده می‌کند که شریعت محمدی جامع همه شریعت‌های گذشته است. و خواننده عزیز خیال نکند که جامع بودن این شریعت با آیه «لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجا،» (۴۸ / مائده) منافات دارد، چون خاص بودن یک شریعت با جامعیت آن منافات ندارد.

۲ ـ شرایع الهی و آن ادیانی که مستند به وحی هستند تنها همین شرایع مذکور در آیه‌اند، یعنی شریعت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد، صلوات اللّه علیهم اجمعین، چون اگر شریعت دیگری می‌بود باید در این مقام که مقام بیان جامعیت شریعت اسلام است نام برده می‌شد.

و لازمه این نکته آن است که اولاً قبل از نوح شریعتی یعنی قوانین حاکمه‌ای در

ریشه‌های شریعت اسلام (۷۳)

جوامع بشری آن روز وجود نداشته تا در رفع اختلافات اجتماعی که پیش می‌آمده به کار رود و ثانیا انبیایی که بعد از نوح علیه‌السلام و تا زمان ابراهیم علیه‌السلام مبعوث شدند، همه پیرو شریعت نوح بوده‌اند، و انبیایی که بعد از ابراهیم و قبل از موسی مبعوث شده بودند، تابع و پیرو شریعت ابراهیم بودند، و انبیاء بعد از موسی و قبل از عیسی پیرو شریعت موسی، و انبیاء بعد از عیسی تابع شریعت آن جناب بوده‌اند.

۳ـ این‌که انبیاء صاحبان شریعت که قرآن کریم ایشان را اولواالعزم خوانده، تنها همین پنج نفرند، چون اگر پیغمبر اولواالعزم دیگری می‌بود باید در این مقام که مقام مقایسه شریعت اسلام با سایر شرایع است نامش برده می‌شد، پس این پنج تن بزرگان انبیاء هستند. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۱۸ ص: ۳۶.

(۷۴) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

وجوب اقامه دین و رعایت تمامی احکام آن

«اَنْ اَقیمُوا الـدّینَ وَ لا ـ تَتَفَرَّقُوا...» معنای اقامه دین حفظ آن است به این‌که پیروی‌اش کنند و به احکامش عمل نمایند، و الف و لام در کلمه «الـدّینَ» الف و لام عهد است، یعنی آن‌چه به همه انبیاء نامبرده وصیت و وحی کرده بودیم این بود که این دینی که برای شما تشریع شده پیروی کنید، و در آن تفرقه ننمائید، و وحدت آن را حفظ نموده، در آن اختلاف نکنید.

بعد از آن‌که تشریع دین برای نامبردگان به معنای این بود که همه را به پیروی و عمل به دین دعوت کند، و این‌که در آن اختلاف نکنند، در جمله مورد بحث

وجوب اقامه دین و رعایت تمامی احکام آن (۷۵)

همین را به اقامه دین تفسیر نموده، و این‌که در دین خدا متفرق نشوند.

حاصل معنای جمله فوق این می‌شود: بر همه مردم واجب است دین خدا را به طور کامل به پا دارند، و در انجام این وظیفه تبعیض قائل نشوند، که پاره‌ای از احکام دین را به پا بدارند، و پاره‌ای را رها کنند.

اقامه کردن دین عبارت است از این‌که به تمامی آن‌چه که خدا نازل کرده و عمل بدان را واجب نموده، ایمان بیاورند.

مجموع شرایعی که خدا بر انبیاء نازل کرده یک دین است که باید اقامه شود، و در آن ایجاد تفرقه نکنند، چون پاره‌ای از احکام الهی است که در همه ادیان بوده، و معلوم است که چنین احکامی مادام که بشر عاقل و مکلفی در دنیا باقی باشد، آن احکام هم باقی است، و وجوب اقامه آن واضح است.

(۷۶) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

احکام منسوخ ادیان گذشته: پاره‌ای دیگر از احکام هست که در شرایع قبلی بوده و در شریعت بعدی نسخ شده، این گونه احکام در حقیقت عمر کوتاهی داشته، و مخصوص طایفه‌ای از مردم و در زمان خاصی بوده، و معنای نسخ شدن آن آشکارشدن آخرین روز عمر آن احکام است نه این‌که معنای نسخ شدنش این باشد که آن احکام باطل شده، پس حکم نسخ شده هم تا ابد حق است، چیزی که هست مخصوص طایفه معینی و زمان معینی بوده، و باید آن طایفه و اهل آن زمان هم ایمان به آن حکم داشته باشند، و هم به آن عمل کرده باشند، و اما بر دیگران واجب است تنها به آن ایمان داشته باشند، و بس، و دیگر واجب نیست که به آن عمل هم بکنند، و معنای اقامه این احکام همین است که قبولش داشته باشند.

پس با این بیان روشن گردید که امر به اقامه دین و تفرقه نکردن در آن، در جمله «اَنْ

وجوب اقامه دین و رعایت تمامی احکام آن (۷۷)

اَقیمُـوا الدّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فیهِ،» به اطلاقش باقی است، و شامل همه مردم در همه زمان‌هـا می‌باشد. (۱)

وجوب ایمان به تمام شرایع و تمامی انبیاء

«فَلِذلِـکَ فَادْعُ وَ اسْتَقِـمْ کَما اُمِـرْتَ وَ لا تَتَّبِـعْ اَهْواءَ هُمْ وَ قُلْ امَنْتُ بِمْا اَنْـزَلَ اللّـهُ مِـنْ کِتـابٍ وَ اُمِـرْتُ لِاَعْـدِلَ بَیْنَکُـمُ اللّـهُ رَبُّنـا وَ رَبُّکُــمْ...،»

«و به همین جهت تو دعوت کن، و همان طور که مأمور شـده‌ای اسـتقامت بورز، و دنبال هواهای آنان مرو، و بگو من خود به آن‌چه خدا از کتاب نازل کرده ایمان

۱- المیزان ، ج: ۱۸ ص: ۳۹.

(۷۸) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

دارم، و مأمور شده‌ام بین شما عدالت برقرار کنم، پروردگار ما و شما همان اللّه است... .» (۱۵ / شوری)

«رَبّ» همه یکی، و صاحب همه شـریعت‌ها یکی است، و مردم همه و همه بندگان و مملوکین یکی هستند، یک خداست که همه را تـدبیر می‌کنـد، و به منظور تـدبیر آن‌ها شـریعت‌ها را بر انبیاء نازل می‌کنـد، پس دیگر چرا بایـد به یک شـریعت ایمان بیاورنـد، و به سایـر شریعت‌ها ایمـان نیاورنـد.

چرا یهود به شـریعت موسـی ایمان بیاورد، ولی شـریعت مسیح و محمـد را قبول نکنـد، و نصـاری شـریعـت عیسـی را بپذیرد و در مقابـل شریعت محمدی سر فـرود نیاورد؟ بلکه بر همه واجـب است که به تمامی کتاب‌های نازل شده و شریعت‌های

وجوب ایمان به تمام شرایع و تمامی انبیاء (۷۹)

خـدا ایمان بیاورنـد، چون همه از یک خدا است. (۱)

شریعت اسلام، دارای دقیق‌ترین و پیشرفته‌ترین قوانین

«وَ اذْ قـالَ عیسَـی ابْنُ مَرْیَـمَ یـا بَنی اِسْرائیـلَ اِنّی رَسُولُ اللّهِ اِلَیْکُمْ مُصَدِّقا لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْریهِٔ وَ مُبَشِّرا بِرَسُولٍ یَأْتی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ اَحْمَدُ فَلَمّا جاءَهُــمْ بِالْبَیِّنـاتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبینٌ،»

«و چون عیسی‌بن مریم به بنی‌اسرائیل گفت: من فرستاده خدا به سوی شمایم در

۱- المیزان ، ج: ۱۸ ص: ۴۵.

(۸۰) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

حالی که کتاب آسمانی قبل از خود یعنی تورات را تصدیق دارم و به آمدن رسولی بعـد از خودم که نامـش احمد اسـت بشـارت می‌دهم ولـی همین کـه آیـات روشن برایشـان آورد گفتنـد این سحری است آشکـار.» (۶ / صف)

«وَ مُبَشِّرا بِرَسُولٍ یَأْتی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ اَحْمَدُ،» این قسـمت از آیه به قسـمت دوم از رسالت عیسی علیه‌السلام اشاره دارد، هم‌چنان که جمله «مُصَدِّقا لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْریهِٔ،» به قسمت اول از رسالتش اشاره داشت.

بشـارت عبـارت اسـت از خبـری که شـنونده از شـنیدنش خوشـحال گردد، و معلوم است که چنین خبری چیزی جز از خیری که به شنونده برسد و عاید او شود، نمی‌تواند باشد، و خیری که از بعثت پیامبر و دعوت او انتظار می‌رود این است که با بعثتش باب

شریعت اسلام، دقیق‌ترین و پیشرفته‌ترین قوانین (۸۱)

رحمـت الهـی به روی انسان‌هـا باز شــود، و در نتیجـه سعـادت دنیـا و عقبایشـان به وسیله عقائـد حقـه، و یـا اعمـال صالـح، و یـا هر دو تأمیـن گـردد.

و بشارت به آمدن پیامبری بعد از پیامبری دیگر ـ با در نظر گرفتن این‌که پیغمبر سابق دعوتش پذیرفته شده، و جا افتاده، و با در نظر داشتن وحدت دعوت دینی در همه انبیاء ـ وقتی تصور دارد و دارای خاصیت بشارت است که پیامبر دوم دعوتی پیشرفته‌تر، و دینی کامل‌تر آورده باشد، دینی که مشتمل بر عقائد حقه بیشتر، و شرایع عادلانه‌تر برای جامعه، و نسبت به سعادت بشر در دنیا و آخرت فراگیرتر باشد، وگرنه انسان‌ها از آمدن پیامبر دوم چیز زائدی عایدشان نمی‌شود، و از بشارت آمدنش خرسند نمی‌گردند.

با این بیان روشن گردید که جمله «وَ مُبَشِّرا بِرَسُولٍ یَأْتی مِنْ بَعْدِی،» هرچند از این

(۸۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نکته خبری نداده، اما معنایش می‌فهماند که آن‌چه پیامبر احمد می‌آورد پیشرفته‌تر و کامل‌تر از دینی است که تورات متضمن آن است، و آن‌چه عیسی علیه‌السلام بدان مبعوث شده در حقیقت واسطه‌ای است بین دو دعوت.

در نتیجه کلام عیسی‌بن مریم را این طور باید معنا کرد: من فرستاده‌ای هستم از ناحیه خدای تعالی به سوی شما تا شما را به سوی شریعت تورات و منهاج آن دعوت کنم و بعضی از آن‌چه را که بر شما حرام شده برایتان حلال کنم، و این همان شریعتی است که خدای تعالی به دست من برایتان آورده، و به زودی آن را با بعثت پیامبری به نام احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که بعد از من خواهد آمد تکمیل می‌کند.

اگر در معارف الهی که اسلام بدان دعوت می‌کند، دقت کنیم خواهیم دید که از شریعت‌های آسمانی دیگر که قبل از اسلام بوده دقیق‌تر و کامل‌تر است، مخصوصا

شریعت اسلام، دقیق‌ترین و پیشرفته‌ترین قوانین (۸۳)

توحیدی که اسلام بدان می‌خواند ـ و یکی از اصول عقائد اسلام است، و همه احکام اسلام بر آن اساس تشریع شده، و بازگشت همه معارف حقیقی بدانست ـ توحیدی است بسیار دقیق.

و هم‌چنین شرایع و قوانین عملی اسلام که در دقت آن همین بس که از کوچک‌ترین حرکات و سکنات فردی و اجتماعی انسان گرفته تا بزرگ‌ترین آن را در نظر گرفته، و همه را تعدیل نموده، و از افراط و تفریط در یک یک آن‌ها جلوگیری نموده، و برای هریک حدی معین فرموده، و در عین حال تمامی اعمال بشر را بر اساس سعادت پایه‌ریزی کرده و براساس توحید تنظیم فرموده است.

آیه شریفه «اَلَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الاُْمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبا عِنْدَهُمْ فِیالتَّوْریةِ وَ الاِْنْجیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهیهُمْ عَنِالْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ

(۸۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالاَْغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ،» (۱۵۷ / اعراف) نیز به همین نکته اشاره نموده است و نظیر این آیه آیات دیگری است که در توصیف قرآن آمده است.

مراد از اسلام آن دینی است که رسول اسلام بشر را به سویش دعوت می‌فرمود، چون اساس این دین تسلیم شدن در برابر فرامینی است که او می‌خواهد و امر می‌کند از قبیل عقاید و اعمال. و بدون تردید مقتضای ربوبیت و الوهیت خدای تعالی هم همین است که بندگانش در برابر فرامینش تسلیم مطلق باشند، پس در نتیجه دینی که اساسش این تسلیم است، بدون شک دین حق است که عقل بر هر انسانی تدین بدان را واجب می‌داند.

شریعت اسلام، دقیق‌ترین و پیشرفته‌ترین قوانین (۸۵)

«هُوَ الَّذی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ،»

«او کسی است که رسول خدا را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غلبه دهد هرچند که مشرکین کراهت داشته باشند!» (۹ / صف) (۱)

کتاب‌های آسمانی و مدت اجرای شریعت هریک از آن‌ها

در کتاب عیون از حضرت ابی‌الحسن الرضا علیه‌السلام روایت آورده که فرمود:

۱- المیـــــزان ، ج: ۱۹ ص: ۴۲۶ .

(۸۶) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

اولواالعزم از این جهت اولواالعزم نامیده شدند، که دارای عزائم و شرایعند، آری همه پیغمبرانی که بعد از نوح مبعوث شدند تابع شریعت و پیرو کتاب نوح بودند، تا وقتی که شریعت ابراهیم خلیل برپا شد، از آن به بعد همه انبیا تابع شریعت و کتاب او بودند، تا زمان موسی علیه‌السلام شد، و هر پیغمبری پیرو شریعت و کتاب موسی بود، تا ایام عیسی از آن به بعد هم سایر انبیائی که آمدند تابع شریعت و کتاب عیسی بودند، تا زمان پیامبر ما محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله .

پس این پنج تن اولواالعزم انبیا و افضل همه انبیا و رسل علیه‌السلام بودند، و شریعت محمد تا روز قیامت نسخ نمی‌شود، و دیگر بعد از آن جناب، تا روز قیامت پیغمبری نخواهد آمد، پس بعد از آن جناب هرکس دعوی نبوت کند، و یا کتابی بعد از قرآن بیاورد، خونش برای هرکس که بشنود مباح است.

کتاب‌های آسمانی و مدت اجرای شریعت آن‌ها (۸۷)

در تفسیر عیاشی از عبداللّه‌بن ولید روایت کرده که گفت: امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدای تعالی در قرآن درباره موسی علیه‌السلام فرمود: «وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْاَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ» (۱۴۵ / اعراف) از این‌جا می‌فهمیم که پس همه چیز را برای موسی ننوشته، بلکه از هر چیزی مقداری نوشته، و نیز درباره عیسی علیه‌السلام فرموده: «وَ لِاُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذی تَخْتَلِفُونَ فیهِ» (۶۳ / زخرف) و ما می‌فهمیم که پس همه معارف مورداختلاف را بیان نکرده، و درباره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: «وَ جِئْنابِکَ شَهیدا عَلی هؤُلاءِ وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْءٍ!» (۸۹ / نحل)

در بصائر الدرجات همین معنا را از عبداللّه بن ولید به دو طریق روایت کرده است و این‌که امام علیه‌السلام فرمود: «قالَ اللّهُ لموسی...» اشاره است به این‌که آیه شریفه: «فِی الْاَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ» بیانگر و مفسر آیه دیگری است که درباره تورات فرموده: «وَ

(۸۸) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

تَفْصیلًا لِکُلِّ شَیْءٍ» (۱۵۴ / انعام) و می‌خواهد بفرماید تفصیل هرچیز از بعضی جهات است، نه از هر جهت، زیرا اگر در تورات همه چیز را از همه جهت بیان کرده بود دیگر معنا نداشت بفرماید: «مِنْ کُلِّ شَیْءٍ» پس همین جمله شاهد بر آن است که در تورات هرچند همه‌چیز بیان شده، ولی از هر جهت بیان نشده است، (دقت بفرمایید.) (۱)

۱- المیـــــــــزان ، ج: ۲ ص: ۲۱۷.

کتاب‌های آسمانی و مدت اجرای شریعت آن‌ها (۸۹)

فصل دوم :مبانی قوانین قضائی و حکومتی اسلام

ضابطه‌های عدالت در رفتار انسان‌ها

«... اثْنانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكَمْ أَوْ ءَاخَرانِ مِنْ غَيْرِكُمْ...»

«می‌باید دو نفر شاهد عادل از مسلمین را در حین وصیت خود گواه بگیرد... .» (۱۰۶ / مائده)

(۹۰)

عدالت که در لغت به معنای اعتدال و حد وسط بین عالی و دانی و میانه بین دو طرف افراط و تفریط است، در افراد مجتمعات بشری هم عبارتست از افرادی که قسمت عمده اجتماع را تشکیل می‌دهند و آنان همان افراد متوسط الحالند، که در حقیقت به منزله جوهره ذات اجتماعند، و همه ترکیب و تألیف‌های اجتماعی روی آنان دور می‌زند.

«وَ اَشْهِدوُا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ اَقیمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ ذلِكُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ.» (۲ / طلاق)

«شَهـدَةُ بَیْنِكُـمْ اذا حَضَـرَ اَحَدَكُمُ‌الْمَوْتُ حینَ‌الْوَصِیَّةِاثْنانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ.» (۱۰۶ / مائده)

این‌که شرط کرده که این دو شاهد باید از دارندگان فضیلت عدالت باشند مفادش این

ضابطه‌های عدالت در رفتار انسان‌ها (۹۱)

است که شاهد باید نسبت به مجتمع دینی مردی معتدل باشد، نه نسبت به مجتمع قومی و شهری، و از همین جا استفاده می‌شود که شاهد باید در جامعه طوری مشی کند که مردم دین‌دار به دین وی وثوق و اطمینان داشته باشند، و کارهایی را که در دین گناه کبیره و منافی دین به‌شمار می‌رود مرتکب نشوند.

معنایی که ما برای عدالت کردیم معنایی است که از مذاق و مذهب امامان اهل بیت علیهم‌السلام بنابر روایاتی که از آن خاندان نقل شده نیز استفاده می‌شود، از آن جمله صدوق در کتاب فقیه به سند خود از ابن ابی‌یعفور نقل می‌کند که گفت حضور حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: در بین مسلمین عدالت مرد با چه چیز شناخته می‌شود تا شهادت‌هایی که له یا علیه مسلمین می‌دهد پذیرفته گردد؟ امام فرمود: به این‌که مسلمین او را به ستر و عفاف و جلوگیری از شکم و شهوت و دست و زبان بشناسند، و

(۹۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

به اجتناب از گناهان کبیره‌ای که خداوند متعال مرتکب آن را وعده آتش داده از قبیل می‌گساری، زنا، ربا، عقوق پدر و مادر و فرار از جنگ و امثال آن معروف باشد، و دلیل بر این‌که شخص از جمیع این گناهان اجتناب دارد این است که جمیع معایب خود را بپوشاند، به طوری که بر مسلمانان تفتیش سایر معایب و لغزشهایش حرام باشد و ستودن وی به پاکی و اظهار عدالتش در بین مردم واجب شود، دلیل دیگرش این است که به رعایت نمازهای پنجگانه و مواظبت بر آن‌ها و حفظ اوقات آن‌ها معهود باشد و در جماعت‌های مسلمین حضور بهم برساند، و جز با عذر موجه از اجتماعاتی که در مصلاها منعقد می‌شود تخلف نورزد، وقتی دارای چنین نشانه‌هایی بود و همواره در مواقع نماز در مصلای خود دیده شد و خلاصه اگر از اهل شهر و قبیله‌اش بپرسند فلانی چطور آدمی است بگویند ما جز نیکی از او ندیده‌ایم و همواره او را مواظب نماز و

ضابطه‌های عدالت در رفتار انسان‌ها (۹۳)

مراقب اوقات آن یافته‌ایم، همین مقدار برای احراز عدالت و قبول شهادتش در بین مسلمین کافی است، زیرا نماز خود پرده و کفاره گناهانست، و ممکن نیست کسی که در جماعات حاضر نمی‌شود و نماز را در مساجد نمی‌خواند درباره‌اش شهادت دهند که وی نمازگزار است، جماعت و اجتماع تنها برای همین منظور تشریع شده که نمازگزار را از بی‌نماز بشناسند، و اگر غیر این بود کسی نمی‌توانست به صلاح و سداد و دیانت اشخاص شهادت دهد، و لذا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله تصمیم گرفت خانه‌های مردمی را به جرم کناره‌گیری از جماعت مسلمین آتش بزنند، و بارها می‌فرمود: نماز کسی که بدون عذر در مسجد حاضر نمی‌شود نماز نیست.

ستر و عفافی که در این روایت است هر دو بنا بر آن‌چه در صحاح است به معنای تزکیه است، و این روایت همان‌طوری که می‌بینید

عدالت را امری معروف در بین

مسلمین دانسته، وسائل از نشانه‌های آن پرسش نموده و امام علیه‌السلام درباره آثار آن فرموده: اثر مترتب بر عدالت که دلالت بر این صفت نفسانی و حکایت از آن می کند همانا ترک محرمات پروردگار و خودداری از شهوات ممنوع است، و درباره نشانه آن فرموده: نشانه عدالت اجتناب از گناهان کبیره است، و دلیل بر این اجتناب به آن تفصیلی که امام بیان داشت حسن ظاهربین مسلمین است. (۱)

قانون‌گزار در دین اسلام کیست؟

«وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ اِذا قَضَی اللّهُ وَ رَسُولُهُ اَمْرا اَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ

۱- المیزان ، ج: ۶ ص: ۲۹۸.

مِنْ اَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبینا»

«هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن را سزاوار نیست که وقتی خدا و رسولش امری را صادر فرمودند، باز هم در امور خود، خود را صاحب اختیار بداند، و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به ضلالتی آشکار گمراه شده است.» (۳۶ / احزاب)

سیاق آیه شهادت می‌دهد بر این‌که مراد از قضاء، قضاء تشریعی و گذراندن قانون است، نه قضاء تکوینی، پس مراد از قضای خدا، حکم شرعی او است که در هر مسأله‌ای که مربوط به اعمال بندگان است مقرر داشته، و بدان وسیله در شؤونات آنان دخل و تصرف می‌نماید، و البته این احکام را به وسیله یکی از فرستادگان خود بیان می کند.

و اما قضای رسول او، به معنای دومی از قضاء است، و آن عبارت است از این‌که

رسول او به خاطر ولایتی که خدا برایش قرار داده، در شأنی از شؤون بندگان دخل و تصرف کند، همچنان که امثال آیه «اَلنَّبِیُّ اَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ» (۶ / احزاب) از این ولایت که خدا برای رسول گرامی خود قرار داده خبر می‌دهد. و به حکم آیه مذکور، قضای رسول خدا قضای خدا نیز هست، چون خدا قراردهنده ولایت برای رسول خویش است، و او است که امر رسول را در بندگانش نافذ کرده است.

و سیاق جمله «اِذا قَضَی اللّهُ وَ رَسُولُهُ اَمْرا» از آن‌جایی که یک مسأله راهم مورد قضای خدا دانسته و هم مورد قضای رسول خدا، شهادت می‌دهد بر این‌که مراد از قضاء، تصرف در شأنی از شؤون مردم است، نه جعل حکم تشریعی که مختص به خدای تعالی است، آری رسول خدا جاعل و قانونگذار قوانین دین نیست، این شأن مختص به خدا است، و رسول او، تنها بیان کننده وحی او است، پس معلوم شد که مراد از قضای رسول، تصرف در شؤون مردم است.

«وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ» یعنی صحیح و سزاوار نیست از مؤمنین و مؤمنات، و چنین حقی ندارند، که در کار خود اختیار داشته باشند که هرکاری خواستند بکنند و جمله «اِذا قَضَی اللّهُ وَ رَسُولُهُ اَمْرا» ظرف است، برای این‌که فرمود اختیار ندارند، یعنی در موردی اختیار ندارند، که خدا و رسول در آن‌مورد امری و دستوری‌داشته‌باشند.(۱)

لزوم قضاوت براساس احکام الهی

۱- المیزان ، ج: ۱۶ ص: ۴۸۱.

(۹۸) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

«... وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ اللّهُ فَاُولآئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ»

«... هرکس بدان‌چه خدانازل کرده حکم‌نکنداو و همفکرانش کافرانند.»(۴۴/مائده)

«... وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ اللّهُ فَاُولآئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ»

«... کسی که حکم نکند بدان‌چه خدا نازل کرده او و همفکرانش از ظالمانند.» (۴۵ / مائده)

«... وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ اللّهُ فَاُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ»

«... و کسی که حکم نکند بدان‌چه خدا نازل کرده او همفکرانش فاسق و عصیان‌پیشه‌گانند.» (۴۷ / مائده)

این آیات سه‌گانه که در آخر یکی آمده: «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ اللّهُ فَاُولآئِکَ هُمُ

لزوم قضاوت براساس احکام الهی (۹۹)

الْکافِرُونَ» و دیگری آمده: «فَاُولآئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ» و در سومی آمده: «فَاُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» آیات منطقی است که شامل همه کسانی است که چنین کنند.

مفسرین در معنای کفر کسی که بدان‌چه خدا نازل کرده حکم نکند اختلاف کرده، هریک آن را بر مصداقی منطبق کرده‌اند، یکی گفته منظور آن قاضی‌ای است که به غیر ما انزل اللّه حکم کند، دیگری گفته آن حاکمی است که در زمامداریش برخلاف آن‌چه خدا نازل کرده رفتار نماید، سومی گفته آن اهل بدعتی است که غیر سنت اسلام را قرار داده و رواج دهد. گو این‌که این مسأله‌ای است فقهی و این‌جا جای بحث در آن نیست و لیکن به طور اجمال می‌گوئیم که مخالفت حکم شرعی و یا هر امری که در دین خدا ثابت شده باشد، در صورتی که انسان علم به ثبوت آن دارد اگر آن را رد کند کافر می‌شود، بله در

(۱۰۰) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

صورتی که علم به ثبوت آن دارد و آن را رد نمی‌کند بلکه تنها در عمل مخالفت می‌کند کافر نمی‌شود بلکه تنها باعث فسق می‌شود، برای این‌که در امر آن قصور کرده، و در صورتی که علم به ثبوت آن ندارد نه رد آن باعث کفر و نه مخالفت عمل آن باعث فسق می‌شود، چون در این صورت در قصورش معذور است، مگر آن‌که در پاره‌ای از مقدمات آن تقصیر کرده باشد، مثلاً با این‌که می‌توانسته در پی تحصیل علم به وظایف دینی خود برآید برنیامده باشد. پس آیه شریفه شامل همه آن مواردی که مفسرین ذکر کرده‌اند می‌شود و اختصاص به یک مورد و دو مورد ندارد و اطلاعات بیش از این را باید در کتب فقه جستجو کرد. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۵۶۸.

لزوم قضاوت براساس احکام الهی (۱۰۱)

انحصار داوری و صدور حکم به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله

«اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ یَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ آمَنُوا بِمآ اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَ مآ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُریدُونَ اَنْ یَتَحاکَمُوآا اِلَی الطّاغُوتِ وَ قَدْ اُمِرُوآا اَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَ یُریدُالشَّیْطانُ اَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعیدا»

«مگر آن کسان را که خیال می‌کنند به کتاب تو و کتاب‌های سلف ایمان دارند نمی‌بینی که می‌خواهند محاکمه نزد حاکم طاغوتی ببرند، با این که مأمور شدند به طاغوت کفر بورزند، آری این شیطان است که می‌خواهد به ضلالتی دور

(۱۰۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

گمراهشان کند.» (۶۰ / نساء)

«وَ اذا قیلَ لَهُمْ تَعالَوْا اِلی مآ اَنْزَلَ اللّهُ وَ اِلَی الرَّسُولِ رَأَیْتَ الْمُنافِقینَ یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُودا»

«وقتی به ایشان گفته می‌شـود به سوی حکمـی که خدا در کتابـش نازل کرده ـ و حاکمی که نشانی‌هایش را در آن کتـاب بیان نموده ـ بیاییـد، و به آن حکم گردن نهیـد، منافقیـن را می‌بینی که نمی‌گـذارنـد این سـخن اثـر خود را بکنـد، و بـا تمـام نیـرو مـردم را از آمـدن بـه نـزد تـو بـازمی‌دارنـد.» (۶۱ / نساء)

می‌فرمایـد: متأسفانه می‌بینی که بعضـی از مردم بـا این که معتقدنـد به آن چه بر تو نازل شـده و به آن کتاب‌های دیگر که به انبیای دیگر نازل شده ایمان دارند، و با این که

انحصار داوری و صدور حکم به رسول اللّه (ص) (۱۰۳)

می‌دانند که کتاب‌های آسـمانی نازل شده تا در بین مردم در آن‌چه اختلاف می‌کنند حکم کند، و همین حقیقت را خدای تعالی در قرآن کریـم بیـان کرده و فرمـوده: «کـانَ النّـاسُ اُمَّةً واحِـدَةً فَبَعَـثَ اللّهُ النَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْـذِرینَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتـابَ بِـالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ‌النّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ ـ مردم امتی واحده بودند، سپس خدای تعالی پیغمبران را برای بشارت و انذار مبعوث کرد، و با آنان کتاب را به حق نازل کرد تا بین مردم در آن‌چه اختلاف می‌کننـد داوری کند.» با این حال محاکمات خود را نزد طاغوت می‌برند با این‌که در همین کتب آسـمانی مأمور شـده بودنـد به این که به طـاغـوت کفر بورزنـد، و نیز می‌داننـد که تحاکم نزد طاغوت لغـو کردن کتـب خدا و ابطال شرایع او است!

«وَ اذا قیلَ لَهُمْ تَعالَوْا...» آیه شـریفه لحن تأسف دارد. این تأسف از عمل کسانی است که معتقدنـد ایمان دارنـد به آن چه خدا نازل کرده، پس اینان تجاهر به اعراض از

(۱۰۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

کتـاب خـدا ندارنـد، چون کافر نیسـتند، بلکه منافقنـد و به داشـتن ایمان به آن‌چه خـدا نازل کرده تظاهر می‌کننـد، و در عین حال از رسول او اعراض می‌کنند.

«فَکَیْـفَ اِذآ اَصـابَتْهُمْ مُصیبَةٌ...» ایـن جملـه اعلام می‌دارد که اعراض و انصـراف از حکم خـدا و رسـول او و روی آوردن به حکم غیرخدا که همان حکم طاغوت باشد به زودی مصـیبتی را برای این اعراض گران به بار خواهد آورد، مصیبتی که هیچ علتی جز این اعراضـشان از حکم خـدا و رسول و مراجعه کردنشان به حکام طاغوت نـدارد. با این‌که خدای تعالی به رسول گرامیش فرموده بود: «لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِمآ اَریکَ اللّهُ» و در آن هدف و غـرض نهایی بعثـت آن جناب را داوری در بیـن مردم معرفی کرده بود.

در آیه شـریفه سـخن از این رفته بود که مسـلمانان نبایـد به غیر رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله مراجعـه کننـد، با این‌کـه خـدا بر آنان واجـب فرمـوده که تنها به او رجـوع کنند

انحصار داوری و صدور حکم به رسول اللّه (ص) (۱۰۵)

قهرا احکـام تشـریعی مورد گفتگو قرار می‌گیرد لیکن مسـألـه تسـلیم منحصـر به آن نیست، بلکـه معنـای آیه عـام اســت، و شامل احکـام تشریعی خـدا و رسـول و احکام تکوینی خدای تعالی هر دو می‌شود.

بلکه از این هم عمومی‌تر است و شامـل قضـای رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی داوری آن جنـاب و حتی همه روش‌هـایی که آن جناب در زنـدگیش سـیره خود قرار داده می‌شود، و مسـلمانان اگر ایمانشان مسـتعار و سـطحی نباشد، باید اعمال آن جناب را سیره خود قرار دهند، هرچند که خوشایندشان نباشد.

پـس هر چیزی که به نحـوی از انحـاء و به وجهی از وجـوه انتسـابی به خـدا و رسول او صـلی‌الله‌علیه‌وآله داشـته باشـد، چنین مؤمنی نمی‌توانـد آن را رد کنـد، و یا به آن اعتراض نمایـد و یا ازآن اظهار خسـتگی کند و یا به وجهی از وجوه از آن بدش آید، چون اثر

در همه مشترک

(۱۰۶) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

است، و مخالفت در همه آن‌ها ناشی‌از شرک است، البته به‌مراتبی که در شرک هست. (۱)

قضاوت براساس احکام اسلام در مورد اهل کتاب

«وَ اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقا لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِنا عَلَیْهِ فَاحْکُـمْ بَیْنَهُمْ بِما اَنْـزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِعْ اَهْوآئَهُمْ عَمّا جآئَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجا وَ لَوْ شآءَ اللّهُ لَجَعَلَکُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فی ما اتیکُـمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْـراتِ اِلَی اللّهِ مَرْجِعُکُـمْ جَمیعا فَیُنَبِّئُکُـمْ بِما

۱- المیزان ، ج: ۷ ص: ۱۶۴.

قضاوت براساس احکام اسلام در مورد اهل کتاب (۱۰۷)

کُنْتُـمْ فیهِ تَخْتَلِفُـونَ»

«ایـن کتـاب‌را هـم که به حق بر تـو نـازل کرده‌ایم مصـدق باقی‌مانـده از کتاب‌هـای قبلی و مسـلط بر حفـظ آن‌هـا است پس در بین مسلمانان طبق آن‌چه خدا نازل کرده حکم کن و پیروی هوا و هوس آنان تو را از دین حقی که نزدت آمده باز ندارد، برای هر ملتی از شـما انسان‌ها، شریعتی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست همه شما را امتی واحد می کرد ـ و در نتیجه یک شریعت برای همه ادوار تاریـخ بشر تشریع می کرد ـ و لیکن خواست تـا شـما امت‌هـا را بـا دینی که برای هر فرد فردتان فرسـتاده بیازمایـد، بنابراین به سوی خیرات از یکـدیگر سـبقت بگیریـد، کـه بـازگشت همه شـما به سـوی خـدا است، در آن هنگـامه، شـما را بـدان‌چه در آن اختلاف می کردید خبر می‌دهد.» (۴۸ / مائده)

(۱۰۸) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

معنای جمله: «مُصَـدِّقا لِما بَیْنَ یَـدَیْهِ» این است که قرآن قبول دارد که تورات و انجیل و معارف و احکامش از ناحیه خـدا نازل شده بود و منـاسب بـا حال انسان‌های قبل از این بود، پس منافات نـدارد که در عین این‌که از ناحیه خـدا بوده امروز نسـخ و تکمیل شود، چیزی از آن‌ها حذف و چیز دیگری اضافه شود، همان‌طور که مسیح علیه‌السـلام و یا انجیل مسـیح علیه‌السلام مصدق تورات بود، و در عین حال بعضی از محرمات تورات را حذف نموده، آن‌ها را حلال کرد و قرآن کریم این معنا را از آن جناب حکایت نموده که فرمود:

«... وَ مُصَدِّقا لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْریـةِ وَ لِاُحِـلَّ لَکُمْ بَعْضَ الَّذی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ.» (۵۰ / آل‌عمران)

قضاوت براساس احکام اسلام در مورد اهل کتاب (۱۰۹)

«فَاحْکُـمْ بَیْنَهُـمْ بِمـا اَنْزَلَ اللّهُ، وَ لا تَتَّبِـعْ اَهْوآئَهُـمْ عَمّا جآئَکَ مِنَ الْحَقِّ،»

یعنی وقتی شـریعت نازله به تو و شـریعتی که در گنجینه قرآن به تو ودیعه سپرده شده حق باشد، به این معنا که هم آن احکامش که موافق با کتب آسـمانی قبل است حق باشد، و هم آن‌چه که مخالف آن‌ها است حق باشد، بدان جهت که مهیمن بر آن‌ها است، پس تـو جز این وظیفه نـداری که بـدان‌چه خـدا به خود تو نـازل کرده در بین مردم حکم کنی، و به خـاطر به دست آوردن دل آن‌هـا از طریقه حقی که به تو نازل شـده عدول نکنی و منظـور از مردم یا خصوص اهل کتـاب است، هم‌چنان‌که ظاهـر آیات قبلیش آن را تأیید می کند، و یا عمـوم مردم اسـت، هم‌چنان‌که آیات بعدیش آن را تأیید می‌نماید. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۵۷۱.

(۱۱۰) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

مفهوم حکم

«اُوْلآئِکَ الَّذینَ ءَاتَیْنهُمُ الْکِتبَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِنْ یَکْفُرْ بِها هؤُلاآءِ فَقَدْ وَکَّلْنا بِها قَوْما لَّیْسُوا بِها بِکفِرینَ،»
«آنـان کسـانی بودنـد که کتاب و حکم و نبوت به ایشان داده بودیم، پس اگر این قوم به آن کافر شونـد، ما قومی را که هرگز کافر نشوند برگماریم.» (۸۹ / انعام)
ماده «حُکْم» بر حسب آن‌چه که از موارد استعمال آن به دست می‌آید در اصل به
مفهوم حکم (۱۱۱)
معنـای منع است، و به همین مناسبت احکـام مولوی را حکم نامیده‌انـد، چون مولـای آمر با امر خود مأمور را مقیـد ساخته و او را از آزادی در اراده و عمل تا اندازه‌ای منع نموده و هوا و خواهش نفسانی او را محدود می‌سازد.
و هـم‌چنیـــن «حُکْـــم» بـه معنـای قضـا، کـه آن نیـــز دو طـــرف دعـــوا را از مشاجـره و یا تعدی و جور بازمی‌دارد.
و حکم به معنی تصـدیق که قضـیه را از این‌که مـورد تردیـد شود منع می‌نمایـد، و احکـام و اسـتحکام، که معنـای منع در آن دو نیز خوابیـده چون هر چیزی وقـتی محکم و مسـتحکم می‌شود که از ورود منـافی و فسـاد در بین اجزایش جلوگیر بوده باشـد و نگـذارد اجنبی در بین اجزایش تسلط پیدا کند.
و در آیه «کِتبٌ اُحْکِمَتْ ءَایتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَّدُنْ حَکیمٍ خَبیرٍ» (۱ / هود) به اعتباری
(۱۱۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام
احکـام در مقـابـل تفصیـل استعمـال شـده و معنـای اصلیش را از دســت نـداده، برای ایـن‌کـه این احکـام نیـز از فصـل کـه همـان بطلان التیـام و ترکیب اجـزای هر چیزی است، جلوگیری به عمل می‌آورد، و به همیـن معنی است محکم در مقابل متشابه.
این کلمه وقتی به خـدای تعـالی نسبت داده شود، اگر در مسأله تکوین و خلقت باشـد معنای قضای وجودی را که ایجاد و آفرینش باشـد می‌دهـد که سوق‌دهنـده وجـود حقیقی و واقعیت‌خـارجی به‌مراتب آن است، ماننـد آیه «وَاللّهُ یَحْکُمُ لا ـ مُعَقِّبَ لِحُکْمِه،» (۴۱ / رعد) و آیه «وَ اِذا قَضـی اَمْرا فَـاِنَّما یَقُـولُ لَـهُ کُنْ فَیَکُونُ،» (۱۱۷ / بقره) و به اعتباری می‌توان آیه «قالَ الَّذیـنَ اسْـتَکْبَرُوا اِنّا کُلٌّ فیها اِنَّ اللّهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ الْعِبادِ،» (۴۸ / مؤمن) را از این باب گرفت.
و اگر در تشریع باشد معنای قانون‌گذاری و حکم مولوی را می‌دهد، و به این معنا
مفهوم حکم (۱۱۳)
است آیه «وَ عِنْـدَهُمُ التَّوْریةُ فیها حُکْمُ اللّهِ،» (۴۳ / مائـده) و آیه «وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُکْما،» (۵۰ / مائـده) و لذا در آیه «وَ جَعَلُوا لِلّهِ مِمّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالاْنْعمِ نَصیبا فَقالُوا هذا لِلّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هـذا لِشُرَکائِنا ـ تـا آن‌جاکه می‌فرمایـد ـ سآءَ ما یَحْکُمُونَ،» (۱۳۶/انعام) کسانـی را که به خـود اجازه تشریع و قانون‌گـذاری را دادهانـد ملامـت کرده است.
و وقتی همین لفظ به انبیاء علیهم‌السلام نسبت داده شود معنای قضا را که یکی از منصب‌های الهی است و خداوند انبیای خود را به آن منصب تشریف و اکرام کرده افاده می‌کنـد، و در این بـاره فرموده اسـت: «فَاحْکُـمْ بَیْنَهُـمْ بِما اَنْزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِعْ اَهْوآئَهُمْ عَمّـا جآئَکَ مِنَ الْحَـقِّ،» و نیز فرمـوده: «اُوْلآئِـکَ الَّذینَ ءَاتَیْنهُمُ الْکِتبَ وَ الْحُکْمَ.»
و شاید بعضـی آیات اشـعار یا دلالت کند بر این‌که به انبیاء حکم به معنی تشریع داده شده، مانند آیه: «رَبِّ هَبْ لی حُکْما وَ اَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ،» (۸۳ / شعراء) و اگر به غیر
(۱۱۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام
انبیاء نسبت داده شود معنای قضاوت را افاده می‌کند، هم‌چنان‌که در آیه «وَلْیَحْکُمْ اَهْلُ الاِْنْجیلِ بِما اَنْزَلَ اللّهُ فیهِ،» (۴۷ / مائده) به این

معنا آمده است.

معنـای دیگری نیز برای حکم هست، و آن عبارت است از منجز کردن وعـده و اجرای حکم و قانـون، و آیـه «وَ اِنَّ وَعْـدَکَ الْحَقُّ وَ اَنْتَ اَحْکَمُ الْحکِمینَ،» (۴۵ / هود) بـه همیـن معنـا اسـت. (۱)

اَلا لَهُ الْحُکْمُ

۱- المیـــــزان ، ج: ۷ ص: ۳۵۳.

اَلا لَهُ الْحُکْمُ (۱۱۵)

«... ثُمَّ رُدُّوآا اِلَـی اللّهِ مَوْلهُـمُ الْحَـقِّ اَلا لَهُ الْحُکْـمُ وَ هُوَ اَسْـرَعُ الْحسِبینَ،»

«... بعد از آن برگردانیـده می‌شوند به سـوی خدائی که مستولـی امـور ایشـان و راسـت‌گـو و درست‌کـردار اسـت، بدانیـد کـه از بـرای خـدا اسـت حکـم در آن روز، و خداونـد سریع‌تریـن حساب‌کنندگـان اسـت.» (۶۲ / انعام)

از جنس «حُکْم» هیچ چیزی برای غیر خدای تعالی نیست، و زمام حکم تنها و تنها به دست خدای سبحان است.

مـاده حکم دلالـت دارد بر اتقـان و اسـتحکامی که اگر در هر چیزی وجـود داشـته باشـد، اجزائش از تلاشـی و تفرقه محفوظ است، خلاصه هر موجودی که از روی حکمت به وجود آمده باشد، اجزایش متلاشی نگشته و در نتیجه، اثرش ضعیف و نیرویش درهم

(۱۱۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

شکسـته نمی‌شود، این است همان معنای جامعی که برگشت جمیع مشـتقات این ماده، از قبیل احکام و تحکیم و حکمت و حکومت و... به آن است.

قاضـی را هم حاکم می‌گوینـد زیرا وقتی قاضـی در قضـیه‌ای حکـم و مرجع قرار می‌گیرد و حکم می‌کند به این‌که ملك و حق مورد نزاع، مـال فـلان است، در حقیقت با حکم خـود، ضـعف و فتـوری که در رابطه با ملك و مالـك و حق و صاحب آن روی داده، جبـران نمـوده و مبـدل به قـوت و اتقان می‌سـازد، و بدین‌وسیلـه به غائله نزاع و مشاجـره خاتمه می‌دهـد، دیگـر آن شـخص نمی‌توانـد بیـن مالـك و ملـکش و بین حق و صاحبـش، فاصله و حائل شود.

بعد از واضح شدن این معنا می‌گوییم که: نظریه توحید که قرآن کریم معارف خود را براساس آن بنا نهاده، حقیقت تأثیر را در عالم وجود، تنها برای خدای تعالی اثبات

اَلا لَهُ الْحُکْمُ (۱۱۷)

می‌کند، و در موارد مختلف انتساب موجودات را به خدای سبحان به انحاء مختلفی بیان می‌نماید، به یک معنا ـ استقلالی ـ آن را به خدای سبحان نسبت داده و به معنای دیگر همـان را ـ غیراستقلالـی و تبعی ـ به غیـر او منسوب نمـوده است.

قـرآن کـریـم هـم در بسیـاری از آیـات، ایـن معنـا را تـأییـد نمـوده اسـت کـه از آن جملـه آیات زیـر اسـت:

«ان الْحُکْمُ اِلاّ لِلّهِ،» (۵۷ / انعام)

«اَلا لَـهُ الْحُکْـمُ،» (۶۲ / انعام)

«لَهُالْحَمْدُ فِیالْاُولی وَ الْاخِرَةِ وَ لَهُ الْحُکْمُ،» (۷۰ / قصص)

«وَ اللّـهُ یَحْکُـمُ لا مُعَقِّـــبَ لِحُکْمِـــه!» (۴۱ / رعـد)

(۱۱۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و معلوم است که اگر غیر خداوند کسی دارای حکم بود، می‌توانست حکم خدا را به وسیلـه حکم خود دنبال کنـد و با خواست او معارضه نماید: «فَالْحُکْمُ لِلّهِ الْعَلِیِّ الْکَبیرِ،» (۱۲/مؤمن) و هم‌چنین آیات دیگری که به‌طور عموم یا به طور خصوص، دلالت دارنـد بر

اختصاص حکم تکوینی به خدای تعالی.

و اما حکم تشریعی: از جمله آیاتی که دلالت دارند بر اختصاص حکم تشریعی به خدای تعالی این آیه می‌باشد: «اِنِ الْحُکْمُ اِلاّ لِلّهِ اَمَرَ اَلاّ تَعْبُدُوآا اِلاّ اِیّاهُ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ» (۴۰ / یوسف) با این‌که این آیه و ظاهر آیات قبلی دلالت دارند بر این‌که حکم تنها برای خدای سبحان است و کسی با او شریک نیست، در عین حال در پاره‌ای از موارد حکم را و مخصوصا حکم تشریعی را به غیر خداوند هم نسبت داده است، از آن جمله این چند مورد است:

اَلا لَهُ الْحُکْمُ (۱۱۹)

«یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ» (۹۵ / مائده)

«یا داوُدُ اِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی‌الاْرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ.» (۲۶ / ص)

و درباره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«وَ اَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ اللّهُ» (۴۹ / مائده)

«فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ اللّهُ» (۴۸ / مائده)

«یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ» (۴۴ / مائده)

(۱۲۰) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

و هم‌چنین آیات دیگری که اگر ضمیمه شوند با آیات دسته اول، این نتیجه را می‌دهد که حکم به حق به طور استقلال و اولا و بالذات، تنها از آن خدای سبحان است، و غیر او کسی مستقل در آن نیست، و اگر هم کسی دارای چنین مقامی باشد، خدای‌سبحان بر او ارزانی داشته، و او در مرتبه‌دوم است. (۱)

قضاوت به عدالت، و رد امانت

«اِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّواالاْماناتِ اِلی اَهْلِها وَ اِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ اِنَّ اللّهَ نِعِمّا یَعِظُکُمْ بِهِ اِنَّ اللّهَ کانَ سَمیعا بَصیرا»

۱- المیزان ، ج: ۷ ص: ۱۶۳.

قضاوت به عدالت، و رد امانت (۱۲۱)

«خدا دستور مؤکد به شما می‌دهد که امانت مردم را به آنان برگردانید، و چون بین مردم داوری کنید به عدل حکم برانید، که خدا با اندرز خوبی شما را پند می‌دهد چون او در هر لحظه شنوا و بینای کار شما است.» (۵۸ / نساء)

این آیه شریفه دو فقره است یکی دستور به ادای امانات به صاحبانش و دیگر حکم به عدالت کردن.

وقتی در مرحله تشریع گفته شود: امانت را به صاحبش برسانید، و بین دو نفر که اختلاف دارند به عدالت حکم کنید، این معنا به ذهن شنونده تبادر می‌کند که منظور از امانت، امانت مالی، و منظور از داوری هم داوری در اختلافات مالی است، برای این‌که تشریع وقتی مطلق شد مقید به موضوعات احکام فرعی فقهی نمی‌شود، بلکه وقتی مثلاً

(۱۲۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

قرآن کریم به طور مطلق می‌فرماید: رد امانت واجب است، و یا به طور مطلق می‌فرماید حکم به عدل واجب است، از این دو مطلق هر موضوعی که مربوط به فقه باشد حکم مناسب خود را می‌گیرد، و هر موضوعی که مربوط به اصول معارف باشد آن نیز حکم خودرا می‌گیرد، و هم‌چنین‌هر فن دیگری‌از معارف دینی حکم‌مناسب‌خودرا می‌گیرد. (۱)

خطاب آیه به حکام است!

در تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه: «اِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّواالاْماناتِ...،» از

۱– المیزان ، ج: ۴ ص: ۶۰۲.

خطاب آیه به حکام است! (۱۲۳)

محمـدبن ابراهیم نعمانی نقل کرده که او به سـند خود از زاره از امام باقر محمـدبن علی علیهم‌السـلام روایت کرده که گفت: من از آن جناب معنای این آیه را پرسیدم، فرمود: خدای‌تعالی امام را دستور داده که امانت را به امام بعد از خود بسپارد، و امام حق ندارد امانت را از امام بعـدی دریغ بدارد، مگر نمی‌بینی که دنبالش فرموده: «وَ اِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ اِنَّ اللّهَ نِعِمّا یَعِظُکُمْ بِهِ،» و چون در بین مردم حکم کنید دستورتان داده به این‌که به عدالت حکم کنید، پس ای زراره خطاب در این آیه به حکام است. مؤلف: صـدر این حـدیـث به طرق بسیـاری از ائمه اهـل بیت علیهم‌السـلام روایت شـده، و ذیـل آن دلالـت دارد که منظور ائمه علیهم‌السلام تطبیق مصـداق امامت بر مضمـون کلی آیه است، و خلاصـه آیه شـریفه دربـاره مطلق حکـم نازل شـده، دستـور می‌دهـد

(۱۲۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

هر حقـی را به صاحبـش بدهیـد، و قهـرا بر مسألـه امامـت هم منطبـق می‌گـردد.

و در معنـای این احادیث حـدیث دیگری است، که الـدرالمنثور آن را از سـعیدبن منصور، و فاریابی، و ابن جریر، و ابن منـذر، و ابن ابی حـاتم، آن را از علی‌بن ابی‌طـالب روایت کرده‌انـد که فرمود: این حق به عهـده امـام است، که طبق آن‌چه خـدا نازل کرده حکم کنـد، و این‌که امانت را به صاحبش بدهـد، که اگر چنین امامی باشـد بر مردم واجب و حق است که دعوت او را بپذیرند و اطاعتش کنند و اشخاصی را که به سوی چنین امامی دعوت می‌کنند اجابـت نمایند. (۱)

۱– المیـــــــزان ، ج: ۴ ص: ۶۱۳ .

خطاب آیه به حکام است! (۱۲۵)

توصیه به عدل در داوری و قضاوت

«اِنّآ اَنْزَلْنآ اِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِمآ اَریکَ اللّهُ وَ لا تَکُنْ لِلْخآئِنینَ خَصیما،»

«مـا این کتـاب را به حـق به تـو نـازل کردیـم، تا در بیـن مردم طبـق آن‌چه تعلیمت دادیم حکم کنی، پس طرف خیانتکاران را مگیـر!» (۱۰۵ / نساء)

این آیـات در یک زمینه سخن دارنـد، و آن توصیـه به عدل در داوری، و نهی از این است که قاضی در قضـای خود به یکـی از دو طرف دعـوی متمایـل بشود، و حاکـم در حکم رانـدنـش به سـوی مبطلیـن گرایـش یابـد و بـر صاحبـان حق جـور کنـد، حال مبطـل هرکه می‌خواهـد باشـد، و محـق هرکـه می‌خواهـد باشـد.

(۱۲۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

ظاهـر حکـم بین مردم داوری در بیـن آنـان در مخاصمـات و منازعاتـی اســت که با یکـدیگـر دارنـد، منازعاتی که تا حکـم حاکمی در کـار نبایـد برطـرف نمی‌شود.

خدای تعالی در این آیه شریفه داوری بین مردم را غایت و نتیجه انزال کتاب قرار داده است.

آیه مـوردبحث دلالـت می‌کنـد بر این‌که خـدای تعـالی حق حکم و داوری را خـاص رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله کرده و رأی آن

جناب و نظریه‌اش در داوری را حجت قرار داده است، چون کلمه حکم به معنای بریدن نزاع به وسیله قضا است و معلوم است که این معنا و فصل خصومت جز با اعمال نظر از ناحیه قاضی حاکم و جز با اظهار عقیده او صورت نمی گیرد، علاوه بر این‌که آن جناب به احکام عامه و قوانین کلیه در مورد هر خصومتی عالم و آگاه است.

توصیه به عدل در داوری و قضاوت (۱۲۷)

آری علم به کلیات احکام و حقوق‌الناس یک مسأله است و قطع و فصل خصومت یک مسأله دیگری است، زیرا فصل خصومت کردن و بریدن نزاع نیازمند به این است که حاکم بداند مورد نزاع منطبق با فلان قانون هست، و با قانون دیگر منطبق نیست.

پس مراد از کلمه «مآ اَریکَ اللّهُ ـ آن رأیی که خدا به تو داده» ایجاد رأی و معرفی حکم است، نه تعلیم احکام و شرایع، و مضمون آیه به‌طوری که سیاق آن را می‌رساند این می‌شود که خدای تعالی کتاب را بر تو نازل کرد، و احکام و شرایعش را و طریقه داوری را به تو بیاموخت، تا تو خود نیز در مرافعات و نزاع‌ها آن رأیی را که خدا به نظرت می‌رساند اضافه کنی و به این وسیله اختلاف طرفین نزاع را برطرف سازی. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۱۱۲.

(۱۲۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نهی از پشتیبانی و دفاع از خیانت

«وَ لا تَکُنْ لِلْخآئِنینَ خَصیما» کلمه «خَصیم» به معنای کسی است که از دعوی مدعی و یا هر چیزی که در حکم دعوی است دفاع می کند، و در این جمله رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نهی کرده از این‌که خصیم خیانت‌کاران باشد و حق کسانی که واقعا محق هستند و حق خود را از خائنین مطالبه می کنند، باطل نموده از مبطلین طرفداری کند.

«وَ اسْتَغْفِرِ اللّهَ اِنَّ اللّهَ کانَ غَفُورا رَحیما» (۱۰۶ / نساء) ظاهرا منظور از استغفار در این‌جا این است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از خدای تعالی بخواهد آن‌چه که در طبع آدمی

نهی از پشتیبانی و دفاع از خیانت (۱۲۹)

است که ممکن است احیانا حقوق دیگران را غصب کند و به سوی هوای نفس متمایل شود را بیامرزد، و بپوشاند، و خلاصه کلام معنای استغفار طلب آمرزش گناهانی که از آن جناب سرزده باشد نیست، زیرا آن جناب معصوم از گناه است، بلکه معنایش جلوگیری از امکانی است که گفتیم.

و اما این‌که حکمی که برحسب قواعد قضائی رانده حتما مطابق باواقع باشد ـ که آن قواعد را هم خودش تشریع کرده و مثلاً از آن جمله فرموده: مدعی باید شاهد بیاورد و اگر نیاورد منکر باید سوگند یاد کند ـ و به خاطر وجود شاهد حکم به نفع مدعی کردن، و یا به خاطر نبود آن و وجود سوگند، حکم به نفع منکر کردن همیشه مصادف باواقع باشد، نه، معنای قضاوت کردن برطبق شاهد و سوگند، این نیست که اگر بر این معیار قضاوت بشود همیشه محق غالب و مبطل مغلوب می‌شود زیرا آیات شریفه هیچ دلالتی

(۱۳۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

بر این معنا ندارد و خود ما نیز به‌طورقطع می‌دانیم که قوانین ظاهری چنین قدرتی ندارد که حاکم را همواره به سوی حق هدایت کند، بلکه این قوانین امارات و نشانه‌هایی است برای تشخیص دادن حق از باطل، و داشتن این تشخیص در غالب اوقات پیش می‌آید، نه در همه اوقات و همه مرافعات و معنا ندارد چیزی که اثرش غالبی است مستلزم اثر دائمی بشود، و این معنا روشن است. (۱)

فلسفه نهی پشتیبانی و دفاع از خیانت

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۱۱۴.

فلسفه نهی پشتیبانی و دفاع از خیانت (۱۳۱)

«وَ لا تُجادِلْ عَنِ الَّذینَ یَخْتانُونَ اَنْفُسَهُمْ اِنَّ اللّهَ لایُحِبُّ مَنْ کانَ خَوّانا اَثیما،»

«و از آن‌هائی که به خویشتن خیانت می‌کنند، دفاع مکن که خدا کسی را که خیانت‌گر و گنه پیشه باشد دوست ندارد.» (۱۰۷ / نساء)

قرآن کریم همه مؤمنین را نفس واحد، و مال یک فرد از مؤمنین را مال همه مؤمنین دانسته، و حفظ آن را و نگهداری آن از تلف و ضایع شدن را بر همه واجب شمرده، و تعدی بعضی بر بعض دیگر و مثلاً دزدیدن مال بعضی به دست بعضی دیگر را خیانت به آن نفس واحد می‌داند، و یا خیانت به خود خائن می‌داند.

و این‌که فرمود: «اِنَّ اللّهَ لایُحِبُّ مَنْ کانَ خَوّانا اَثیما،» دلالت دارد بر استمرار خائنین موردنظر در خیانت خود. و معنای آیه ـ با قطع نظر از مورد نزولش ـ این است که، ای

(۱۳۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

رسول در قضا و داوری‌هایت‌از کسانی‌که اصرار بر خیانت دارند و مستمر در آنند دفاع مکن، برای این‌که خدای تعالی خیانت کار گنه پیشه را دوست نمی‌دارد، و همچنان‌که او کثیرالخیانه را دوست نمی‌دارد، قلیل الخیانه را نیز دوست نمی‌دارد، چون اگر ممکن بود قلیل الخیانه را دوست بدارد، ممکن هم هست که کثیرالخیانه را دوست بدارد، و چون چنین است پس خدا از دفاع کردن از قلیل الخیانه نهی می‌کند، همان‌طور که از دفاع کردن از کثیرالخیانه نهی فرموده: و اما کسی که در امری خیانت کرده و سپس در یک نزاعی دیگر حق به جانب او است، دفاع کردن از او دفاعی بی‌مانع است، و از ناحیه شرع از آن منع نشده و خدای تعالی از چنین دفاعی نهی نفرموده، و جمله: «وَ لا تَکُنْ لِلْخآئِنینَ خَصیما...،» شامل آن نمی‌شود.

با جمله: «وَ کانَ اللّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحیطا،» (۱۰۸ / نساء) و با این قید

فلسفه نهی پشتیبانی و دفاع از خیانت (۱۳۳)

فهمانده که خدای تعالی در هر حالی که یکی از آن احوال جرمی است که مرتکب شدند، عالم و آگاه است. (۱)

تساوی حقوق انسان‌ها، و تفوق عامل تقوی

«یا اَیُّهَاالنّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ،»

هان ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را تیره‌هایی بزرگ و

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۱۱۷.

(۱۳۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تیره‌هایی کوچک قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید نه این‌که به یکدیگر فخر کنید و فخر و کرامت نزد خدا تنها به تقوی است و گرامی‌ترین شما باتقوی‌ترین شما است که خدای دانا باخبر است!» (۱۳ / حجرات)

مردم از این جهت که مردمند همه با هم برابرند، و هیچ اختلاف و فضیلتی در بین آنان نیست، و کسی بر دیگری برتری ندارد، و اختلافی که در خلقت آنان دیده می‌شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله هستند تنها به این منظور در بین آنان به وجود آمده که یکدیگر

را بشناسند، تا اجتماعی که در بینشان منعقد شده نظام بپذیرد، و ائتلاف در بینشان تمام گردد، چون اگر شناسائی نباشد، نه پای تعاون در کار می‌آید و نه ائتلاف، پس غرض از اختلافی که در بشر قرار داده شده این است، نه این‌که به یکدیگر تفاخر

تساوی حقوق انسان‌ها، و تفوق عامل تقوی (۱۳۵)

کنند، یکی به نسب خود ببالد، یکی به سفیدی پوستش فخر بفروشد، و یکی به خاطر همین امتیازات موهوم دیگران را در بند بندگی خود بکشد، و یکی دیگری را استخدام کند، و یکی بر دیگری استعلا و بزرگی بفروشد، و در نتیجه کار بشر به این‌جا برسد که فسادش تری و خشکی عالم را پر کند، و حرث و نسل را نابود نموده، همان اجتماعی که دوای دردش بود، درد بی‌درمانش شود.

در این جمله می‌خواهد امتیازی را که در بین آنان باید باشد بیان کند، اما نه امتیاز موهوم، امتیازی که نزد خدا امتیاز است، و حقیقتا کرامت و امتیاز است.

توضیح این‌که: این فطرت و جبلت در هر انسانی است که به دنبال کمالی می‌گردد که با داشتن آن از دیگران ممتاز شود، و در بین اقران خود دارای شرافت و کرامتی خاص گردد. از آن‌جایی که عامه مردم دل‌بستگیشان به زندگی مادی دنیا است قهرا این

(۱۳۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

امتیاز و کرامت را در همان مزایای زندگی دنیا، یعنی در مال و جمال و حسب و نسب و امثال آن جستجو می‌کنند، و همه تلاش و توان خود را در طلب و به دست آوردن آن به کار می‌گیرند، تا با آن به دیگران فخر بفروشند، و بلندی و سروری کسب کنند.

در حالی که این گونه مزایا، مزیت‌های موهوم و خالی از حقیقت است، و ذره‌ای از شرف و کرامت به آنان نمی‌دهد، و او را تا مرحله شقاوت و هلاکت ساقط می‌کند.

آن مزیتی که مزیت حقیقی است و آدمی را بالا- می‌برد، و به سعادت حقیقیش که همان زندگی طیبه و ابدی در جوار رحمت پروردگار است می‌رساند، عبارت است از تقوی و پروای از خدا.

آری، تنها و تنها وسیله برای رسیدن به سعادت آخرت همان تقوی است که به طفیل سعادت آخرت سعادت دنیا را هم تأمین می‌کند، و لذا خدای تعالی فرموده: «تُریدُونَ

تساوی حقوق انسان‌ها، و تفوق عامل تقوی (۱۳۷)

عَرَضَ الدُّنْیا وَ اللّهُ یُریدُ الْاخِرَةَ،» (۶۷ / انفال) و نیز فرموده: «وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی،» (۱۹۷ / بقره) و وقتی یگانه مزیت تقوی باشد، قهرا گرامی‌ترین مردم نزد خدا باتقوی‌ترین ایشان است، هم‌چنان که در آیه موردبحث هم همین را فرموده است.

و این آرزو و این هدفی که خدای تعالی به علم خود آن را هدف زندگی انسان‌ها قرار داده، هدفی است که بر سر به دست آوردن آن دیگر پنجه به رخ یکدیگر کشیدن پیش نمی‌آید، به خلاف هدف‌های موهوم مذکور که برای به دست آوردن آن مزاحمت‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌ها پیش می‌آید. او می‌خواهد بیش از دیگران ثروت را به خود اختصاص دهد، و این می‌خواهد قبل از دیگران به ریاست برسد. او می‌خواهد در تجمل دادن به زندگی از دیگران سبقت بگیرد، و این می‌خواهد آوازه‌اش همه آوازه‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد، و هم‌چنین سایر مزایای موهوم، همچون انساب و غیره.

(۱۳۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ،» این جمله مضمون جمله قبل را تأکید می‌کند، و در ضمن اشاره‌ای هم به این معنا دارد که اگر خدای تعالی از بین سایر مزایا تقوی را برای کرامت یافتن انسان‌ها برگزید، برای این بود که او به علم و احاطه‌ای که به مصالح بندگان خود دارد می‌داند که این مزیت، مزیت حقیقی و واقعی است، نه آن مزایایی که انسان‌ها برای خود مایه کرامت و شرف قرار داده‌اند، چون

آن‌ها همه، مزایای وهمی و باطل است، و زینت‌های زندگی مادی دنیایند که خدای تعالی درباره آن‌ها فرموده: «وَ ما هذِهِ الْحَیوةُ الدُّنْیا اِلاّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ اِنَّ الدّارَ الْاخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ.» (۶۴ / عنکبوت)

آیه شریفه دلالت دارد بر این‌که بر هر انسانی واجب است که در هدف‌های زندگی خود تابع دستورات پروردگار خود باشد، آن‌چه او اختیار کرده اختیار کند، و راهی که او به سویش هدایت کرده پیش گیرد، و خدا راه تقوی را برای او برگزیده، پس او باید

تساوی حقوق انسان‌ها، و تفوق عامل تقوی (۱۳۹)

همان را پیش گیرد.

علاوه بر این، بر هر انسانی واجب است که از بین همه سنت‌های زندگی دین خدا را سنت خود قرار دهد.

در الدر المنثور است که ابن مردویه و بیهقی از جابربن عبداللّه روایت آورده‌اند که گفت: در وسط ایام تشریق (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه که روز وسطش دوازدهم می‌شود،) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ما خطبه وداع را ایراد کرد و فرمود:

ایها الناس! آگاه باشید که پروردگارتان یکی است، پدرتان یکی است و هیچ فضیلتی برای عربی بر غیرعرب نیست، و هیچ غیرعربی بر عرب فضیلتی ندارد و هیچ سیاهی بر سرخی، و هیچ سرخی بر سیاهی، فضیلت ندارد مگر به تقوی. و گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقوی‌ترین شما است!

(۱۴۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

با شما هستم آیا ابلاغ کردم؟

همه گفتند بله یا رسول اللّه!

فرمود: پس حاضرین به غائبین برسانند! (۱)

حکم نهی از بدی، ظلم، معصیت و بهتان

«وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوآءً اَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُورا رَحیما،»

«بلی، کسی که احیانا عمل بدی می‌کند و یا به خود ستم روا می‌دارد و سپس از

۱- المیزان ، ج: ۱۸ ص: ۴۸۹.

حکم نهی از بدی، ظلم، معصیت و بهتان (۱۴۱)

خدا طلب مغفرت می‌کند، خدا را آمرزگار و رحیم می‌یابد،» (۱۱۰ / نساء)

«وَ مَنْ یَکْسِبْ اِثْما فَاِنَّما یَکْسِبُهُ عَلی نَفْسِه وَ کانَاللّهُ عَلیما حَکیما،»

«و هرکس قلب خود را با ارتکاب گناه آلوده سازد، دودش به چشم خودش می‌رود و علم و حکمت از طرف خدا است،» (۱۱۱ / نساء)

«وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطیآئَةً اَوْ اِثْما ثُمَّ یَرْمِ بِه بَریآئا فَقَدِاحْتَمَلَ بُهْتانا وَ اِثْما مُبینا،»

«و کسی که خود مرتکب خطائی یا گناهی می‌شود، سپس آن را به گردن بی‌گناهی می‌اندازد بهتان و گناهی آشکار گردن گرفته است.» (۱۱۲ / نساء)

این آیه شریفه و دو آیه بعد آن هر سه در این زمینه سخن دارند که غرض واحدی را تأمین کنند و آن غرض بیان گناهی است که آدمی با علم به گناه بودنش مرتکب شود،

(۱۴۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

هریک از سه آیه جهتی از جهات آن گناه را بیان می کند:

آیه اولی روشن می‌سازد که هر معصیت که انسان مرتکب آن شود، با تبعاتی که دارد، در نفس او اثر سوء باقی می گذارد، و در نامه اعمالش نوشته می‌شود، و بنده خدا می‌تواند به وسیله توبه و استغفار، آن اثر سوء را از بین ببرد، و اگر بنده خدا توبه و استغفار بکند، خدا را غفور و رحیم خواهد یافت.

آیه دوم تذکر می‌دهد که هر گناهی که ایشان مرتکب شوند، تنها و تنها به ضرر خود کرده و ممکن نیست که اثر آن گناه خطا برود، یعنی دامن او را نگیرد و به جای او دامنگیر غیر شود. پس گنهکار بی‌خود تلاش نکند، و برای تبرئه خود گناه خود را به گردن بی گناهی نیندازد، و دست به افتراء و تهمت نزند.

و آیه سوم توضیح می‌دهد که خطا و گناهی که انسان مرتکب می‌شود،

حکم نهی از بدی، ظلم، معصیت و بهتان (۱۴۳)

به فرض هم که به دیگران تهمت بزند و به گردن بی گناهان بشکند، تازه مرتکب گناهی دیگر، غیر گناه اول شده است.

جمله: «فَإِنَّما يَكْسِبُهُ عَلى نَفْسِه» در این صدد است که اثر گناه را منحصرا معین در مرتکب آن کند، و این خود اندرزی است به کسانی که گناه می کنند، و سپس آن را به گردن بی گناهی می‌اندازند، و معنای آیه ـ و خدا داناتر است ـ این است که بر هرکس که گناهی مرتکب می‌شود واجب است متوجه این معنا بشود که هر گناهی بکند علیه خودش می کند، و دود گناه او تنها به چشم خودش می‌رود، و نه به چشم دیگران، و گناه را او مرتکب شده، نه غیر او، هرچند که به گردن دیگران بیندازد، و یا کسی گناه او را گردن بگیرد، نه تهمت گناه او را به گردن دیگران می‌اندازد و نه تعهد دیگران اثر گناه او را از او دور می‌سازد، چون خدا می‌داند گناه را چه کسی مرتکب شده، و او

(۱۴۴) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

شخص گنهکار است، نه متهم و نه کسی که گردن گرفته، و خدا حکیم است، و به جرم گناه، غیر گناه کار را مؤاخذه نمی کند، و وزر گناه را جز بر وازرش نمی‌دهد، همچنان‌که در جای دیگر فرموده: «لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ،» (۲۸۶ / بقره) و نیز فرموده: «وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرى.» (۷ / زمر) (۱)

مکافات خطا

«وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطيٓئَةً اَوْ اِثْما ثُمَّ يَرْمِ بِه بَريٓئا فَقَدِاحْتَمَلَ بُهْتانا وَ اِثْما مُبينا،»

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۱۱۹.

مکافات خطا (۱۴۵)

کلمه «خَطيئَة» به معنای عملی است که خطا در آن انباشته شده و استقرار یافته، و خطا آن فعلی است که بدون قصد از انسان سرزده باشد، مانند قتل خطا.

به عنوان مجاز هر عملی که نمی‌بایست انجام شود را از مصادیق خطا شمرده‌اند، و هر عملی و یا اثر عملی که از آدمی بدون قصد سر زده باشد، خطیئه خوانده‌اند ـ و معلوم است که چنین عملی معصیت شمرده نمی‌شود، و همچنین هر عملی که انجام دادنش سزاوار نباشد را خطیئه نامیده‌اند هرچند که با قصد انجام شود ـ و معلوم است که به این اعتبار آن عمل را معصیت و یا وبال معصیت می نامند.

و اما خدای سبحان از آن‌جا که در جمله: «وَ مَنْ یَكْسِبْ خَطِیٓئَةً» خطیئه را به کسب نسبت داده، مرادش از این کلمه همان معصیت است یعنی انجام دادن عملی که می‌داند نباید انجام داد. پس مراد از «خَطِیئَةً» در آیه شریفه، آن عملی است که با قصد و عمد

(۱۴۶) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

انجام‌شود، هرچندکه وضع‌آن عمل وضعی‌باشد که جا داردکسی‌قصد انجام آن‌را نکند.

کلمه «اِثْم» به معنای عملی است که بـا وبـال خود، انسـان را از خیرهـای بسیاری محروم بسـازد، ماننـد شـرب خمر، قمار و سـرقت، کارهـایی که هیـچ انسـانی آن را به منظور به دست آوردن خیرات زنـدگی انجـام نمی‌دهـد، و برعکس موجب انحطاط اجتماعی و سقوط آدمی از وزن اجتماعی و سلب اعتماد و وثوق جامعه از آدمی می‌شود.

بنـابراین پس اجتمـاع هر دو کلمه «خَطیئه» و «اِثْم» به نحو تردیـد و نسبت دادن هر دو به «کَسْب» در جمله: «وَ مَنْ یَكْسِبْ خَطِیٓئَةً اَوْ اِثْما...» ایجاب می کنـد که هریک از آن دو معنای خاص خود را بدهد، و آیه شـریفه ـ و خدا داناتراست ـ به این معنا باشد: هرکس معصیتی کند که وبال آن از مورد خودش تجاوز نکند چون ترک واجبات یا فعل بعضی

مکافات خطا (۱۴۷)

از محرمـات چـون تـرک روزه، خوردن خـون، و نیز هرکس معصیتـی کنـد که وبـال آن استمرار دارد، مانند قتـل نفس بدون حـق و ماننـد سرقت، و آن گاه معصیت خود را به بی گناهـی تهمت بزند، بهتانـی و اثمی آشکار را مرتکـب شده است.

در این آیه شـریفه دو اسـتعاره لطیف بکار رفته است: اول این که تهمت زدن را رمی خوانـده، و رمی به معنای انـداختن تیر به طرف دشـمن و یا به طرف شکار است. دوم این که تن در دادن به این عمل زشت و قبول وزر و وبال بهتان را تحمل و یا به عبارتی احتمال خوانده است، گویا تهمت زننده که بی گناهی را متهم می کند، مثل کسـی می‌ماند که شخصی را بدون اطلاع ترور کند و به نامردی از پای درآورد، و چنین عملی بار سـنگینی به دوش او می گذارد که او را از هر خیری در تمامی زندگی‌اش بازدارد، و محروم سازد و هرگز از دوش او نیفتد.

(۱۴۸) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

و از آن‌چه گـذشت این معنا روشن شـد که چرا تعبیر از معصیـت در آیات کریمه مختلف است، یک جا آن را «اِثْم» خوانـده، جایی دیگر «خَطیئه» نامیـده، یـک جـا سـوء، و جـائی دیگر ظلم، یـک جـا خیـانت و جـائی دیگر ضـلالت خوانـده است. و روشن شـد که هریک‌ازاین‌الفاظ معنائی‌داردکه مناسب با محلی‌است‌که در آن‌جااستعمال‌شده است.(۱)

نهی از تشریع حکم از طرف بندگان

«یـا اَیُّهَـا الَّذیـنَ امَنـوُا لا تُقَدِّمُـوا بَیْـنَ یَـدَیِ اللّـهِ وَ رَسُولِه وَ اتَّقُوا اللّهَ

۱– المیزان ، ج: ۵ ص: ۱۲۲.

نهی از تشریع حکم از طرف بندگان (۱۴۹)

اِنَّ اللّـهَ سَمیـعٌ عَلیمٌ،»

«ای کسانـی کـه ایمـان آورده‌ایـد در حکـم کـردن از خـدا و رســول او پیشـی مگیریـد و از خدا پـروا کنید که خـدا شـنوای دانـا اســت.» (۱ / حجرات)

حاصـل معنای آیه این است: ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد، در جایی که خـدا و رسول او حکمی دارنـد، شـما حکم نکنیـد ـ یعنی حکمی نکنید مگر به حکم خدا و رسول او ـ و بایـد که همواره این خصیصه در شـما باشد که پیرو و گوش به فرمان خدا و رسول باشید.

و لیکن از آن‌جایی که هر فعل و ترک فعلی که آدمی دارد، بدون حکم نمی‌تواند باشد، و هم‌چنین هر تصـمیم و اراده‌ای که نسبت به فعل و یا ترک فعلی دارد آن اراده نیز خالی

(۱۵۰) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

از حکم نیست، در نتیجه می‌توان گفت که مؤمن نه تنها در فعل و ترک فعلش بایـد گوش به فرمان خـدا باشـد، بلکـه در اراده و تصمیمـش هم باید پیـرو حکم خـدا باشـد.

و نهی در آیه شریفه ما را نهی می‌کند از این‌که هم به سخنی اقدام کنیم که از خدا و رسول نشنیده‌ایم و هم به فعلی و یا ترک فعلی اقدام کنیـم کـه حکمش را از خـدا و رسـول نشنیده‌ایم. و هـم نسبت به عملی اراده کنیم که حکم آن اراده را از خـدا و رسـولش نشنیـده‌ایـم.

و این اتباعی که در جمله «لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللّهِ وَ رَسُولِه،» بـدان دعوت می‌کنـد، همان داخل شـدن در ولایت خـدا، و وقوف در موقف عبودیت، و سیر در آن مسیر است، به طوری که عبد در مرحله تشریع مشیت خود را تابع مشیت خدا کند، همان‌طور که در مرحلـه تکوین مشیتش تابع مشیـت خدا است و خدای تعالـی در آن باره فرموده:

نهی از تشریع حکم از طرف بندگان (۱۵۱)

«وَ ما تَشـاؤُونَ اِلّا اَنْ يَشـاءَ اللّهُ،» (۳۰ / انسـان) و نیـز فرموده: «وَ اللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنيـنَ،» (۶۸ / آل عمران) و نیز فرمـوده: «وَ اللّهُ وَلِـيُّ الْمُتَّقيـنَ.» (۱۹ / جاثیه) (۱)

نهی از عمل به خبر فاسق

«يا اَيُّهَـا الَّذينَ امَنُوا اِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا اَنْ تُصيبُـوا قَوْما بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى مافَعَلْتُمْنادِمينَ،»

«هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی خبری برایتان آورد تحقیق کنید تا

۱- المیـــزان ، ج: ۱۸ ص: ۴۵۶.

(۱۵۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

مبادا ندانسته به قومـی بی گناه حملـه کنید و بعـدا که اطلاع یافتیـد از کرده خود نادم شوید.» (۶ / حجرات)

کلمه «فاسِق» به طوری که گفته‌اند به معنای کسـی است که از طاعت خارج و به معصیت گرایش کند. و معنای آیه چنین است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسـقی نزد شـما خبری مهم آورد، خبرش را تحقیق و پیرامون آن بحث و فحص کنید، تا به حقیقت آن واقف شوید، تا مبادا بدون جهت و به نادانی بر سر قومی بتازید، و بعدا از رفتاری کـه با آنان کرده‌اید پشیمان شوید.

خدای سـبحان در این آیه اصل عمل به خبر را که اصلی است عقلایی امضاء کرده، چون اساس زندگی اجتماعی بشر به همین است که وقتی خبری را می‌شنوند به آن عمل

نهی از عمل به خبر فاسق (۱۵۳)

کننـد، چیزی که هست در خصوص خبر اشـخاص فـاسق دسـتور فرموده، تحقیق کنیـد، و این در حقیقت نهی از عمـل به خبر فاسـق است، و حقیقت این نهی این است که می‌خواهـد از بی‌اعتباری و عدم حجیت خبر فاسق پرده بردارد، و این هم خودش نوعی امضاء است، چون عقلا هم رفتارشان همین است که خبر اشـخاص بی‌بند و بار را حجت نمی‌دانند، و به خبر کسی عمل می‌کنند که به وی وثوق داشته باشند.

پس اعتمـاد به خبر به این معنا است که عملاً ترتیب اثر به آن بـدهیم و با مضـمون آن تا حـدی معامله علمی بکنیم که گویا خود از راه مشاهـده به‌دست آورده‌ایم، و این لازمه زنـدگی اجتمـاعی انسـان است، و احتیاج ابتـدائی او است، و بنای عقلا و مـدار عملکرد

آنان بر قبول خبر دیگران است. حال اگر خبری که به ما می‌دهند متواتر باشد یعنی از بسیاری آورندگان آن برای انسان یقین‌آور باشد و یا اگر به این حد از کثرت نیست

(۱۵۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

حداقل همراه با قرینه‌هایی قطعی باشد که انسان نسبت به صدق مضمون آن یقین پیدا کند، چنین خبری حجت و معتبر است، و اما اگر خبر متواتر نبود، و همراه با قرینه‌هایی قطعی نیز نبود، و در نتیجه بعد از شنیدن خبر یقین به صحت آن حاصل نشد، و به اصطلاح علمی خبر واحد بود، چنین خبری در نظر عقلا وقتی معتبر است که اگر برای انسان یقین نمی‌آورد، حداقل وثوق و اطمینانی بیاورد، حال یا به حسب نوعش خبری وثوق‌آور باشد (مانند خبری که متخصص یک فن به ما می‌دهد) و یا به حسب شخصش وثوق‌آور باشد (مثل این‌که شخص آورنده خبر مورد وثوق ما باشد،) عقلا بنا دارند که بر این خبر نیز ترتیب اثر دهند.

و سرش هم این است که عقلا یا به علم عمل می‌کنند، و یا به چیزی که اگر علم حقیقی نیست علم عادی هست، و آن عبارت است از مظنه و اطمینان.

نهی از عمل به خبر فاسق (۱۵۵)

حال که این مقدمه روشن گردید، می‌گوییم: این‌که در آیه شریفه دستور به تحقیق و بررسی خبر فاسق را تعلیل فرموده به این‌که «اَنْ تُصیبُوا قَوْما بِجَهالَةٍ...» می‌فهماند که آن‌چه بدان امر فرموده، رفع جهالت است، و این‌که انسان اگر خواست به گفته فاسق ترتیب اثر دهد، و به آن عمل کند باید نسبت به مضمون خبر او علم حاصل کند، پس در آیه شریفه همان چیزی اثبات شده که عقلا آن را ثابت می‌دانند، و همان عملی نفی شده که عقلا هم آن را نفی می‌کنند، و این همان امضاء است، نه تأسیس حکمی جدید. (۱)

دستورالعمل اصلاح بین طوایف مؤمن و متخاصم

۱- المیزان ، ج: ۱۸ ص: ۴۶۳.

(۱۵۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«وَ اِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَاِنْ بَغَتْ اِحْدیهُما عَلَی الْاُخْری فَقاتِلُواالَّتی تَبْغی حَتّی تَفیءَ اِلی اَمْرِ اللّهِ فَاِنْ فاءَتْ فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ اَقْسِطُوا اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ.»

«اگر دو طائفه از مؤمنین به جان هم افتادند بینشان اصلاح کنید پس اگر معلوم شد یکی از آن دو طائفه بر دیگری ستم می‌کند با آن طائفه کارزار کنید تا به حکم اجبار تسلیم امر خدا شود و اگر به سوی خدا برگشت بین آن دو طائفه به عدل اصلاح کنید (و باز هم توصیه می‌کنم که) عدالت را گسترش دهید که خدا عدالت گستران را دوست می‌دارد.» (۱۰۹ / حجرات)

«اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوااللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ.»

دستورالعمل اصلاح بین طوایف مؤمن و متخاصم (۱۵۷)

«تنها مؤمنین برادر یکدیگرند پس بین برادران خود اصلاح کنید و از خدا پروا کنید، شاید مورد رحمتش قرار گیرید.» (۱۰۹ / حجرات)

اگر دو طائفه از مؤمنین به جان هم افتادند بینشان اصلاح کنید، «فَاِنْ بَغَتْ اِحْدیهُما عَلَی الْاُخْری فَقاتِلُواالَّتی تَبْغی حَتّی تَفیءَ اِلی اَمْرِاللّهِ» اگر یکی‌از دو طائفه مسلمین به طائفه دیگر بدون حق ستم کرد، باید با آن طائفه که تعدی کرده قتال کنند تا به امر خدا برگردند و دستورات الهی را گردن نهند.

«فَاِنْ فاءَتْ فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ» یعنی اگر با قتال شما طائفه تجاوزکار سر جای خود نشست، و اوامر خدا را گردن

نهـاد، آن وقت در مقام اصـلاح بیـن آن دو طائفـه بـرآییـد.

(۱۵۸) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

اما اصلاح تنها به این نباشد که سلاح‌ها را زمین بگذارید، و دست از جنگ بکشید، بلکه اصلاحی توأم با عدل باشد، به این معنا که احکام الهی را در مورد هرکسی که به او تجاوز شده ـ مثلاً کسی از او کشته شده، و یا عرض و مال او و یا حق او تضییع شده ـ اجراء کنید.

«وَ اَقْسِطوُا اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ،» دستور می‌دهد به هریک، آن حقی را که مستحق است و آن سهمی را که دارد بدهید.

و جمله «اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ،» هم علت دستور به اصلاح و عدالت را تعلیل و تأکید می کند، گویا فرموده: بین آن دو طائفه به عدالت اصلاح کنید، باز هم می گویم، دائما عدالت کنید، و در همه امور عدالت را رعایت نمایید، برای این که خداوند عدالت گستران را به خاطر عدالتشان دوست دارد.

دستورالعمل اصلاح بین طوایف مؤمن و متخاصم (۱۵۹)

«اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ» این جمله هرچند مطلب جدیدی را بیان می کند، لیکن باز مطالب قبلی را تأکید می‌نماید، و اگر ارتباط بین مؤمنین را منحصر کرد در ارتباط اخوت، برای این بود که مقدمه و زمینه‌چینی باشد برای تعلیلی که برای حکم صلح می‌آورد، و می‌فرماید: پس بین دو برادر خود اصلاح کنید، و در نتیجه بفهماند این دو طائفه‌ای که شمشیر به روی یکدیگر کشیدند، به خاطر وجود اخوت در بین آن دو، واجب است که صلح در بینشان برقرار گردد، و اصلاحگران هم به‌خاطر این که برادران آن دو طائفه هستند، واجب است صلح را در هر دو طائفه برقرار نموده، هر دو را از نعمت صلح برخوردار سازند ـ نه این که به طرف یک طائفه متمایل شوند.

جمله موردبحث دو چیز را می‌فهماند: یکی این که دو طائفه‌ای که با هم جنگ

(۱۶۰) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

می کنند برادر یکدیگرند، و باید صلح بین آن دو برقرار شود، دوم این که سایر مسلمانان هم برادر هر دو طرف جنگ هستند، و آنان باید رعایت برادری و اصلاح را در بین هر دو طائفه بنمایند.

«وَ اتَّقُوااللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ ـ و از خدا بترسید شاید مشمول رحمت خدا گردید.» این جمله هر سه طائفه، یعنی دو طائفه مقاتل، و طائفه اصلاح گر را موعظه و نصیحت می کند. (۱)

قانونی بنام «اخوت اسلامی»

۱- المیـــــزان ، ج: ۱۸ ص: ۴۶۹.

قانونی بنام «اخوت اسلامی» (۱۶۱)

«اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوااللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ،»

«مؤمنین برادر یکدیگرند پس بین برادران خود اصلاح کنید و از خدا پروا کنید، شاید مورد رحمتش قرار گیرید.»

باید دانست که جمله «اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ،» قانونی را در بین مسلمانان مؤمن تشریع می کند، و نسبتی را برقرار می‌سازد که قبلاً برقرار نبود، و آن نسبت برادری است که آثار شرعی، و حقوقی قانونی نیز دارد.

اخوت یک معنایی است که هم می‌تواند طبیعی باشد و هم اعتباری:

برادر در عالم اعتبار اسلامی از برادر خود ارث می‌برد، نه بدین جهت که برادر

(۱۶۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

طبیعی او، یعنی متولد از پدر یا از مادر و یا از پدر و مادر او است تا برادر ولد زنا هم از پدرش ارث ببرد چون برادر طبیعی او است، بلکه از این جهت ارث می‌برد که در عالم اعتبـار اسلامـی بـرادر شناختـه شده اسـت.

اخوت طبیعی در شرایع و قوانین هیچ اثری ندارد، و قوانین به صرف این‌که دو انسان دارای یک پدر و یا یک مادر و یا یک پدر و مادرباشند ارتباطی بین این دو از نظر قانون نمی‌بینـد، ولی اخوت اعتبـاری در اسلام آثاری اعتباری دارد.

و اخوت در اسلام عبارت است از نسبتی کـه بین دو نفر برقرار است، و در نکاح و ارث آثـاری دارد، حال چه این‌کـه اخـوت طبیعـی باشـد و چه رضاعـی که البتـه اخوت رضاعی آثاری در مسألـه ازدواج دارد ولـی در ارث نـدارد ـ و چه اخوت دینی که آثاری اجتماعی دارد، و در نکاح و ارث اثر ندارد.

قانونی بنام «اخوت اسلامی» (۱۶۳)

امام صادق علیه‌السلام درباره حقوق اخوت دینی فرموده: مؤمن برادر مؤمن و چشم او و راهنمـای او است، به او خیانت نمی‌کنـد، و ستم بر او روا نمی‌دارد و او را فریب نمی‌دهد، و اگر وعده‌ای به‌او داد خلف وعده نمی‌کند.

و این معنا بر بعضی از مفسرین مخفی مانده و اطلاق اخوت در آیه را درباره مؤمنین، اطلاقی مجازی و از باب استعاره گرفته‌اند.

در کتاب محاسن به سند خود از ابی‌حمزه ثمالی از امام ابی‌جعفر باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، برادر پدری و مادریش، برای این‌که خدای عزوجل مؤمن را از طینت باغهای آسمانی آفریده، و از باد و بوی جنان بر او دمیده و به همین جهت مؤمن، برادر پدری و مادری مؤمن است. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۱۸ ص: ۴۷۱.

(۱۶۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

بیان احکام مستضعفین

«اِنَّ الَّذینَ تَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمیآ اَنْفُسِهِمْ قالُوا فیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْاَرْضِ قالُوآا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فیها فَاُولآئِکَ مَأْویهُمْ جَهَنَّمُ وَ سآءَتْ مَصیرا،»

«کسانی که فرشتگان قابض ارواح در حالی که جانشان را می‌گیرند که ستمگر خویشند از ایشان می‌پرسند: مگر چه وضعی داشتید که این چنین به خود ستم کردید می‌گویند: در سرزمینی که زندگی می‌کردیم، اقویا ما را به استضعاف

بیان احکام مستضعفین (۱۶۵)

کشیدند، می‌پرسند: مگر زمین خدا وسیع نبود و نمی‌شد به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید؟ و چون پاسخ و حجتی ندارند منزلگاهشان جهنم است که چه بد سرانجامی است،» (۹۷ / نساء)

«اِلَّا الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّسآءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطیعُونَ حیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبیلًا،»

«مگر آن مستضعفینی از مردان و زنان و کودکان که نه می‌تواننـد استضعاف کفار را از خود دور سازند، و نه می‌توانند از آن سرزمین به جائی دیگر مهاجرت کننـد،» (۹۸ / نساء)

«فَاُولآئِکَ عَسَی اللّهُ اَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کانَ اللّهُ عَفُوّا غَفُورا،»

«که اینان امیـد هست خدا از آن‌چه نبایـد می‌کردند درگذرد، که عفو و مغفرت

(۱۶۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

کار خـدا است.» (۹۹ / نساء)

ظلم به نفس در اثر اعراض از دین خدا و ترک اقامه شعائر خدا حاصل می‌شود، و این نیز در اثر واقع شدن و زندگی کردن در بلاد

شرک و در وسط کفـار قرار گرفتن پدیـد می‌آیـد. انسان وقتی خود را در چنین وضـعی و موقعیتی قرار دهـد دیگر راهی نـدارد که معـارف دین را بیاموزد و بدان‌چـه دین خدا او را بدان می‌خوانـد عمل کند و به وظائف عبودیت قیام نماید. (۱)

۱- المیـــــــــزان ، ج: ۵ ص: ۷۸.

بیان احکام مستضعفین (۱۶۷)

عذر استضعاف

«قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الاْرْضِ، قالُوآا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فیها»

سؤال ملائکه که می‌پرسند: «فیمَ کُنْتُمْ؟» سؤالی است از حال و وضعی که از نظر دین در زندگی داشتند، و این‌ها که مورد سؤال قرار می‌گیرند، کسانی هستند که از جهت دین وضع خوبی نداشتند و لذا در پاسخ ملائکه به جای این‌که حال خود را شرح بدهند سبب آن را ذکر می‌کنند، و آن سبب این است که در زندگی در سرزمینی زندگی می‌کرده‌اند که اهل آن مشرک و نیرومند بودند و این طائفه را استضعاف کرده، بین

(۱۶۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

آنان و بین این‌که به شرایع دین تمسک جسته و به آن عمل کنند حائل شدند.

و چون این عذر یعنی عذر استضعاف (البته اگر راست گفته باشند) بدین جهت مانع دینداری آنان شده که نخواسته‌اند از آن شهر و آن سرزمین چشم بپوشند، وگرنه دچار این استضعاف نمی‌شدند، چون مشرکین نیرومند آن‌جا در سایر سرزمین‌ها نیروئی نداشته‌اند، پس استضعاف این مستضعفین به‌طور مطلق نبوده، استضعافی بوده که خودشان خود را به آن دچار کردند و می‌توانستند با کوچ کردن از سرزمین شرک به سرزمین دیگر خود را از آن برهانند، لذا فرشتگان ادعای آنان را که گفتند: ما مستضعف بودیم، تکذیب می‌کنند و می‌گویند: زمین خدا فراخ‌تر از آن بود که شما خود را در چنان شرائط قرار دهید، شما می‌توانستید از حومه استضعاف درآئید و به جای دیگر کوچ کنید، پس شما در حقیقت مستضعف نبودید، چون می‌توانستید از آن حومه

عذر استضعاف (۱۶۹)

خارج شویـد، پس این وضع را خود برای خـود و به سـوء اختیار خـود پدید آوردید.

خدای تعالی بعد از نقل گفتگوی ملائکه با انسان در حال احتضار درباره ستمکاران حکـم کـرده بـه این‌کـه اینـان منزلگاهشـان جهنـم اسـت و بدمنزلگاهـی است. (۱)

مستضعفیـــن واقعی

«اِلاَّـ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّسآءِ وَ الْوِلْدانِ...» این استثنا می‌فهمانـد افرادی که قبلاً موردبحث بودنـد صـرفا ادعای استضـعاف می‌کردند، ولی در حقیقت مستضعف

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۷۷.

(۱۷۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نبودند، چون می‌توانستند شرائط زندگی خود را عوض کنند و خود را از استضعاف رها سازند، مستضعف حقیقی این مردان و زنان و کودکانی هستند که نمی‌توانند خود را از وضعی که دارند رها سازند.

و اگر به‌طور مفصل یکی یکی طبقات آن‌ها را برشمرد و فرمود: مردان و زنان و کودکـان، برای این بود که حکـم الهی را به‌طـور روشن بیـان کنـد و دیگـر جای سؤال بـرای کسی باقـی نگذارد.

«لا یَسْتَطیعُونَ حیلَةً وَ لا یَهْتَدوُنَ سَبیلاً،» می‌فرماید: همه ستمکاران نامبرده جایشان در جهنم است، مگر مستضعفینی که استطاعت ندارند و نمی‌توانند استضعافی را که از ناحیه مشرکین متوجه آنان است با حیلتی از خود برگردانند و برای خلاصی از شر آنان راه به جائی نمی‌برند، و بنابراین مراد از سبیل به‌طوری که سیاق آن را می‌رساند اعم از راه‌های محسوس و غیرمحسوس است، هردو را شامل می‌شود. (۱)

مستضعفین واقعی (۱۷۱)

بیان احکام مهاجرت فی سبیل اللّه

«وَ مَنْ یُهاجِرْ فی سَبیلِ اللّهِ یَجِدْ فِی الْاَرْضِ مُراغَما کَثیرا وَسَعَةً وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِه مُهاجِرا اِلَی‌اللّهِ وَ رَسُولِه ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ عَلَی اللّهِ وَ کانَ اللّهُ غَفُورا رَحیما،»

«و کسی که در راه خدا از وطن چشم می‌پوشد و مهاجرت می‌کند، اگر به موانعی

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۷۸.

(۱۷۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

برمی‌خورد به گشایش‌هائی نیز برخورد می‌نماید، و کسی که هجرت‌کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسولش درآید و در همین بین مرگش فرا رسد، پاداشش به عهده خدا افتاده و مغفرت و رحمت کار خدا و صفت او است.» (۱۰۰ / نساء)

هرکس در راه خدا یعنی به طلب خشنودی او مهاجرت کند، و به این منظور از خانه و کاشانه‌اش چشم بپوشد که هم از نظر اعتقادی و هم از نظر عملی پای‌بند به دین خدا باشد، خواهد دید که در زمین نقاط بسیاری برای زندگی او هست.

هر نقطه‌ای را که موانع نمی‌گذارد او در آن نقطه دین خدا را اقامه کند، به وسیله مهاجرت به نقطه‌ای دیگر پناهنده می‌شود و به این وسیله دماغ آن مانع را به خاک می‌مالد، و آن مانع را به خشم درمی‌آورد و یا با آن به نزاع برمی‌خیزد، و آن وقت است که می‌فهمد زمین خدا فراخ است.

بیان احکام مهاجرت فی سبیل اللّه (۱۷۳)

«و کسی که هجرت‌کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسولش درآید و در همین بین مرگش فرا رسد، پاداشش به عهده خدا افتاده...» مهاجرت به سوی خدا و رسول کنایه است از مهاجرت به سرزمین اسلام، سرزمینی که انسان‌ها می‌توانند در آن‌جا با کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آشنا شده، و سپس به آن دو عمل کنند. و ادراک موت، استعاره به کنایه است از فرارسیدن مرگ به‌طور طبیعی، و یا ناگهانی.

و هم‌چنین این‌که از لزوم اجر و ثواب الهی بر خدای تعالی و به عهده گرفتن خدای تعالی که به آنان پاداش دهد، تعبیر فرمود به این‌که: «فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ عَلَی اللّهِ،» تعبیری است کنایه‌ای و می‌فهماند که در نزد خدای عزوجل اجری است جمیل و ثوابی است جزیل، که به‌طور حتم و صددرصد بنده مهاجر آن اجر را دریافت خواهد کرد. (۱)

(۱۷۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

حکم مسلمانان امروز در سرزمین شرک

این آیات از نظر مضمون اختصاص به زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مردم آن زمان ندارد، بلکه در همه زمان‌ها جریان خواهد داشت، هرچند که سبب نزولش حالتی بوده که مسلمین در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و در خصوص شبه جزیره عربستان، و در فاصله زمانی بین هجرت به مدینه و بین فتح مکه داشته‌اند.

آن روز شبه جزیره عربستان به دو منطقه تقسیم می‌شده:

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۸۳.

حکم مسلمانان امروز در سرزمین شرک (۱۷۵)

یکی سرزمین اسلام که عبارت بوده از مدینه و قراء اطراف آن، که جماعتی از مسلمانان در آن زندگی می‌کرده‌اند و آزادانه مراسم دینی خود را انجام می‌دادند و مشرکین و یهود و نصارائی که آن‌جا بودند، مزاحمتی برای آنان فراهم نمی‌کردند، حال یا این‌که کاری به کار مسلمانان نداشتند، و یا این‌که با مسلمانان پیمان و معاهده‌ای داشته‌اند.

قسمت دوم، سرزمین شرک بود که عبارت بود از مکه و اطراف آن، که در تحت سیطره مشرکین متعصب در بت‌پرستی قرار داشت.

و مردم این قسمت مزاحم مسلمانان بودند و در کار دینداری آنان دردسر ایجاد می‌کردند، و برای برگرداندن مؤمنین از دین اسلام به سوی شرک، به بدترین جنایات و شکنجه‌ها دست می‌زدند.

(۱۷۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و این عمومیت ملاک، اختصاص به مسأله موردبحث ندارد بلکه ملاک‌هائی که در اسلام هست، در همه زمان‌ها حاکم است و بر هر مسلمانی واجب است تا آن‌جا که برایش امکان دارد، این ملاک‌ها را برپا دارد، یعنی تا آن‌جا که می‌تواند معالم دین را بیاموزد (و خود را به استضعاف نزند) و باز تا حدی که می‌تواند شعائر دین را بپا داشته به احکام آن عمل کند و سیطره کفر را بهانه برای ترک آن وظایف قرار ندهد.

و به فرضی که در سرزمینی زندگی می‌کند که سیطره کفر بدان حد باشد که نه اجازه آموزش معالم دین را به او بدهد و نه بتواند شعائر آن را بپا داشته و احکامش را عملی سازد باید از آن سرزمین کوچ کرده به جائی دیگر مهاجرت نماید، حال چه این‌که سرزمین اول نام و عنوانش دار شرک باشد یا نباشد و چه این‌که سرزمین دوم نام و عنوانش دار اسلام باشد و یا نباشد. (۱)

حکم مسلمانان امروز در سرزمین شرک (۱۷۷)

تکلیف هیچ‌گاه از هیچ‌کس ساقط نمی‌شود!

«فَلا تَدْعُ مَعَ اللّهِ اِلها اخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبينَ،»

«با خدای‌یکتا خدای دیگر مخوان وگرنه جزو معذبین خواهی بود» (۲۱۳/شعراء)

خطاب در این آیه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، او را از شرک به خدا نهی می‌کند.

عصمت الهی منافات با نهی از شرک ندارد و باعث نمی‌شود که به طور کلی امر و

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۸۵.

(۱۷۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نهی به معصوم باطل شود و تکلیف از او برداشته شود، زیرا معصوم نیز بشری است مختار در فعل و ترک، و طاعت و معصیت از ناحیه شخص او متصور است، هرچند که از ناحیه خدا دارای عصمت است. آیات بسیاری از قرآن کریم نیز بر مکلف بودن انبیاء علیهم‌السلام دلالت دارد.

و این‌که بعضی از مفسرین گفته‌اند: تکلیف‌هایی که خدای تعالی به بندگان خود می‌کند برای این است که آنان را به حد کمال برساند و در نتیجه اگر بنده‌ای به حد کمال رسید، دیگر تکلیف از او برداشته می‌شود، زیرا در آن صورت تکلیف، تحصیل حاصل است، که آن نیز عملی لغو است و به همین جهت انبیاء مورد تکلیف قرار نمی‌گیرند صحیح نیست، برای این‌که اعمال صالح که

تکلیف بدان تعلق می گیرد، همان‌طـور که نفس آدمی را به کمـال سوق می‌دهد، خود نیـز آثار کمـال نفـس

تکلیف هیچ گاه از هیچ کس ساقط نمی‌شود! (۱۷۹)

است و معقـول نیسـت نفس کسی به کمـال برسـد، ولی آثـار کمال را نداشتـه باشد.

پس همـان‌طور که واجب است برای به کمـال رسانـدن نفس، آثار کمال را که همان اعمال صالـح است بیاوریم، و در آن تمرین و ممـارست داشـته، همواره با آن ریاضت و جهاد با نفس کنیم، هم‌چنین بعـد از به کمال رسـیدن نفس نیز بایـد به آن آثار، مـداومت داشته باشیم، تا دوبـاره نفس ما از کمـال، رو به نقص نگذارد.

پس مادامی که انسان وابسته به زندگی زمینی است چاره‌ای ندارد جز این‌که زحمت تکلیـف را تحمل نماید. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۱۵ ص: ۴۶۵.

(۱۸۰) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

امر به اقامه عدل و میزان و نهی از کم فروشی و خیانت

«وَ السَّمـــاءَ رَفَعَهـــا وَ وَضَـــعَ الْمیـــــزانَ»

«آسمان را برافراشتـه و میـزان نهـاده» (۷ / رحمن)

«اَلّا تَطْغَـــــــوْا فِـــــی الْمیـــــــــزانِ»

«تا شما هم در سنجیدن‌ها خیانت نکنید» (۸ / رحمن)

«وَ اَقیمُواالْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لا تُخْسِرُواالْمیزانَ»

«و باید که وزن‌را با رعایت عدالت برقرار نموده و کم و زیاد نکنید.» (۹ / رحمن)

مراد از میزان همان چیزی است که به وسیله آن هر چیزی را می‌سنجند و

امر به‌اقامه‌عدل و میزان و نهی‌ازکم‌فروشی و خیانت (۱۸۱)

انـدازه گیری می کننـد اعم از این‌که میزان برای عقیـده باشـد یـا فعـل و یا قول و از مصادیق آن میزانی است که اشـیای سـنگین را به وسیله آن وزن می کنند، چیزی که هست میزان هر چیزی به حسب خود آن چیز است، مثلاً میزان حرارت، چیزی است و میزان طول چیزی دیگر، میزان کـاه چیزی است و میزان طلا ـ چیزی دیگر و میزانی که با آن عقایـد و اخلاق و گفتار و کردارهـا را می‌سـنجنـد چیزی دیگر است.

در آیه موردبحث منظور از میزان همان معنایی است که در آیه «لَقَدْ اَرْسَـلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّنـاتِ وَ اَنْزَلْنـا مَعَهُمُ الْکِتـابَ وَ الْمیـزانَ لِیَقُومَ النّـاسُ بِالْقِسْطِ» منظور است.

و از ظاهر آن برمی‌آیـد که منظور از آن هر چیزی است که به وسـیله آن حق از باطل و راست از دروغ و عـدل از ظلم و فضـیلت از رذیلت تمیز داده شود، چون شأن رسول همین است که از ناحیه پروردگارش چنین میزانی بیاورد.

(۱۸۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

«اَلاّ ـ تَطْغَـوْا فِی الْمیـزانِ وَ اَقیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْـطِ وَ لا ـ تُخْسِـرُوا الْمیزانَ» ظاهرا مراد از میزان در این آیه غیر از میزان در آیه قبلی است، در آن‌جا گفتیم منظور مطلق هر چیزی است که وسیله سنجش باشـد، ولی در این آیه منظور خصوص ترازوهای معمولی است، که سنگینی‌هـا را بـا آن می‌سـنجند، و بنـابراین این‌که فرموده: «اَلاّ ـ تَطْغَـوْا...» در حقیقت خواسته است از یک حکم کلی یعنی حکم و وضـع میزان حکمی جزئی بیرون بکشـد، و معنـایش این است که لازمه این‌که مـا بـا وضع میزان حق و عـدل را در بین شـما تقـدیر کردیم، این است که در سـنجش اجناس خود نیز رعایت درستی ترازو و سـنجش را بکنید و در آن طغیان روا مداریـد! مبادا وقتـی

جنسی را می‌خرید با سنگی سنگین‌تر بکشید، و چون می‌فروشید با سنگی سبک‌تر بفروشید. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۱۹ ص: ۱۶۲.

امر به‌اقامه‌عدل و میزان و نهی‌از کم‌فروشی و خیانت (۱۸۳)

اقامه عدل بین انسان‌ها: (هدف تشریع دین و انزال آهن)

«لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ اَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ وَ اَنْزَلْنَا الْحَدیدَ فیهِ بَأْسٌ شَدیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَیْبِ اِنَّ اللّهَ قَوِیٌّ عَزیزٌ»

«ما رسولان خود را همراه با معجزات روشن گسیل داشتیم، و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم را به عدالت خوی دهند، و آهن را که نیروی شدید در آن است و منافع بسیاری دیگر برای مردم دارد نازل کردیم، تا با سلاح‌های آهنین

(۱۸۴) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

از عدالت دفاع کنند، و تا خدا معلوم کند چه کسی خدا و فرستادگان او را ندیده یاری می کند، آری خدا خودش هم نیرومند و عزیز است.» (۲۵ / حدید)

منظور از «میزان،» دین است، چون دین عبارت است از چیزی که عقاید و اعمال اشخاص با آن سنجیده می‌شود، و این سنجش مایه قوام زندگی سعیده انسان اجتماعی و انفرادی است.

«بَأْس» به معنای تأثیر شدید است، لیکن غالبا در شدت در دفاع و جنگ استعمال می‌شود.

این آیه مطلب تازه‌ای از سر گرفته، و با آن معنای تشریع دین از راه ارسال رسل و انزال کتاب و میزان را بیان می کند و می‌فرماید که: غرض از این کار این است که مردم به قسط و عدالت عادت کرده و خوی بگیرند. (۱)

اقامه‌عدل‌بین‌انسان‌ها:هدف‌تشریع‌دین و انزال‌آهن (۱۸۵)

۱- المیزان ، ج: ۱۹ ص: ۳۰۱.

(۱۸۶) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

فصل سوم :عقدها، پیمان‌ها، و سوگندها

دعـــوت به وفـای عهـد و پیمان‌هـا و قراردادها

«یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ...،»

«هان ای کسانی که ایمان آوردید به قراردادها و تعهدات وفا کنید... .» (۱ / مائده)

غرض جامع‌از سوره مائده دعوت به وفای به عهدها، و پایداری در پیمان‌ها، و تهدید

(۱۸۷)

و تحذیر شدید از شکستن آن و بی‌اعتنائی نکردن به امر آن است و این‌که عادت خدای‌تعالی به رحمت و آسان کردن تکلیف بندگان و تخفیف دادن به کسی که تقوا پیشه کند و ایمان آورد و باز از خدا بترسد و احسان کند جاری شده، و نیز بر این معنا جاری شده که نسبت به کسی که پیمان با امام خویش را بشکند، و گردن کشی و تجاوز آغاز نموده از بند عهد و پیمان درآید، و طاعت امام را ترک گوید، و حدود و میثاق‌هائی که در دین گرفته شده بکشند، سخت گیری کند.

«عَقْد» به معنای گره زدن و بستن چیزی است به چیز دیگر، بستن به نوعی که به خودی خود از یکدیگر جدا نشوند. در عقد

معاملات از خرید و فروش و اجاره و سایر معاملات معمول و نیز در عهدها و پیمان‌ها کلمه عقد را اطلاق کردند، چون اثری که در گره زدن هست در این‌ها نیز وجود داشت و آن اثر عبارت بود از لزوم آن پیمان و التزام در آن.

(۱۸۸) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

و چون عقد ـ که همان عهد باشد ـ شامل همه پیمان‌های الهی و دینی که خدا از بندگانش گرفته می‌شود و نیز شامل ارکان دین و اجزای آن چون توحید و نبوت و معاد و سایر اصول عقائد و اعمال عبادتی و احکام تشریعی و امضائی و از آن جمله شامل عقد معاملات و غیره می‌شود، مناسب‌تر و صحیح‌تر آن است که کلمه عقود در آیه را حمل کنیم بر هر چیزی که عنوان عقد بر آن صادق است. (۱)

بحثی پیرامون معنای عقد

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۲۵۶.

بحثی پیرامون معنای عقد (۱۸۹)

اسلام حرمت عهد و وجوب وفای به آن را به‌طور اطلاق رعایت کرده، چه این‌که رعایت آن به نفع صاحب عهد باشد، و چه به ضرر او، آری کسی که با شخصی دیگر هرچند که مشرک باشد پیمان می‌بندد، باید بداند که از نظر اسلام باید به پیمان خود عمل کند و یا آن‌که از اول پیمان نبندد، برای این‌که رعایت جانب عدالت اجتماعی لازم‌تر، و واجب‌تر از منافع و یا متضرر نشدن یک فرد است، مگر آن‌که طرف مقابل عهد خود را بشکند، که در این صورت فرد مسلمان نیز می‌تواند به همان مقداری که او نقض کرده نقض کند و به همان مقدار که او به وی تجاوز نموده وی نیز به او تجاوز کند زیرا اگر در این صورت نیز نقض و تجاوز جائز نباشد، معنایش این است که یکی دیگری را برده و مستخدم خود نموده و بر او استعلاء کند، و این در اسلام آن قدر مذموم و موردنفرت است که می‌توان گفت نهضت دینی جز برای از بین بردن آن نبوده است.

(۱۹۰) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

و به جان خودم سوگند که این یکی از تعالیم عالیه‌ای است که دین اسلام آن را برای بشر و به منظور هدایت انسان‌ها به سوی فطرت بشری خود آورده، و عامل مهمی است که عدالت اجتماعی را که نظام اجتماع جز به آن تحقق نمی‌یابد حفظ می‌کند و مظلمه استخدام و استثمار را از جامعه نفی می‌کند، و قرآن این کتاب عزیز به آن تصریح و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر طبق آن مشی نموده و سیره و سنت شریفه خود را بر آن اساس بنا نهادند و اگر نبود که ما در این کتاب تنها به بحث قرآنی می‌پردازیم، داستان‌هائی از آن جناب در این باره برایت نقل می‌کردیم، و تو خواننده عزیز می‌توانی به کتبی که در سیره و تاریخ زندگی آن حضرت نوشته شده مراجعه نمائی.

بحثی پیرامون معنای عقد (۱۹۱)

و اگر بین سنت و سیره اسلام و سنتی که سایر امت‌های متمدن و غیرمتمدن در خصوص احترام عهد و پیمان دارند مقایسه کنی، و مخصوصا اخباری را که همه روزه از رفتار امت‌های قوی با کشورهای ضعیف می‌شنویم که در معاملات و پیمان‌هایشان چگونه معاملات می‌کنند؟! و در نظر بگیری که تا زمانی که با پیمان خود آن‌ها را می‌دوشند پای بند پیمان خود هستند، و زمانی که احساس کنند که عهد و پیمان به نفع دولتشان و مصالح مردمشان نیست آن را زیر پا می‌گذارند، آن وقت فرق بین دو سنت را در رعایت حق و در خدمت حقیقت بودن را لمس می‌کنی.

آری سزاوار منطق دین همین، و لایق منطق آنان همان است، چون در دنیا بیش از دو منطق وجود ندارد یک منطق می‌گوید: باید حق رعایت شود، حال رعایت آن به هر قیمتی که می‌خواهد تمام شود، زیرا در رعایت حق، مجتمع سود می‌برد، و منطقی دیگر

(۱۹۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

می گوید: منافع مردم باید رعایت شود، حال به هر وسیله‌ای که می‌خواهد باشد، هرچند که منافع امت با زیر پا گذاشتن حق باشد، منطق اول منطق دین، و دوم منطق تمامی سنت‌های اجتماعی دیگر است، چه سنت‌های وحشی، و چه متمدن، چه استبدادی و دموکراتی، و چه کمونیستی و چه غیر آن.

خواننده عزیز توجه فرمود که اسلام عنایتی که در باب رعایت عهد و پیمان دارد را منحصر در عهد اصطلاحی نکرد، بلکه حکم را آن قدر عمومیت داد که شامل هر شالوده و اساسی که بر آن اساس بنائی ساخته می‌شود بگردد، و درباره همه این عهدها چه اصطلاحیش و چه غیر اصطلاحیش سفارش فرمود. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۲۶۱.

بحثی پیرامون معنای عقد (۱۹۳)

سوگندهای صحیح و اعتبار آن

«... تَحْبِسُونَهُما مِنْ بَعْدِ الصَّلَوةِ فَيُقْسِمانِ بِاللّهِ اِنِ ارْتَبْتُمْ لا نَشْتَرى بِهِ ثَمَنا وَ لَوْ كانَ ذاقُرْبى وَ لا نَكْتُمُ شَهدَةَ اللّهِ اِنّا اذا لَمِنَ الْاثِمينَ،»

«... آنان را بعد از نماز بازداشت کنید تا سوگند یاد کنند که ما شهادت خود را به منظور سود مادی اگرچه رعایت جانبداری از خویشان باشد تحریف نکرده و شهادت خدای را کتمان نکرده‌ایم چه می‌دانیم که اگر چنین کنیم از گناهکاران خواهیم بود.» (۱۰۶ / مائده)

(۱۹۴) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

مفهوم سوگند

معنای این که می گوییم: تو را به خدا قسم فلان کار را مکن و یا فلان کار را بکن، این است که می‌خواهیم امر و نهی خود را به مقام و منزلتی که خدای سبحان در نظر مؤمنین دارد پیوند داده و مربوط سازیم، به طوری که مخالفت امر و نهی ما، خوار شمردن مقام خدای تعالی باشد و همچنین غرض و معنای این که می گوییم: واللّه هر آینه فلان کار را می کنم، پیوند مخصوصی است که بین تصمیمی که بر کاری گرفته‌ایم و بین مقام و منزلتی که خدای متعال در نظرمان دارد برقرار کنیم، به‌طوری که فسخ آن عزیمت و نقض آن تصمیم ابطال منزلت و اهانت به حرمتی باشد که خدای سبحان در نظر ما دارد، و نتیجه این پیوند این است که خود را از فسخ عزیمت و شکستن عهدی که بسته‌ایم بازداریم.

مفهوم سو گند (۱۹۵)

بنابراین می‌توان گفت: قسم عبارت است از ایجاد ربط خاصی بین خبر و یا انشاء و بین چیز دیگری که دارای شرافت و منزلت است، به‌طوری که برحسب این قرارداد، بطلان و دروغ بودن انشا یا خبر مستلزم بطلان آن چیز باشد، و چون آن چیز در نظر صاحب قرارداد دارای مکانت و احترام لازم الرعایه است و هیچگاه راضی به اهانت به آن نیست از این جهت فهمیده می‌شود که در خبری که داده راستگو است، و در تصمیمی که گرفته پایدار است، پس قسم در این گونه امور تأکیدی است بالغ.

اسلام کمال اعتبار را نسبت به سو گندی که با نام خداوند واقع شود مبذول داشته و این نیست مگر برای خاطر عنایتی که اسلام به رعایت احترام مقام ربوبی دارد، آری اسلام ساحت قدس خدای تعالی را از این‌که مواجه با صحنه‌هایی که با مراسم ربوبیت و

(۱۹۶) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

عبودیت منافی باشد حفظ کرده، و لذا کفاره‌های مخصوصی برای شکستن سوگند وضع نموده و سوگند زیاد را هم مکروه دانسته، و فرموده: «لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فی اَیْمنِکُمْ وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما عَقَّدْتُّمُ الاَیْمنَ فَکَفّرَتُهُ أِطْعامُ عَشَرَةِ مَسکینَ،» (۸۹ / مائده) و نیز فرموده: «وَ لا تَجْعَلُوا اللّهَ عُرْضَةً لِاَیْمانِکُمْ،» (۲۲۴ / بقره) و سوگند را در مواردی که مدعی در محکمه، شاهدی بر دعوی خود ندارد معتبر دانسته و فرموده: «فَیُقْسِمانِ بِاللّهِ لَشَهدَتُنا اَحَقُّ مِنْ شَهدَتِهِما وَ مَا اعْتَدَیْنا.» (۱۰۷ / مائده). (۱)

اعتبار قانونی سوگند

۱- المیزان ، ج: ۶ ص: ۳۰۲.

اعتبار قانونی سوگند (۱۹۷)

و از کلمات رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرموده: شاهد آوردن به عهده مدعی و سوگند خوردن به عهده منکر است.

و این اعتبار سوگند در حقیقت اکتفا کردن محکمه است به دلالت سوگند بر ایمان درونی طرف در جایی که دلیل دیگری بر صدق گفتارش نباشد، توضیح این‌که: مجتمع دینی مجتمعی است که بر پایه ایمان به خدای تعالی بنا نهاده شده و اجزای این مرکب که با هم تألیف شده و اجتماع را تشکیل داده‌اند، انسان‌های باایمان است، خلاصه در چنین مجتمع سرچشمه همه سنت‌هایی که پیروی می‌شود و محور جمیع احکامی که جاری می‌گردد ایمان به خدا است.

مؤید این مطلب انزجار و تنفر شدیدی است که مسلمین صدر اسلام در برابر کسانی

(۱۹۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

که از سنن دینی مانند نماز جماعت و حضور در جبهه جنگ تخلف می‌ورزیدند از خود نشان داده‌اند، چه از اعتراض مسلمین آن روز که در حقیقت روزگار سلطه دین بر همه هواها بوده به خوبی می‌فهمیم تا چه اندازه یک مرد متخلف از سنن دینی در نظر مجتمع مطرود و منفور بوده است، و عالم در نظر آن بی‌نوا، تا چه اندازه تنگ می‌شده است.

این‌که گفتیم مسلمین در صدر اسلام برای این بود که اسلام، مجتمعی که به تمام معنی دینی باشد و دین بر تمامی شؤون اجتماعی حکومت کند جز در صدر اسلام به خود ندیده است.

مجتمع کشورهای اسلامی امروز با این‌که اسمش اسلامی است در حقیقت مجتمعی است که دین در آن‌ها رسما حکومت و نفوذ ندارد. البته در چنین روزگاری سوگند بلکه هر قانون دیگری هرچه هم در حفظ حقوق مردم از سوگند قوی‌تر باشد در مجتمعات

اعتبار قانونی سوگند (۱۹۹)

امروز کوچک‌ترین اثری ندارد، برای این‌که در این اجتماع نه تنها سلب اعتماد از قوانین دینی موجود در مجتمع شده، بلکه به هیچ یک از نوامیس و مقررات جدید هم اعتمادی نیست.

این را هم باید تذکر داد که ما نمی‌خواهیم بگوییم چون امروز ایمان مردم ضعیف شده پس باید احکام مربوط به یمین (سوگند) از بین برود، نه، خدای تعالی به مقتضات هر عصر و روزگاری احکامش را نسخ نمی‌کند و اگر مردم از دین اعراض کنند و از آن به ستوه آیند، خداوند از شرایع دینش دست برنمی‌دارد. (۱)

آیا سوگند به غیر اسم خدا شرک است؟

۱- المیزان ، ج: ۶ ص: ۳۰۳.

(۲۰۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

هر تعظیمی شرک نیست، بلکه شرک عبارت است از این‌که عظمتی را که مخصوص ذات خداوندی است و با آن از هر چیزی

بی‌نیـاز است برای غیـر خـدا قـائـل شویم، به دلیـل این‌که اگر هر تعظیمی شـرک بود خود پروردگار در کتاب مجیـدش مخلوقات خود را تعظیـــم نمی‌کــرد.

بـا این حـال چه مانعی دارد همان‌طوری که خداونـد اشـیاء را به عظمتی که خودش به آن‌ها داده یاد فرموده، ما نیز آن‌ها را به همان موهبت تعظیم، و به همان مقدار از تعظیم یاد کنیم؟ و اگر این تعظیم شـرک بود، کلام خداوند به احتراز از چنین تعظیم و اجتناب از چنین شرک سزاوارتر بود.

و نیز خداوند متعال امور بسیاری را در کلام خود احترام نموده، مثلاً درباره قرآن

آیا سوگند به غیر اسم خدا شرک است؟ (۲۰۱)

خـود فرمـوده: «وَ الْقُرْانَ الْعَظیمَ،» (۸۷ / حجر) و دربـاره عرش فرمـوده: « وَ هُـوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیـمِ،» (۱۲۹ / توبه) و دربـاره پیغمـبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمـوده: «اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ،» (۴ / قلم) و نیز برای انبیـا و پیغمبران خود و هم‌چنین برای مؤمنین حقوقی برعهـده خـود واجـب نمـوده و آن حقـوق را تعظیـم و احـترام کرده، از آن جملـه فرمـوده: «وَ لَقَـدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنـا لِعِبادِنَـا الْمُرْسَلینَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُنَ،» (۱۷۱ و ۱۷۲ / صافات) و نیز فرموده: «وَ کانَ حَقّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنینَ،» (۴۷ / روم) با این حال چه مانعی دارد که ما نیز این امور را تعظیم نمـاییم؟ و از کلامی که خـدای تعالی درباره مطلق قسم دارد تبعیت نموده و خـدا را به یکی از همان چیزهائی که خودش به آن قسم یـاد کرده و یـا به یکی از حقوقی که خودش برای اولیایش قرار داده قسـمش بـدهیم؟ و چطور می‌توان گفت که این نحوه قسم شرک به خدا است؟! آری این نحو قسم، قسم شرعی که در فقه در باب یمین و قضا،

(۲۰۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

آثار و احکام مخصوصـی دارد نیست، و قسم شـرعی تنها قسـمی است که به اسم خـدای سـبحان منعقد شود، ولیکن کلام ما در این جهت نبود.

و اگر مقصود این است که به‌طورکلی تعظیم غیر خـدا چه در قسم و چه در غیر قسم جایز نیســت، ایـن مدعائــی است بدون دلیــل بلکه دلیــل قطعــی بر خلافــش هســت.

بعضـی هم گفته‌انـد که خدا را به حق رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله و سایر اولیایش قسم دادن و به آنان تقرب جسـتن و آنان را به هر وجهی که شـده شـفیع قرار دادن جـایز نیست، زیرا این عمل خود یک نحوه پرسـتش و برای غیر خـدا نفوذ معنوی قایل شـدن است. جواب این حرف هم نظیر جوابی است که از حرف قبلی داده شـد، زیرا از این آقایان می‌پرسـیم مراد شـما از این نفوذ و سـلطه غیبی چیست؟ اگر مراد از این سـلطه، سـلطه و نفـوذ اسـتقلالی است به‌طوری که رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله و یـا امامـان علیهم‌السـلام در مقابل خدای تعالی مستقل در

آیا سوگند به غیر اسم خدا شرک است؟ (۲۰۳)

تأثیر باشند که خود روشن است هیچ مسلمانی که به کتاب خدا ایمان داشته باشد چنین خیالی را هرگز نمی‌کند. (۱)

راه قانونی شکستن سوگندها

«قَـدْ فَـرَضَ اللّـهُ لَکُـمْ تَحِلَّةَ اَیْمـانِکُمْ وَ اللّهُ مَوْلیکُمْ وَ هُوَ الْعَلیـمُ الْحَکیـمُ،»

«خداوند راه چاره شکستن سوگند را برای شما بیان کرد و خدا سرپرست شما است و او دانای حکیم است.» (۲ / تحریم)

۱- المیــزان ، ج: ۶ ص: ۳۰۶.

(۲۰۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

هرجا کلمه «فَرَض» در مورد رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله در قرآن آمـده، و با حرف «عَلی» متعـدی شده، دلالت دارد بر وجوب آن

عمل بر همه امت، که رسول خدا هم داخل آنان است، و هرجا این کلمه در مورد آن جناب به وسیله حرف لام آمده، دلالت دارد بر این که آن عمل برای آن جناب ممنوع و حرام نیست.

معنای آیه «قَدْ فَرَضَ اللّهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ اَیْمانِکُمْ» این است که خدای تعالی راه چاره شکستن سوگند را که همان دادن کفاره است برای شما بیان کرده است.

در نتیجه معنای آیه چنین می‌شود: خدای تعالی برای شما تقدیر کرد ـ گویی شکستن سوگند سود و بهره‌ای است که خدای تعالی به انسان داده، و از آن منع نفرموده، چون فرمود: «لَکُم»، و نفرمود: علیکم ـ که سوگند خود را با دادن کفاره بشکنید، و خدا ولی شما است، چون تدبیر امورتان به دست او است، و او است که

راه قانونی شکستن سوگندها (۲۰۵)

برایتان تشریع احکام می‌کند و هدایتتان می‌نماید، و او است دانای فرزانه. (۱)

حکم و کفاره شکستن سوگندها و عهد و پیمان‌ها

«لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فی اَیْمنِکُمْ وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما عَقَّدْتُّمُ الاَیْمنَ فَکَفّرَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَةِ مَسکینَ مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْلیکُمْ أَوْکِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْریرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلثَةِ أَیّامٍ ذلِکَ کَفّرَةُ أَیْمنِکُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوآا اَیْمنَکُمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ ءَایتِهِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ.»

۱- المیزان ، ج: ۱۹ ص: ۵۵۳.

(۲۰۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«خداوند شما را به قسم‌های لغو و بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌فرماید و لیکن مؤاخذه می‌کند از قسم‌هایی که با آن عهد و پیمانی بسته‌اید، پس کفاره آن اطعام ده مسکین است از غذاهای متوسطی که به اهل و عیال خود می‌خورانید یا از لباسی که به آنان می‌پوشانید یا آزاد کردن بنده‌ای. پس کسی که استطاعت مالی ندارد و نمی‌تواند این کفارات را انجام دهد سه روز روزه بگیرد، این است کفاره قسمهایتان زمانی که قسم خوردید، و حفظ کنید سوگندهایتان را و آن را مشکنید، خداوند این چنین بیان می‌کند آیات خود را باشد که شما شکرگزاری کنید.» (۸۹ / مائده)

مراد از لغو در سوگندها، سوگندهای بیهوده‌ای است که غرض از آن‌ها عقد و پیمان

حکم و کفاره شکستن سوگندها و عهد و پیمان‌ها (۲۰۷)

و معاهده‌ای نباشد، و صرفا از روی عادت یا سبب دیگری بر زبان جاری شود، و سوگند لغو عبارتست از همان گفتن نه واللّه! آری واللّه! که مخصوصا در معامله‌ها و خرید و فروش‌ها بیشتر بر زبان جریان می‌یابد، و اما سوگندهائی که به منظور عقد و التزام به عملی و یا به ترک آن بر زبان جاری می‌شود مثلاً ـ گفته می‌شود واللّه فلان عمل نیک را انجام می‌دهم، و یا واللّه فلان عمل زشت را ترک می‌کنم، سوگند لغو نیستند.

این است آن‌چه از ظاهر آیه استفاده می‌شود، و این منافات ندارد با این‌که شارع مقدس گفتن: واللّه فلان حرام را مرتکب و یا واللّه فلان واجب را ترک می‌کنم، را جزو سوگند لغو بشمارد، و اثری برای آن قائل نشود، و بفرماید: هر عملی که سوگند بر انجام آن و یا ترک آن خورده می‌شود باید آن عمل و یا آن ترک رجحان و حسن داشته باشد، وگرنه لغو و بی‌اثر است زیرا این حکمی است که از ناحیه سنت به حکم قرآن

(۲۰۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

ضمیمه و ملحق شده است، و لازم نیست آن‌چه را که سنت بر آن دلالت دارد قرآن نیز به‌خصوص آن دلالت کند.

ممکن است کسی خیال کند که جمله «وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما عَقَّدْتُّمُ الْایْمنَ» دلیل است بر این‌که سوگند همین که در عقد و التزام بکار رفت صحیح و مؤثر و مورد مؤاخذه است، چون مطلق است و شامل می‌شود جائی را که رجحان داشته باشد، و مواردی را که فاقد رجحان باشد، ولیکن این خیال باطل است و در آیه چنین دلالتی نیست، برای این‌که آیه سوگندی را می‌گوید که برحسب موازین شرع صحیح و ممضی باشد، زیرا در ذیل آیه این جمله است: «وَاحْفَظُوآا اَیْمنَکُمْ» است مؤاخذه بر شکستن سوگند است نه بر خود آن.

خواهید پرسید پس چرا فرمود خداوند شما را به خاطر عقد سوگند به آن

حکم و کفاره شکستن سوگندها و عهد و پیمان‌ها (۲۰۹)

مؤاخذه می‌کند؟ با این‌که بنا بر این بیان عقد سوگند خودش مؤاخذه ندارد، و مؤاخذه در شکستن آن است، جواب این است که چون متعلق مؤاخذه که همان شکستن سوگند است از متعلقات آن است، به عبارت ساده‌تر چون اگر سوگندی نبود شکستن پیش نمی‌آمد، از این جهت فرمود: به خاطر سوگندتان مؤاخذه می‌کند. (۱)

تعیین نوع و مقدار کفاره شکستن سوگند

«... أِطْعامُ عَشَرَةِ مَسکینَ مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْلیکُمْ أَوْ کِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْریرُ رَقَبَةٍ...،»

۱– المیزان ، ج: ۶ ص: ۱۶۳.

(۲۱۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«... پس کفاره آن اطعام ده مسکین است از غذاهای متوسطی که به اهل و عیال خود می‌خورانید یا از لباسی که به آنان می‌پوشانید یا آزاد کردن بنده‌ای. پس کسی که استطاعت مالی ندارد و نمی‌تواند این کفارات را انجام دهد سه روز روزه بگیرد،این‌است کفاره قسمهایتان زمانی‌که قسم‌خوردید، و حفظ‌کنید سوگندهایتان را و آن را مشکنید، خداوند این چنین بیان می‌کند آیات خود را باشد که شما شکرگزاری‌کنید.»(۸۹/مائده)

آیه فوق در بیان خصال سه گانه کفارات است که چون با لفظ «أو» که برای تردید است عطف شده، دلالت دارد بر این‌که یکی از آن سه، وجوب دارد نه هر سه، و از این هم که فرمود: «فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلثَةِ أَیّامٍ» استفاده می‌شود که خصال مذکور تخییری

تعیین نوع و مقدار کفاره شکستن سوگند (۲۱۱)

است، و چنان نیست که سومی در صورت عجز از دومی و دومی در صورت عجز از اولی واجب باشد، بلکه هر سه در عرض هم واجبند، و ترتیبی در بینشان نیست چه اگر ترتیبی در ذکر آن‌ها بود این تفریع که در جمله «فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ...» است لغو بود، و به طور متعین سیاق اقتضای این را داشت که بفرماید: «او صِیامُ ثَلثَةِ أَیّامٍ» در این آیه ابحاث و فروع فقهی زیادی است که مرجع آن‌ها علم فقه است و باید آن‌جا بحث شود.

در تفسیر عیاشی از عبداللّه‌بن سنان نقل شده که گفت از امام علیه‌السلام پرسیدم از مردی که به زنش می‌گوید: اگر از این به بعد من شربت حلال و یا حرامی بیاشامم تو طالق باشی، و یا به بردگان خود می‌گوید اگر چنین کنم شما آزاد باشید. آیا طلاق و عتق او صحیح است؟ حضرت فرمود: اما حرام، که نباید نزدیکش برود چه سوگند بخورد و چه نخورد، و اما حلالی که سوگند بر آن خورده چون تحریم حلال است آن نیز حرام

(۲۱۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نمی‌شود، باید که آن را بیاشامد، زیرا حق ندارد حلالی را حرام کند. خدای تعالی می‌فرماید: «یآأَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّبتِ مآ اَحَلَّ اللّهُ لَکُمْ» (۸۷ / مائده) پس در سوگندی که بر ترک حلال خورده چیزی بر او نیست. (۱)

نهی از سوگند خوردن به خدا برای ترک کارهای نیک و عالم المنفعه

«وَ لا تَجْعَلُوا اللّهَ عُرْضَةً لِاَیْمانِکُمْ اَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُواوَ تُصْلِحُوا بَیْنَ النّاسِ وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ،»

۱- المیـــــــــــزان ، ج: ۶ ص: ۱۶۴.

نهی از سوگند به‌خدابرای‌ترک کارنیک و عالم‌المنفعه (۲۱۳)

«خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید و سوگند او را مانع از پرهیزکار بودن و اصلاح بین مردم نسازید که خدا شنوا و دانا است،» (۲۲۴ / بقره)

«لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فی اَیْمانِکُمْ وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ حَلیمٌ،»

«خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند ولی به آن‌چه دلهایتان مرتکب شده مؤاخذه می‌نماید، و خدا آمرزنده و بردبار است.» (۲۲۵ / بقره)

می‌فرماید: خدا را در معرضی که هدف سوگندهایتان شود قرار مدهید، آن هم سوگند به این‌که دیگر نیکی نکنید، و تقوا به خرج ندهید، و بین مردم اصلاح نکنید، برای این‌که خدای سبحان راضی نیست که نامش را وسیله‌ای قرار دهید برای امتناع از آن‌چه که بدان امر کرده، چون خدا به نیکی و تقوا و اصلاح امر فرموده است. (۱)

(۲۱۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نهی از سوگندهای لغو

«لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فی اَیْمانِکُمْ...،»

«لَغْو» از کارهایی است که اثری به دنبال نداشته باشد، و معلوم است که اثر هر چیزی به خاطر اختلاف متعلقات و جهاتش مختلف می‌شود، سوگند هم اثری از جهت لفظش دارد، و هم اثر دیگری از این جهت دارد که گفتار آدمی را تأکید می‌کند، و اثر

۱- المیزان ، ج: ۲ ص: ۳۳۳.

نهی از سوگندهای لغو (۲۱۵)

سومش از این جهت است که خود عقد و پیمانی است، و نیز اثر دیگری دارد از حیث مخالفت و شکستن آن، و همچنین از جهات دیگر آثار دیگری دارد، الا این‌که چون در آیه شریفه مقابله شده میان عدم مؤاخذه بر سوگند لغو، و مؤاخذه بر آثار سوئی که هر گناهی و مخصوصا سوگند لغو، در دل‌ها باقی می‌گذارد، لذا به نظر می‌رسد که مراد از سوگند لغو، آن سوگندی باشد که هیچ اثری در قصد صاحب سوگند نداشته باشد، سوگندهای بیهوده‌ای است که صاحبش نمی‌خواهد به وسیله آن عقدی و پیمانی ببندد، و به اصطلاح فارسی زبان‌ها، تکیه کلامی است که بعضی به آن عادت کرده‌اند، و مرتب می‌گویند، آره واللّه، نه واللّه.

«وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ،»

مراد از قلب خود آدمی یعنی خویشتن او و نفس و روح او است، برای این‌که هرچند

(۲۱۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

طبق اعتقاد بسیاری از عوام ممکن است تعقل و تفکر و حب و بغض و خوف و امثال این‌ها را به قلب نسبت داد، به این پندار که در خلقت آدمی، این عضو است که مسؤول درک است، همچنان‌که طبق همین پندار، شنیدن را به گوش، و دیدن را به چشم، و چشیدن را به زبان، نسبت می‌دهیم، ولیکن مدرک واقعی خود انسان است، و این اعضاء، آلت و ابزار درک هستند، چون درک خود یکی از مصادیق کسب و اکتساب است که جز به خود انسان نسبت داده نمی‌شود.

در این‌جا اثر شکستن آن سوگند را که همان اثم یا گناه باشد ذکر نمود، اشاره است به این‌که خدای سبحان تنها با قلب انسان‌ها کار دارد.

و در جمله: «وَ اللّهُ غَفُورٌ حَلیمٌ،» اشاره‌ای است به این‌که قسم اول سوگند هم که همان سوگندهای لغو بود، کراهت دارد و سزاوار نیست از مؤمن سر بزند

نهی از سوگندهای لغو (۲۱۷)

همچنان‌که در جای دیگر نیز از مطلق لغو نهی کرده و فرموده: «قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، اَلَّذینَ هُمْ فی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ، وَ الَّذینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ.» (۱ تا ۳ / مؤمنون) (۱)

وفا به عهداللّه، و نهی از نقض سوگندها

«وَ اَوْفُوا بِعَهْدِ اللّهِ اِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْاَیْمانَ بَعْدَ تَوْکیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَیْکُمْ کَفیلًا اِنَّ اللّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ،»

«به پیمان خدا وقتی که پیمان بستید وفا کنید و قسم‌ها را از پس محکم کردنش که خدا را ضامن آن کرده‌اید مشکنید که خدا می‌داند چه می‌کنید.» (۹۱ / نحل)

۱- المیزان ، ج: ۲ ص: ۳۳۴.

(۲۱۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«عَهْدِ اللّه» این است که مراد از آن، عهدی باشد که شخص آن را با خدا بسته باشد، نه هر عهدی، و نظیر این حرف در نقض یمین یعنی سوگندشکنی خواهد آمد.

«وَ لا تَنْقُضُوا الْاَیْمانَ بَعْدَ تَوْکیدِها،» نقض یمین به معنای مخالفت مقتضای آن است، و مراد از یمین، سوگند به خداست، گویا غیر از این سوگند را یمین ندانسته است دلیلش هم جمله «قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَیْکُمْ کَفیلًا،» است.

و مراد از توکید سوگند، محکم کردن آن به قصد و تصمیم است، آن هم درباره امری راجح، به خلاف جمله‌های نه به خدا، آری به خدا و امثال آن از سوگندهای لغو.

پس «تَوْکید» در این آیه معنای تقصید را افاده می‌کند که در آیه «لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ

وفا به عهداللّه، و نهی از نقض سوگندها (۲۱۹)

بِاللَّغْوِ فی اَیْمنِکُمْ وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما عَقَّدْتُّمُ الْاَیْمنَ،» آمده است.

گو این‌که از شکستن قسم و عهد هر دو نهی شده و لیکن شکستن قسم در اعتبار عقلی شنیع‌تر است، علاوه بر این عنایت به سوگند در شرع اسلام بیشتر از عهد است، زیرا در باب قضاء، قسم یکی از دو وسیله فصل خصومت است.

و توضیح شنیع‌تر بودن نقض سوگند این است که: حقیقت معنای سوگند ایجاد ربط خاصی است میان کلام، چه خبر و چه انشاء، و میان یک امر مهم و شریفی که دروغ بودن کلام خبری و مخالفت مقتضای کلام انشائی مستلزم بطلان آن امر شریف و توهین به آن باشد، مثل این‌که می‌گوییم به خدا سوگند فلان کار را می‌کنم، و در انشاء می‌گوییم تو را به خدا قسم فلان کار را بکن و یا مکن، که معنای این سوگند این است که اگر در آن خبر دروغ گفته باشیم و در این انشاء مخالفتی بشود کرامت و عزتی که نسبت

(۲۲۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

به مقسم به یعنی خدای تعالی معتقد هستیم از بین برده‌ایم، پس برگشت امر به این است که در صورت مخالفت، اول خدا که به وی قسم خورده شده مسؤول باشد دوم آن کسی که قسم خورده نزد خدا مسؤول بوده باشد، اما خدا مسؤول شخص فریب خورده باشد چون او به احترام خدا تکیه و اعتماد نمود و این فریب را به خاطر خدا خورد، و اما شخص قسم خورده نزد خدا مسؤول باشد چون

او صحت مطلب خود را منوط و مربوط به کرامت و عزت خدا نمود، و خلاصه آبروی خدا را برده، عینا مانند کسی که عقد معامله‌ای می‌بندد و به طرفش وثیقه‌ای که مورداعتماد او باشد می‌دهد مثلاً مالی گرو او می‌گذارد و یا فرزندش را نزد او گروگان می‌سپارد، و یا شخص شریفی معامله او را با شرافت خود ضمانت می‌کند.

با این بیان معنای جمله «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفيلاً» روشن می‌شود، زیرا

وفا به عهداللّه، و نهی از نقض سوگندها (۲۲۱)

شخص سوگند خورده وقتی می‌گوید: به خدا قسم فلان کار را می‌کنم، و یا نمی‌کنم وعده خویش را به نوعی بر خدای سبحان معلق می‌کند، و خدا را در وفای به آن، کفیل از طرف خود می‌نماید، و اگر با این حال سوگند خود را بشکند و به آن عهد وفا نکند باید کفیلش او را عقوبت کند، پس در نقض سوگند اهانتی به ساحت عزت خدا کرده است.

علاوه بر این نقض سوگند و عهد هر دو یک نوع انقطاع و جدایی از خدای سبحان است بعد از تأکیدی که به اتصال به او نموده است.

پس جمله «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ...» چنین افاده می‌کند که این عمل مبغوض خداست و خدا از آن آگاه است. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۱۲ ص: ۴۸۱.

(۲۲۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

قسم‌های خود را وسیله غدر و نیرنگ و خیانت قرار ندهید!

«وَ لا تَكُونُوا كَالَّتى نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْكاثا تَتَّخِذُونَ اَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ اَنْ تَكُونَ اُمَّةٌ هِىَ اَرْبى مِنْ اُمَّةٍ اِنَّما يَبْلُوكُمُ اللّهُ بِه وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ ما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ.»

«و چون آن کس که رشته خود را از پس تابیدن پنبه و قطعه قطعه کند مباشید که قسمهایتان را ما بین خودتان برای آن‌که گروهی بیشتر از گروه دیگر است دستاویز فریب کنیدن، حق این است که خدا شما را به قسم‌ها امتحان می‌کند و روز قیامت مطالبی را که در مورد آن اختلاف داشته‌اید برایتان بیان می‌کند.»

قسم‌های خود را وسیله غدر و خیانت قرار ندهید! (۲۲۳)

(۹۲ / نحل)

مثال می‌زند نقض عهد را به زنی که با کمال محکمی، چیزی را بریسد، سپس با زحمت فراوان همان رشته را باز کند، و به صورت انکاثش درآورد که هیچ استحکامی نداشته باشد.

و جمله «تَتَّخِذُونَ اَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ اَنْ تَكُونَ اُمَّةٌ هِىَ اَرْبى مِنْ اُمَّةٍ» معنایش این است که‌شماقسم‌های‌خود را وسیله غدر و نیرنگ و خیانت قرارمی‌دهید، و با آن، دل‌های مردم را خوش می‌کنید آن وقت خیانت و خدعه را پیاده می‌سازید و عهدی که با مردم بسته‌اید نقض می‌کنید تا به این وسیله خود را امتی پولدارتر از امت دیگری قرار دهید.

«اِنَّما يَبْلُوكُمُ اللّهُ بِه ...» یعنی این خود امتحانی است الهی که شما را با آن

(۲۲۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

می‌آزماید، و سوگند می‌خورم که به زودی در روز قیامت شما را به آن‌چه در آن اختلاف می‌کردید متوجه می‌سازد آن وقت خواهید فهمید حقیقت آن‌چه که در دنیا بر سرش دعوا می‌کردید و به جان هم می‌افتادید و برای محو آثار حق، راه باطل را طی می‌کردید، آن روز به خوبی معلوم می‌شود که چه کسی گمراه و چه کسی غیرگمراه بوده است. (۱)

مفسده دغل گرفتن سوگند

«وَ لا تَتَّخِـذُوا اَیْمانَکُـمْ دَخَـلاً بَیْنَکُـمْ فَتَـزِلَّ قَـدَمٌ بَعْـدَ ثُبُوتِهـا وَ

۱- المیزان ، ج: ۱۲ ص: ۴۸۳.

تَذُوقُـوا السُّـوءَ بِما صَدَدْتُـمْ عَنْ سَبیـلِ اللّـهِ وَ لَکُـمْ عَـذابٌ عَظیـمٌ،»

«قسم‌هایتان را میان خودتان دستاویز فریب مکنید که قدمی از پس استوارشدنش بلغزد و شما را به سزای بازماندنتان از راه خدا بدی رسد و عذابی بزرگ داشته باشید،» (۹۴ / نحل)

«وَ لا تَشْتَـرُوا بِعَهْـدِ اللّـهِ ثَمَنـا قَلیـلاً اِنَّمـا عِنْـدَ اللّـهِ هُـوَ خَیْـرٌ لَکُـمْ اِنْ کُنْتُـمْ تَعْلَمُـونَ،»

«پیمان خدا را به بهای اندک مفروشید، حق این است که آن‌چه نزد خداست بهتر است اگر بدانید!» (۹۵ / نحل)

این آیه از دغل گرفتن سوگند، نهی می‌کند، بعد از آن‌که از اصل سوگندشکنی نهی

فرموده، چون خصوص دغل گرفتن مفسده‌ای اضافه بر سوگندشکنی دارد و چون مفسده مستقلی دارد نهی مستقلی از آن کرده، جمله «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَیْکُمْ کَفیلاً...،» به مفسده اصل سوگندشکنی اشاره می‌کرد، و این آیه به مفسده دغل گرفتن آن، و می‌فرماید که : این عمل باعث می‌شود شخصی بعد از ثبات قدم، مجددا قدمش بلغزد، و شما که او را دچار لغزش کرده‌اید و از راه خدا جلوگیری نمودید طعم عذاب را بچشید و شما عذابی بزرگ دارید.

و این دو ملاک ـ به طوری که از ظاهر آن‌ها پیداست ـ دو ملاک مختلفند، یکی به منزله مقدمه برای دیگری است، هم‌چنان‌که خود سوگندشکنی مقدمه برای دغلی است، چون انسان وقتی به جهتی از جهات، سوگند خود را برای بار اول شکست، کم کم اهمیت آن از نظرش می‌رود و آماده نقض برای بار دوم و سوم می‌شود، تا آن‌جا که سوگند و

سوگندشکنی را وسیله خدعه و خیانت هم قرار می‌دهد، و پس از یکبار و دو بار خیانت و دغلکاری آن وقت سوگند را وسیله دغلکاری خود می‌سازد و با آن خدعه و خیانت نموده مردم را فریب می‌دهد، مکر می‌کند، دروغ می‌گوید، دیگر هیچ باکی ندارد که چه می‌کند و چه می‌گوید، و در آخر جرثومه و مجسمه فساد می‌گردد، که هرجا برود مجتمع انسانی آن‌جا را فاسد می‌سازد، و در راهی غیر راه خدا که فطرت سالم آن را ترسیم نموده قرار می‌گیرد. (۱)

عهد خدا را به قیمت ناچیزی نفروشید!

۱- المیزان ، ج: ۱۲ ص: ۴۸۶.

«وَ لا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللّهِ ثَمَنا قَلیلاً اِنَّما عِنْدَ اللّهِ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.»

ظاهرا آیه شریفه بعد از آن‌که در آیه قبلی امر به وفای به عهد می‌کرد، از شکستن عهد نهی می‌کند تا اهمیت مطلب و اعتناء به شأن آن را برساند، هم‌چنان‌که نظیر این امر و نهی و اهتمام، در مسأله سوگند شکستن گذشت.

این آیه مطلق است، و مراد از عهد خدا همان عهدی است که خدا با مطلق بندگان خود بسته، و مراد از اشتراء بهای اندک به وسیله عهد خدا به قرینه ذیل آیه این است که آدمی عهد خدا را با چیزی از متاع دنیا معاوضه کند، و برای رسیدن به آن متاع عهد خدا را

بشکند، آن‌متاعی که عوض عهدخدا قرار گرفته ثمن یا بها نامیده شده، چون عوض است.

عهد خدا را به قیمت ناچیزی نفروشید! (۲۲۹)

«ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذينَ صَبَرُوا اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ،»

«آن‌چه نزد شماست فانی می‌شود و آن‌چه نزد خداست ماندنی است و کسانی که صبوری پیشه کردند پاداششان‌را بهتراز آن‌چه‌عمل می‌کرده‌اندمی‌دهیم،»(۹۶/نحل)

«مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ،»

«هرکس از مرد و زن عمل شایسته کند و مؤمن باشد او را زندگی نیکو دهیم و پاداششان را بهتر از آن‌چه عمل می‌کرده‌اند می‌دهیم!» (۹۷ / نحل) (۱)

۱- المیـــزان ، ج: ۱۲ ص: ۴۸۸.

(۲۳۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

فصل چهارم:مبانی احکام شهادت

حکم قیام به قسط در دادن شهادت

«يآ اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا كُونُوا قَوّامينَ بِالْقِسْطِ شُهَدآءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلى اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوالِدَيْنِ وَالاَقْرَبينَ اِنْ يَكُنْ غَنِيّا اَوْ فَقيرا فَاللّهُ اَوْلى بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوآى اَنْ تَعْدِلُوا وَ اِنْ تَلْوُوآا اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ اللّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرا،»

(۲۳۱)

«هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! عمل به عدالت را به‌پا دارید ـ از روشن‌ترین مصادیق آن این است که ـ طبق رضای خدا شهادت دهید، هرچند که به ضرر خودتان و یا پدر و مادرتان و خویشاوندانتان باشد، ثروت توانگر، و دلسوزی در حق فقیر وادارتان نسازد به این‌که برخلاف حق شهادت دهید، چون خدا از تو، به آن دو مهربان‌تر است، پس هوا و هوس را پیروی مکنید که بیم آن هست از راه حق منحرف شوید و بدانید که اگر شهادت را تحریف کنید و یا اصلاً شهادت ندهید خدا بدان‌چه می‌کنید آگاه است.» (۱۳۵ / نساء)

کلمه «قِسْط» به معنای «عَدْل» است و قیام به قسط به معنای عمل به قسط و تحفظ

(۲۳۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

بر آن‌است. «قَوّامينَ بِالْقِسْطِ،» قائمینی‌هستند که قیامشان به قسط تام و کامل‌ترین قیام است. شخص قوام به قسط کمال مراقبت را به خرج می‌دهد تا به انگیزه‌ای از هوای نفس یا عاطفه یا ترس و یا طمع و یا غیره از راه وسط و عادلانه عدول نکند و به راه ظلم نیفتد. این صفت از عوامل سریع‌التأثیر و کامل‌ترین اسباب برای پیروی حق و حفظ آن از پایمال شدن است. و البته این قیام به قسط برای خود آثار و شاخه‌ها و لوازمی دارد که یکی از شاخه‌های آن این است که شخص قوام به قسط دیگر دروغ نمی‌گوید و شهادت به ناحق نمی‌دهد.

و از این‌جا روشن می‌شود که علت این‌که در این آیه که غرض از آن بیان حکم شهادت است، قبل از پرداختن به اصل غرض صفت قوام بالقسط را آورد، برای این بوده که خواسته است مطلب را به تدریج بیان کند، از بالا گرفته در دائره وسیعی حکم

حکم قیام به قسط در دادن شهادت (۲۳۳)

عمومی قیام به‌قسط را بیان‌کند، آن‌گاه به مسأله موردغرض گریز بزند، چون این مسأله یکی از فروعات آن صفت است، پس گویا فرموده: «کُونُوا شُهَدآءَ لِلّهِ ـ گواهانی در راه خدا باشید،» و این برای شما میسر نمی‌شود مگر بعد از آن‌که قوامین به قسط باشید، ناگزیر باید نخست قوامین به قسط شوید تا بتوانید گواهانی برای خدای تعالی بوده باشید.

در جمله: «شُهَدآءَ لِلّهِ» می‌فرماید: گواهانی باشید که گواهیتان برای خدا باشد، یعنی در شهادت خود غایت و هدفی به جز رضای خدای تعالی نداشته باشید.

معنای برای خدا بودن شهادت این است که شهادت مصداق پیروی حق و به خاطر اظهار حق و زنده کردن حق باشد، همچنان‌که جمله: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوآی اَنْ تَعْدِلُوا ـ پس پیروی هوا مکنید که منحرف می‌شوید،» این معنا را توضیح می‌دهد.

«وَ لَوْ عَلی اَنْفُسِکُمْ اَوِ الْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبینَ،» یعنی به حق شهادت بدهید هر چند که

(۲۳۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

برخلاف نفع شخصیتان و یا منافع پدر و مادرتان و یا خویشاوندانتان باشد، پس زنهار که علاقه شما به منافع شخصیتان و محبتی که نسبت به والدین و خویشاوندان خود دارید شما را بر آن ندارد که شهادت را، یعنی آن‌چه را که دیده‌اید، تحریف کنید و یا از ادای آن مضایقه نمائید، پس مراد از این‌که شهادت بر ضرر و یا بر ضرر والدین و یا خویشاوندان باشد این است که آن‌چه را که دیده‌ای اگر بخواهی در مقام اداء بدون کم و کاست بگوئی به حال تو ضرر داشته باشد و یا به منافع والدین و خویشاوندانت لطمه بزند، حال چه این‌که مشهود علیه خود شاهد بدون واسطه باشد، مثل این‌که پدر شاهد یا انسانی دیگر نزاعی داشته باشد و شاهد علیه پدر خود و به نفع آن انسان شهادت دهد و یا آن‌که تضرر شاهد از شهادت خودش باواسطه باشد، مثل این‌که دو نفر با یکدیگر نزاع داشته باشند و شاهد صحنه‌ای به نفع یکی از آن دو را مشاهده و تحمل کرده باشد

حکم قیام به قسط در دادن شهادت (۲۳۵)

که اگر در مقام ادای شهادت آن صحنه را بازگو کند خود شاهد نیز مانند مشهود علیه گرفتار می‌شود.

«اِنْ یَکُنْ غَنِیّا اَوْ فَقیرا فَاللّهُ اَوْلی بِهِما،» زنهار که غنای غنی، شما را وادار نسازد به این‌که از حق منحرف شوید، و فقر فقیر هم شما را وادار نکند به این‌که به خاطر دلسوزی نیست به او به ناحق به نفع او شهادت دهید. خدای تعالی اولای به آن دو و مهربان‌تر از تو نسبت به آن دو است، دلیل مهربان‌تریش این است که حق را واجب الاتباع کرده و به سوی قسط و عدالت دعوت فرموده و معلوم است که اگر در جامعه، حق پیروی شود و قسط بپا داشته شود، آن مجتمع سر پای خود خواهد ایستاد و از پا درنخواهد آمد و در نتیجه هم غنی و توانگر باقی می‌ماند و از پای درنمی‌آید و هم حال فقیر اصلاح می گردد.

و یکی از این دو طائفه هرچند که در یک حادثه و یک نزاع اگر به ناحق به نفعش

(۲۳۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

شهادت دهند در خصوص آن واقعه بهره‌مند می‌شود و حتی ممکن است در چند واقعه از شهادت به ناحق شاهدی خدانشناس بهره‌مند شود و لیکن این شهادت‌های به ناحق باعث می‌شود که حق ضعیف گشته و عدالت در آن جامعه بمیرد و معلوم است که در چنین جامعه‌ای باطل نیرومند گشته و ظلم و جور جان می گیرد و این خود درد بی‌درمان جامعه و هلاک انسانیت است.

«فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوآی اَنْ تَعْدِلُوا،» یعنی پیروی هوا مکنید که ترس آن هست که از حق عدول کنید و منحرف شوید.

«وَ اِنْ تَلْوُوآا اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرا،» اگر متولی و عهده‌دار امر شهادت شدید و آن را به خوبی انجام دادید، خدا عملتان را می‌بیند و اگر هم عهده‌دار نشدید و از این کار سر برتافتید، باز خدای تعالی اعمال شما را می‌بیند و

حکم قیام به قسط در دادن شهادت (۲۳۷)

در هر دو صورت پاداشتان را می‌دهد. (۱)

نهی از شهادت مغرضانه

«یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا کُونُوا قَوّامینَ لِلّهِ شُهَدآءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِ مَنَّکُمْ شَنَئانُ قَوْمٍ عَلی اَلّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ.»

«هان ای مردمی که ایمان آوردید در آن‌جا که هوای نفس وادارتان می کند تا به انگیزه دشمنی، بناحق شهادت دهید به خاطر خدا قسط را به‌پا دارید، و دشمنی

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۱۷۵.

(۲۳۸) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

با اشخاص و اقوام شما را به انحراف از حق نکشاند، عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است، و از خدا بترسید که خدا از آن‌چه می کنید باخبر است.» (۸/مائده)

این آیه شریفه نظیر آیه‌ای است که در سوره نساء آمده که می‌فرماید: «یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا کُونُوا قَوّامینَ بِالْقِسْطِ شُهَدآءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلی اَنْفُسِکُمْ اَوِ الْوالِدَیْنِ وَالاَقْرَبینَ اِنْ یَکُنْ غَنِیًّا اَوْ فَقیرا فَاللّهُ اَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوآی اَنْ تَعْدِلُوا وَ اِنْ تَلْوُوآا اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرا» با این تفاوت که آیه سوره نساء در مقام نهی از انحراف از راه حق و عدالت در خصوص شهادت است و می‌فرماید: که هوای نفس شما را به انحراف نکشاند، مثلاً به نفع کسی به خاطر این‌که قوم و خویش شما است برخلاف حق شهادت ندهید، و یا به نفع فقیری به خاطر دلسوزیتان و به نفع

نهی از شهادت مغرضانه (۲۳۹)

توانگری به طمع پول او شهادت بنا حق ندهید، ولی آیه موردبحث در مقام شهادت بناحق دادن علیه کسی است به انگیزه بغضی که شاهد نسبت به مشهود علیه دارد، به این وسیله یعنی با از بین بردن حقش انتقام و داغ دلی گرفته باشد.

«اعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوی...» می‌فرماید: عدالت پیشه کنید که عدالت به تقوا نزدیک‌تر است. (۱)

طبقات شهود در وصیت و اعتبار شهادت آن‌ها

«یاَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُواْ شَهدَةُ بَیْنِکُمْ اِذا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حینَ الْوَصِیَّةِ...»

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۳۸۳.

(۲۴۰) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

«ای کسانی که ایمان آوردید شهادتی که برای یکدیگر در حال احتضار و هنگام ادای وصیت تحمل می کنید... .» (۱۰۶ / مائده)

«شَهادَت» که عبارت است از تشریح زبانی، تحمل و ضبطش از خطر دستخوش عوارض شدن، دورتر از سایر وسایل است، و نسبت به نوشتن و امثال آن از دستبرد حوادث مصون‌تر است، و لذا می‌بینیم هیچ یک از امت‌ها با همه اختلافی که در سنن اجتماعی و سلیقه‌های قومی و ملی و با آن تفاوت فاحشی که در ترقی و عقب‌ماندگی و تمدن و توحش دارند، با این همه در مجتمعات خود نسبت به شهادت، خود را بی‌نیاز ندانسته و از قبول آن شانه خالی نکرده و تا اندازه‌ای به اعتبار آن اعتراف دارند، روی این حساب شهادت کسی معتبر است که یکی از افراد مجتمع و جزئی از اجتماع به‌شمار

طبقات شهود در وصیت و اعتبار شهادت آن‌ها (۲۴۱)

آید و لذا اعتباری به شهادت اطفال غیر ممیز و دیوانگانی که نمی‌فهمند چه می گویند، نیست، و نیز از همین جهت بعضی از ملل

وحشـی که زنان را جزو اجتماع بشـری نمی‌شمارند شهادتشان را هم معتبر نمی‌دانند، چنان که سنن اجتماعی غالب امت‌های قدیمی مانند روم و یونان و غیر آن‌ها به همین منوال جریان داشته است، و اسلام هم که دین فطرت است شهادت را معتبر دانسته و در بین سایر وسایل تنها آن را معتبر داشته و سایر وسایل را از درجه اعتبار ساقط دانسته، مگر در صورتی که افاده علم کند و درباره اعتبار شهادت فرموده: «وَ اَقیمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ» و نیز فرموده: «وَ لا تَکْتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَنْ یَکْتُمْها فَاِنَّهُ اثِمٌ قَلْبُهُ» (۲۸۳ / بقره) و نیز فرموده: «وَ الَّذینَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قآئِمُونَ.»(۳۳ / معارج)

و درباره عدد شهود جز در مسأله زنا در جمیع موارد دو نفر را کافی دانسته که هرکدام دیگری را تأیید کند و فرموده:

(۲۴۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

«وَ اسْتَشْهِدُوا شَهیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَاِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ اَنْ تَضِلَّ اِحْدیهُما فَتُذَکِّرَ اِحْدیهُمَا الْاُخْری وَ لا ـ یَأْبَ الشُّهَداءُ اِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْأَمُوا اَنْ تَکْتُبُوهُ صَغیرا اَوْ کَبیرا اِلی اَجَلِهِ ذلِکُمْ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّهِ وَ اَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ اَدْنی اَلّا تَرْتابُوا...» (۲۸۲ / بقره)

چون ذیل آیه افاده می‌کند که آن‌چه در صدر آیه درباره احکام شهادت ذکر شده که از آن جمله ضمیمه شدن یکی است به دیگری به عدالت و اقامه شهادت و رفع سوء غرض بیشتر مطابقت دارد، چون اسلام در تشخیص این‌که چه کسی از افراد مجتمع به شمار می‌رود و خلاصه چه کسانی مجتمع انسانی را تشکیل می‌دهند زنان را هم جزو

طبقات شهود در وصیت و اعتبار شهادت آن‌ها (۲۴۳)

مجتمع و مشمول حکم شهادت می‌دانست، از این رو زنان را هم در اقامه شهادت با مردان سهیم نموده و حق ادای شهادات را هم به آنان داده، الّا این‌که چون مجتمعی را که اسلام به‌وجود آورده مجتمعی است که ساختمانش بر پایه عقل نهاده شده نه بر عواطف، و زنان جنبه عواطفشان بر تعقلشان غلبه دارد، از این رو از این حق به زنان نصف مردان داده است.

بنابراین شهادت دو نفر از زنان معادل یک نفر از مردان خواهد بود، چنان‌که آیه شریفه گذشته نیز به این حکمت اشاره کرده و فرموده: «اَنْ تَضِلَّ اِحْدیهُما فَتُذَکِّرَ اِحْدیهُمَا الْاُخْری ـ تا اگر یکی از دو گمراه و دستخوش عواطف شد دیگری متذکرش سازد.»

درباره شهادت در کتب مفصله فقه احکام زیاد و فروعات بسیار مبسوطی هست که چون از غرض ما در این بحث خارج است متعرض آن نمی‌شویم. (۱)

(۲۴۴) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

۱- المیــزان ، ج: ۶ ص: ۲۹۷.

طبقات شهود در وصیت و اعتبار شهادت آن‌ها (۲۴۵)

فصل پنجم :بحثی در قوانین مورد نظر قرآن

اختلاف هدف در قوانین موضوعه انسان‌ها با قوانین اسلام

هدف و جهت جامعی که (و یا نقطه ضعفی که) در همه قوانین جاری در دنیای امروز هست، بهره‌برداری و بهره‌مندی از مزایای حیات مادی و دنیائی است و این هدف است که در همه قوانین، منتها درجه سعادت آدمی درنظر گرفته شده، در حالی که اسلام آن را قبول ندارد، زیرا از نظر اسلام سعادت، در برخورداری از لذائذ مادی خلاصه

(۲۴۶)

نمی‌شود، بلکه مدار آن وسیع‌تر است، یک ناحیه‌اش همین برخورداری از زندگی دنیا است و ناحیه دیگرش برخورداری از سعادت

اخروی است، که از نظر اسلام، زندگی واقعی هم همان زندگی آخرت است و اسلام سعادت زندگی واقعی یعنی زندگی اخروی بشر را جز با مکارم اخلاق و طهارت نفس از همه رذائل، تأمین شدنی نمی‌داند، و باز به حد کمال و تمام رسیدن این مکارم را وقتی ممکن می‌داند که بشر دارای زندگی اجتماعی صالح باشد، و دارای حیاتی باشد که بر بندگی خدای سبحان و خضوع در برابر مقضیات ربوبیت خدای تعالی و بر معامله بشر براساس عدالت اجتماعی، متکی باشد.

اسلام براساس این نظریه، برای تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر اصلاحات خود را از دعوت به توحید شروع کرد، تا تمامی افراد بشر یک خدا را بپرستند، و آن‌گاه قوانین خود را بر همین اساس تشریع نمود و تنها به تعدیل خواست‌ها و اعمال اکتفا

اختلاف هدف در قوانین انسان‌ها با قوانین اسلام (۲۴۷)

نکرد، بلکه آن را با قوانینی عبادی تکمیل نمود و نیز معارفی حقه و اخلاق فاضله را بر آن اضافه کرد.

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی

اسلام ضمانت اجرا را در درجه اول به عهده حکومت اسلامی و در درجه دوم به عهده جامعه نهاد، تا تمامی افراد جامعه با تربیت صالحه علمی و عملی و با داشتن حق امر به معروف و نهی از منکر در کار حکومت نظارت کنند.

و از مهم‌ترین مزایا که در این دین به چشم می‌خورد ارتباط تمامی اجزای اجتماع به یکدیگر است، ارتباطی که باعث وحدت کامل بین آنان می‌شود، به این معنا که روح توحید در فضائل اخلاقی که این آئین بدان دعوت می‌کند ساری و روح اخلاق نامبرده در

(۲۴۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

اعمالی که مردم را بدان تکلیف فرموده جاری است، در نتیجه تمامی اجزای دین اسلام بعد از تحلیل به توحید برمی‌گردد و توحیدش بعد از تجزیه به صورت آن اخلاق و آن اعمال جلوه‌گر می‌کند، همان روح توحید اگر در قوس نزول قرار گیرد آن اخلاق و اعمال می‌شود و اخلاق و اعمال نامبرده در قوس صعود همان روح توحید می‌شود، هم‌چنان‌که قرآن کریم فرمود:

«اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ» (۱۰ / فاطر)

ممکن است کسی بگوید: عین همان اشکالی که به قوانین مدنیه وارد گردید به قوانین اسلامی نیز وارد است، یعنی همان‌طور که قوه مجریه در آن قوانین نمی‌تواند آن قوانین را حتی در خلوت‌ها اجرا کند، چون اطلاعی از عصیان‌های پنهانی ندارد، قوه مجریه در اسلام نیز همین نارسائی را دارد، دلیل روشنش این ضعفی است که به چشم خود در

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۴۹)

قوانین دینی مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که چگونه سیطره خود بر جامعه اسلامی را از دست داده و این نیست مگر به خاطر همین که کسی را ندارد که نوامیس و قوانینش را حتی برای یک روز بر بشر تحمیل کند؟

در پاسخ می‌گوئیم حقیقت قوانین عمومی چه الهی و چه بشریش، چیزی جز صورت‌هائی ذهنی در اذهان مردم نیست، یعنی تنها معلوماتی است که جایش ذهن و دل مردم است، بله وقتی اراده انسان به آن تعلق بگیرد مورد عمل واقع می‌شود، یعنی اعمالی بر طبق آن‌ها انجام می‌دهند و قهرا اگر اراده و خواست مردم به آن تعلق نگیرد و نخواهند به آن قوانین عمل کنند چیزی در خارج به عنوان مصداق و منطبق علیه آن‌ها یافت نمی‌شود.

پس مهم این است که کاری کنیم تا خواست مردم به وقوع آن قوانین، تعلق بگیرد و

(۲۵۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تا قانون قانون بشود و قوانین تدوین شده در تمدن حاضر بیش از این همّ و اراده ندارد که افعال مردم بر طبق خواست اکثریت انجام

یابد، به همین اندازه است و بس، و اما چه کنیم که خواست‌ها این‌طور شود، چاره‌ای برایش نیندیشیده‌اند، هر زمانی که اراده‌ها زنده و فعال و عاقلانه بوده، قانون به طفیل آن جاری می‌شده است، و هر زمان که در اثر انحطاط جامعه و ناتوانی بنیه مجتمع می‌مرده و یا اگر هم زنده بوده به خاطر فرورفتگی جامعه در شهوات و گسترش یافتن دامنه عیاشی‌ها شعور و درک خود را از دست می‌داده و یا اگر، هم زنده بوده و هم دارای شعور، از ناحیه حکومت استبدادیش جرأت حرف زدن نداشته و اراده آن حاکم مستبد، اراده اکثریت را سرکوب کرده و قانون به بوته فراموشی سپرده می‌شد.

باید گفت که در وضع عادی هم قانون تنها در ظاهر جامعه حکومت دارد و می‌تواند

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۵۱)

از پاره‌ای خلافکاری‌ها و تجاوزات جلوگیری کند، اما در جنایاتی که سری انجام می‌شود، قانون راهی برای جلوگیری از آن ندارد و نمی‌تواند دامنه حکومت خود را تا پستوها و صندوق خانه‌ها و نقاطی که از منطقه نفوذش بیرون است گسترش دهد و در همه این موارد امت به آرزوی خود که همان جریان قانون و صیانت جامعه از فساد و از متلاشی شدن است نمی‌رسد، و انشعاب‌هائی که بعد از جنگ جهانی اول و دوم در سرزمین اروپا واقع شد خود از بهترین مثال‌ها در این باب است.

و این خطر یعنی شکسته شدن قوانین و فساد جامعه و متلاشی شدن آن، جوامع را دستخوش خود نکرد، مگر به خاطر این‌که جوامع توجه و اهتمامی نورزید در این‌که تنها علت صیانت خواست‌های امت را پیدا کند، و تنها علت حفظ اراده‌ها و در نتیجه تنها ضامن اجرای قانون همانا اخلاق عالیه انسانی است، چون اراده در بقایش و استدام

(۲۵۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

حیاتش تنها می‌تواند از اخلاق مناسب با خود استمداد کند، و این معنا در علم‌النفس کاملاً روشن شده است. (کسی که دارای خلق شجاعت است، اراده‌اش قوی‌تر از اراده کسی است که آن خلق را ندارد و آن‌که دارای تواضع است اراده‌اش در مهر ورزیدن قوی‌تر از اراده کسی است که مبتلا به تکبر است، در عکس قضیه نیز چنین است آن‌که ترسوتر و یا متکبرتر است اراده‌اش در قبول ظلم و در ستمگری قوی‌تر از اراده کسی است که شجاع و متواضع است. مترجم.)

پس اگر سنتی و قانونی که در جامعه جریان دارد متکی بر اساسی قویم از اخلاق عالیه باشد، بر درختی می‌ماند که ریشه‌ها در زمین و شاخه‌ها در آسمان دارد و به عکس اگر چنین نباشد به بوته خاری می‌ماند که خیلی زود از جای کنده شده و دستخوش بادها می‌شود.

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۵۳)

شما می‌توانید این معنا را در پیدایش کمونیسم که چیزی جز زائیده دمکراسی نیست، موردنظر قرار دهید، چون این نظام در دنیا به وجود نیامد مگر به خاطر تظاهر طبقه مرفه به عیاشی، و به خاطر محرومیت طبقات دیگر اجتماع و روز به روز فاصله این دو طبقه از یکدیگر بیشتر و قساوت و از دست دادن انصاف در طبقه مرفه زیادتر و خشم و کینه از آنان در دل طبقات محروم شعله‌ورتر گردید و اگر قوانین کشورهای متمدن می‌توانست سعادت آدمی را تضمین کند و ضمانت اجرائی می‌داشت هرگز این مولود نامشروع (کمونیسم) متولد نمی‌شد.

و نیز می‌توانید صدق گفتار ما را با سیری در جنگ‌های بین‌المللی به دست آورید، که نه یک‌بار و نه دوبار، زمین و زندگی انسان‌های روی زمین را طعمه خود ساخت و خون هزاران هزار انسان را به زمین ریخت، حرث و نسل را نابود کرد، برای چه؟ تنها و

(۲۵۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تنها برای این‌که چند نفر خواستند حس استکبار و غریزه حرص و طمع خود را پاسخ دهند.

آیا اینک تصدیق خواهی کرد که قوانین غربی به خاطر نداشتن پشتوانه‌ای در دل انسان‌ها نمی‌تواند سعادت انسان را تأمین کند؟

انسانی که این قدر خطرناك است، چه اعتنائی به قانون دارد؟ قانون در نظر چنین انسانی چیزی جز بازیچه‌ای مسخره نیست.
و لیکن اسلام سنت جاریه و قوانین موضوعه خود را براساس اخلاق تشریع نموده و در تربیت مردم براساس آن اخلاق فاضله سخت عنایت به خرج داده است.
چون قوانین جاریه در اعمال، در ضمانت اخلاق و بر عهده آن است و اخلاق همه جا با انسان هست، در خلوت و جلوت وظیفه خود را انجام می‌دهد بهتر از یک پلیس می‌تواند عمل کند، چون پلیس و هر نیروی انتظامی دیگر تنها می‌توانند در ظاهر نظم‌را برقرار سازند.
ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۵۵)
خواهی گفت: معارف عمومی در ممالك غربی نیز در مقام تهذیب اخلاق جامعه هست و از ناحیه مجریان قوانین، برای این منظور تلاش بسیار می‌شود تا مردم را براساس اخلاق پسندیده تربیت کنند.
می گوئیم بله همین‌طور است، اما این اخلاق و دستوراتش مانند قوانین آنان در نظر آن‌هائی که می‌خواهند بند و باری نداشته باشند مسخره‌ای بیش نیست و لذا می‌بینیم که هیچ سودی به حالشان نداشته است.
خواهی پرسید چرا؟ می گوئیم اولاً: برای این که تنها چیزی که منشأ همه رذائل اخلاقی است، اسراف و افراط در لذت‌های مادی در عده‌ای و تفریط و محرومیت از آن در عده‌ای دیگر است، و قوانین غربیان مردم مرفه را در آن اسراف و افراط آزاد گذاشته و
(۲۵۶) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام
نتیجه‌اش محرومیت عده‌ای دیگر شده، خوب در چنین نظامی که اقلیتی از پرخوری شکمشان به درد آمده و اکثریتی از گرسنگی می‌نالند آیا دعوت به اخلاق دعوت به دو امر متناقض و درخواست جمع بین دو ضد نیست؟!
علاوه بر این همان‌طور که قبلاً- توجه فرمودید غربی‌ها تنها اجتماعی فکر می‌کنند و پیوسته مجتمعات و نشست آنان برای به دام کشیدن جامعه‌های ضعیف و ابطال حقوق آنان است، و با مایملك آنان زندگی می‌کنند و حتی خود آنان را برده خویش می‌سازند، تا آن‌جا که بتوانند به ایشان زور می گویند! با این حال اگر کسی ادعا کند که غربی‌ها جامعه و انسان‌ها را به سوی صلاح و تقوا می‌خوانند، ادعائی متناقض نیست؟ قطعا همین است و لاغیر و سخن این‌گونه گروه‌ها و سازمان‌ها در کسی اثر نمی گذارد.
و دلیل دوم این که: غربی‌ها به اصلاح اخلاق نیز می‌پردازند لیکن کمترین نتیجه‌ای
ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۵۷)
نمی گیرند، این است که اخلاق فاضله اگر بخواهد مؤثر واقع شود باید در نفس ثبات و استقرار داشته باشد و ثبات و استقرارش نیازمند ضامنی است که آن را ضمانت کند و جز توحید یعنی اعتقاد به این که برای عالم تنها یک معبود وجود دارد تضمین نمی کند، تنها کسانی پای‌بند فضائل اخلاقی می‌شوند که معتقد باشند به وجود خدائی واحد و دارای اسماء حسنا، خدای حکیم که خلایق را به منظور رساندن به کمال و سعادت آفرید، خدائی که خیر و صلاح را دوست می‌دارد و شر و فساد را دشمن، خدائی که به‌زودی خلایق اولین و آخرین را در قیامت جمع می‌کند تا در بین آنان داوری نموده و هرکسی را به آخرین حد جزایش برساند، نیکوکار را به پاداشش و بدکار را به کیفرش.
و پرواضح است که اگر اعتقاد به معاد نباشد هیچ سبب اصیل دیگری نیست که بشر را از پیروی هوای نفس بازبدارد، و وادار سازد به این که از لذائذ و بهره‌های
(۲۵۸) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام
طبیعی نفس صرفنظر کند، چون طبع بشر چنین است که به چیزی اشتها و میل کند و چیزی را دوست بدارد که نفعش عاید خودش

شود، نه چیزی که نفعش عاید غیرخودش شود، مگر آن‌که برگشت نفع غیر هم به نفع خودش باشد (به خوبی دقت بفرمائید.) خوب، بنابراین در مواردی که انسان از کشتن حق غیر، لذت می‌برد و هیچ رادع و مانعی نیست که او را از این لذت‌های نامشروع بازبدارد و هیچ قانونی نیست که او را در برابر این تجاوزها مجازات کند و حتی کسی نیست که او را سرزنش نموده و مورد عتاب قرار دهد، دیگر چه مانعی می‌تواند او را از ارتکاب این‌گونه خطاها و ظلم‌ها (هرقدر هم که بزرگ باشد،) جلوگیری نماید؟

و اما این‌که این توهم (که اتفاقا بسیاری از اهل فضل را به اشتباه انداخته،) که مثلاً حب وطن، نوع دوستی ثنا و تمجید در مقابل صحت عمل و امثال این‌ها بتواند کسی را از

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۵۹)

تجاوز به حقوق هم‌نوع و هم‌وطن بازبدارد (توهمی است که جایش همان ذهن است، و در خارج وجود ندارد،) و خیالی است باطل چراکه امور نامبرده، عواطفی است درونی و انگیزه‌هائی است باطنی که جز تعلیم و تربیت، چیزی نمی‌تواند آن را حفظ کند و خلاصه اثرش بیش از اقتضا نیست، و به حد سببیت و علیت نمی‌رسد، تا تخلف‌ناپذیر باشد، پس این‌گونه حالات، اوصافی هستند اتفاقی و اموری هستند عادی که با برخورد موانع زایل می‌شوند و این توهم مثل توهم دیگری است که پنداشته‌اند عوامل نامبرده یعنی حب وطن، علاقه به هم‌نوع، و یا عشق به شهرت و نام نیک، اشخاصی را وادار می‌کند به این‌که نه تنها به حقوق دیگران تجاوز نکند بلکه خود را فدای دیگران هم بکند، مثلاً خود را به کشتن دهد تا وطن از خطر حفظ شود و یا مردم پس از مردنش او را تعریف کنند، آخر کدام انسان بی‌دین، انسانی که مردن را نابودی می‌داند حاضر است برای بهتر

(۲۶۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

زندگی کردن دیگران و یا برای این‌که دیگران او را تعریف کنند و او از تعریف دیگران لذت ببرد خود را به کشتن دهد؟ او بعد از مردنش کجا است که تعریف دیگران را بشنود و از شنیدنش لذت ببرد؟

و کوتاه سخن این‌که هیچ متفکر بصیر، تردید نمی‌کند در این‌که انسان (هرچه می‌کند به منظور سعادت خود می‌کند، و هرگز) بر محرومیت خود اقدامی نمی‌کند، هرچند که بعد از محرومیت او را مدح و ثنا کنند، و وعده‌هائی که در این باره به او می‌دهند که اگر مثلاً برای سعادت جامعه‌ات فداکاری کنی (قبرت به‌نام سرباز گمنام مزار عموم می‌گردد،) و نامت تا ابد به نیکی یاد می‌شود، و افتخاری جاودانی نصیبت می‌شود و... تمام این‌ها وعده‌هائی است پوچ و فریب‌کارانه که می‌خواهند او را با این‌گونه وعده‌ها گول بزنند، و عقلش را در کوران احساسات و عواطف بدزدند و چنین

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۶۱)

شخص فریب‌خورده‌ای این‌گونه خیال می‌کند که بعد از مردنش و به اعتقاد خودش بعد از باطل شدن ذاتش همان حال قبل از مرگ را دارد، مردم که تعریف و تمجیدش می‌کنند او می‌شنود و لذت می‌برد و این چیزی جز غلط در وهم نیست همان غلط در وهمی است که می‌گساران مست در حال مستی دچار آن می‌شوند، وقتی احساساتشان به هیجان درمی‌آید بنام فتوت و مردانگی از جرم مجرمین درمی‌گذرند و جان و مال و ناموس و هر کرامت دیگری را که دارند در اختیار طرف می‌گذارند، و این خود سفاهت و جنون است، چون اگر عاقل بودند هرگز به چنین اموری اقدام نمی‌کردند.

پس این لغزش‌ها و امثال آن خطرهائی است که غیر از توحیدی که ذکر شد، هیچ سنگری نیست که انسان را از آن حفظ کند و به همین جهت است که اسلام اخلاق کریمه را که جزئی از طریقه جاریه او است براساس توحید پی‌ریزی نموده است، توحیدی که

(۲۶۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

اعتقاد به توحید هم از شؤون آن است و لازمه این توحید و آن معاد این است که انسان هر زمان و هرجا که باشد روحا ملتزم به احسان و دوری از بدی‌ها باشد، چه این‌که تک تک موارد را تشخیص بدهد که خوبی است یا بدی است و یا نداند، و چه این‌که

ستایشگری، او را بر این اخلاق پسندیده ستایش بکند و یا نکند، و نیز چه این‌که کسی با او باشد که بر آن وادار و یا از آن بازش بدارد یا نه، برای این‌که چنین کسی خدا را با خود و دانای به‌احوال‌خود و حفیظ و قائم بر هرنفس‌می‌داند و معتقداست‌که خدای‌تعالی عمل هر انسانی را می‌بیند و نیز معتقد است که در ماورای این عالم روزی است که در آن روز هر انسانی آن‌چه را که کرده حاضر می‌بیند (چه خیر و چه شر) و در آن روز هرکسی بدان‌چه کرده جزا داده می‌شود. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۴ ص: ۱۴۳.

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۶۳)

بحث فلسفی در چگونگی تکلیف و دوام آن

در خلال بحث‌های نبوت، و چگونگی نشو و نمای شرایع آسمانی در میان بشر ـ که ما در این کتاب گذراندیم ـ این معنا گذشت که: هر نوعی از انواع موجودات برای خود هدف و غایتی از کمال دارند که از بدو پیدایش به‌سوی آن حد از کمال سیر می‌کند و با حرکت وجودیش آن کمال را جستجو می‌کند و لذا همه حرکاتش طوری است که با آن کمال متناسب است، و تا خود را به آن حد نرساند آرام نمی‌گیرد مگر آن‌که مانعی در سر راهش درآید و او را از سیر بازبدارد و قبل از رسیدن به هدف او را از بین

(۲۶۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

ببرد، مثلاً درخت به خاطر آفاتی که به آن حمله‌ور می‌شود از رشد و نمو بازایستد.

و نیز این معنا گذشت که محرومیت از رسیدن به هدف، مربوط به افراد مخصوصی از هر نوع است، نه نوعیت نوع، که همواره محفوظ است، و تصور ندارد که تا آخرین فردش دچار آفت گردد.

یکی از انواع موجودات، آدمی است که او نیز غایتی وجودی دارد که به آن نمی‌رسد مگر آن‌که به طور اجتماع و مدنیت زندگی کند، دلیل و شاهدش هم این است که به چیزهای مجهز است که به خاطر آن‌ها از هم‌نوع خود بی‌نیاز نیست، مانند نر و مادگی، و عواطف و احساسات، و کثرت حوائج و تراکم آن‌ها.

و همین اجتماع و مدنیت، آدمیان را به احکام و قوانینی محتاج می‌کند که با احترام نهادن به آن و به کار بستن آن، امور مختلف زندگی را منظم ساخته و اختلافات خود را

بحث فلسفی در چگونگی تکلیف و دوام آن (۲۶۵)

که غیر قابل اجتناب است برطرف سازند، و هر فردی در جائی قرار بگیرد که سزاوار آن است، و به همین وسیله سعادت و کمال وجودی خود را دریابد، و این احکام و قوانین عملی در حقیقت ناشی از حوائجی است که خصوصیت وجودی انسان و خلقت مخصوصش، یعنی تجهیزات بدنی و روحیش آن‌را ایجاب می‌کند، هم‌چنان‌که همین خصوصیات وجودی و خلقتیش مرتبط با خصوصیات علل و اسبابی است که در میان نظام عمومی عالم، مثل او موجودی را پدید بیاورد.

و این معنا همان معنای فطری بودن دین خداست، زیرا دین خدا عبارتست از مجموعه احکام و قوانینی که وجود خود انسان، انسان را به سوی آن ارشاد می‌کند.

و یا به تعبیر دیگر: فطری بودن دین خدا به این معنا است که دین خدا مجموعه سنت‌هایی است که وجود و کون عمومی عالم آن را اقتضاء می‌کند به طوری که اگر آن

(۲۶۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

سنت‌ها اقامه شود مجتمع بشر اصلاح شده و افراد، به هدف وجود و نهایت درجه کمال خود می‌رسند، باز به‌طوری که اگر آن سنت‌ها را باطل و بی‌اعتبار کنند، عالم بشریت رو به تباهی نهاده، آن وقت مزاحم نظام عمومی جهان می‌گردد.

و این احکام و قوانین چه مربوط به معاملات اجتماعی باشد که حال مجتمع را اصلاح و منظم کند، و چه مربوط به عبادات باشد که آدمی را به کمال معرفتش برساند و او را فردی صالح در اجتماعی صالح قرار دهد، می‌بایستی از طریق نبوت الهی و وحی آسمانی به آدمی برسد، و انسان تنها باید به چنین قانونی تن در دهد و لاغیر.

بـا این بیـان و اصولی که گـذشت معلوم می‌شود که: تکـالیف الهی اموری است که ملازم آدمی است، و مـادامی که در این نشـاه، یعنی در دنیا زندگی می‌کند چاره‌ای جز پذیرفتن آن ندارد، حال چه این‌که خودش فی حد نفسه ناقص باشد، و هنوز به حد کمال

بحث فلسفی در چگونگی تکلیف و دوام آن (۲۶۷)

وجودش نرسیده باشد، و چه این‌که از حیث علم و عمل به حد کمال رسیده باشد، (خلاصه این‌که بشر تا بشر است و تا در این عالم است محتاج دین است چه این‌که در حال توحش باشـد و چه این‌که به نهایت درجه تمـدن و پیشـرفت رسـیده باشـد،) اما احتیاجش به‌دین در صورت تـوحش و عقب افتادگی روشن است، و امـا در صـورت تمـدن و کمـال علم و عمـل از این نظر است که معنـای کمالش این است که در دو ناحیه علم و عمل دارای ملکات فاضلـه‌ای شـده است که به خاطر داشتن آن، کارهایی از او سر می‌زند که صالـح به حال اجتماع است، و اعمال عبادی‌ای از او سر می‌زند که صالح به حال معرفت او اســت، و درســت مطابق با عنایــت الهی نسبت به هدایــت انسان به ســوی سعادتش می‌باشد.

و پرواضح است که اگر قوانین الهی را مختص به افراد و اجتماعات ناقص و

(۲۶۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

عقب‌افتـاده بـدانیم، و تجـویز کنیم که انسـان کامـل تکلیـف نداشـته باشـد تجـویز کرده‌ایم که افـراد متمــدن، قوانیــن و احکــام را بشـکننــد، و معامــلات را فاســد انجـام دهنـد، و مجتمـع را فاسد و درهـم و برهم کنند، و حال آن‌که عنایت الهی چنین نخواسته است.

و هم‌چنین تجویز کرده‌ایم که افراد متمـدن از ملکـات فاضـله و احکـام آن تخلف کننـد، و حال آن‌که همه افعال، مقـدماتی برای به دست آوردن ملکاتنـد، و وقتی ملکه پیدا شد افعال، آثار غیرقابل تخلف آن می‌شود، و دیگر تصور نمی‌شود شخصـی که مثلاً: ملکه معرفةاللّه را پیدا کرده خدا را عبادت نکند، و یا کسی که ملکه سخاوت را پیدا کرده بذل و بخشش نکند.

این‌جـا است که فسـاد گفته بعضـی‌ها روشن می‌شود که توهم کرده‌انـد: غرض از تکـالیف عملـی، تکمیـل انسـان و رسانـدنـش به نهایت درجه کمال او است، و وقتی

بحث فلسفی در چگونگی تکلیف و دوام آن (۲۶۹)

کامـل شد دیگر حاجتی به تکلیف نداشته بقای تکلیــف در حق او مفهومــی ندارد!؟

وجه فسادش این است که انسان هر قـدر هم که کامل شـده باشـد اگر از تکالیف الهی سـربـاز زند، مثلاً احکام معاملاتی را رعایت نکند، اجتماع را دچار هرج و مرج کرده است، و عنایت الهــی را نسبت به نوع بشــر باطل ساخته است، و اگر از تکالیف مربوط به عبـادات تخلـف کنـد برخلاـف ملکاتش رفتار کرده، و این محــال است، چون رفتار بشـر آثار ملکــات او است، و به فرض هم که جائــز باشد، باز مستلــزم از بین بــردن ملکــه است، و آن نیـز مستلـزم ابطــال عنایــت الهــی نسبــت به نــوع بشــر اســت.

آری میان انسان کامل و غیرکامل از نظر صـدور افعال فرق است، انسان کامل و دارای ملکه فاضـله از مخالفت مصون است، و ملکه راسـخه در نفسـش نمی‌گـذارد او کار خلاف بکنـد، ولی انسان ناقص چنین مانع و جلوگیری در نفس نـدارد. خداوند همه را در به دست آوردن ملکــات فاضله یاری فرماید! (۱)

(۲۷۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

عدل، مبنای تشریع قوانین الهی

«وَ ما اَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ اِلّا لَها مُنْذِرُونَ،»

«هیچ دهکـــده‌ای را هـــلاک نکـردیـم مگـر آن‌کـه بیم‌رسـان داشتنـــد،»

«ذِكْـــرى وَ مـــا كُنّـا ظـالِمیـــنَ،»

«تـا متذکـر شـونـد، و مـا هرگـز ستمگـر نبوده‌ایـم!» (۲۰۸ و ۲۰۹ / شعراء)

۱- المیزان ، ج: ۱۲ ص: ۲۹۴.

عدل، مبنای تشریع قوانین الهی (۲۷۱)

«وَ ما كُنّا ظالِمينَ ـ ما هرگز ستمگر نبوده‌ایم»

می‌فرمایـد: ما هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم، مگر در حالی که انذار شده بودند و تذکر یافته، حجت بر آنان تمام شـــده بود، برای این‌که اگر در غیـر این حـال، هلاکشان می‌کردیم، نسبت به آنان ظلم کرده بودیم و شأن ما این نیست که به کسی ظلم کنیم. (۱)

ظالم نبودن خدا به چه معنا است؟

۱- المیـــــــــزان ، ج : ۱۵ ص: ۴۵۹.

(۲۷۲) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

از لوازم متساوی ظلم این است که ظالم کار و تصرفی بکند که حق او نیست و مالک چنین فعل و چنین تصرفی نمی‌باشد، در مقابل ظلم عدل است، که لازمه مساوی آن این اســت که شخص عـادل کسی باشد که کــار و تصرفــی بکنـد که مالـک آن باشـد.

از همین‌جا روشن می‌گردد که کارهایی که فاعل‌های تکوینی انجام می‌دهنـد (نمک شوری و شـکر شیرینی می‌دهد) از این جهت که این آثـار و افعال مملوک تکوینی آن‌ها است، ظلم در کار آن‌ها مفروض نیست، برای این‌که فرض صـدور فعل از فاعل تکوینی مسـاوی است با فرض مملوکیت آن فعل برای آن فاعل، به این معنا که وجود فعل قائم به وجود فاعل است و جـدای از فاعل، وجود مستقلی ندارد.

و خـدای سـبحان مالـک عـالم است، یعنی دارای مـالکیتی است مطلق، که بر تمـامی موجودات عالم گسترده است، آن هم از جمیع جهات وجودشان، برای این‌که وجود

ظالم نبودن خدا به چه معنا است؟ (۲۷۳)

اشـیاء از جمیع جهات قائم به خـدای تعالی است و از وجود او بی‌نیاز نبوده، جـدای از او اسـتقلال ندارد و چون چنین است هر قسم تصرفی که در آن‌ها کند، چه آن موجود خوشش بیاید یا بدش آید و تصرف خدای تعالی به نفعش باشد یا به ضررش، ظلم نیست، بلکه می‌شود گفت: عدل است، به معنای این‌که رفتاری است غیرظالمانه، پس خدای تعالی هرچه بخواهد می‌تواند انجام دهد، و هر حکمی که اراده کند می‌تواند صادر نماید، همه این‌ها برحسب تکوین است.

توضیـح این‌که: درست است که غیر خـدای تعـالی موجودات دیگر نیز افعـال تکوینی دارنـد و هر فاعـل تکوینی مالک فعل خویش است، اما این مالکیت موهبتی است الهی، پس در حقیقت خدای تعالی دارای ملکی مطلق و بالذات است و غیر خدا مالکیتش به غیر است و ملک او در طول ملک خدا است، به این معنا که خدا مالـک خود او و آن ملکـی است که

(۲۷۴) مبانی قانون و قانون گذاری در اسلام

به او تملیک کـرده، و تملیـک او مثـل تملیـک مـا نیســت که بعد از تملیـک به دیگری، خودمان مالـک نباشیم، بلکـه او بعد از آن هـم که چیزی را به خلق خود تملیک می‌کند، باز مهیمن و مسلط بر آن‌است.

یکی از آن فاعل‌های تکوین، نوع بشر است، که نسبت به افعال خود و مخصوصا آن افعالی که ما آن را فعل اختیاری می‌نامیم، و نیز نسبت به اختیارش که با آن کارهای خود را تعیین می کند که انجام دهم یا ندهم، مالك است.

ما در خود می‌یابیم که مالك و دارای اختیاریم، و این را به روشنی درك می کنیم، که نسبت به کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، همان‌طور که می توانیم انجام دهیم، می‌توانیم ترك کنیم، و خلاصه انجام و ترك آن هر دو برای ما ممکن است، پس ما در نفس خود درباره هر فعل و ترکی که فرض شود احساس آزادی و حریت نسبت به فعل

ظالم نبودن خدا به چه معنا است؟ (۲۷۵)

و ترك آن می کنیم، به این معنا که صدور هریك از آن‌دو را برای خود ممکن می‌دانیم. (۱)

منشأ ایجاد قوانین

چیزی که هست ناچاری انسان به زندگی اجتماعی و مدنی، عقل او را مجبور کرده به این‌که مقداری از این آزادی عمل خود چشم پوشیده، حریت خود را نسبت به بعضی کارها محدود کند، با این‌که خود را نسبت به آن‌ها نیز آزاد می‌دانست و آن اعمال عبارت است از کارهایی که یا انجامش و یا ترکش، نظام مجتمع را مختل می‌سازد.

۱- المیزان ، ج: ۱۵ ص: ۴۶۰.

(۲۷۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

دسته اول که انجام آنها نظام را مختل می‌سازد همان محرمات و گناهانی است که قوانین مدنی یا سنن قومی یا احکام حکومتی رایج در مجتمعات، آن را تحریم کرده است.

و نیز، ضرورت ایجاب کرده که برای تحکیم این قوانین و سنن، نوعی کیفر برای متخلفین از قوانین معین کنند، و البته این کیفر را در حق متخلفی اجراء می‌کنند که حرمت آن افعال و کیفر آن به گوشش رسیده و حجت بر او تمام شده باشد، حال یا این کیفر صرف مذمت و توبیخ بوده و یا علاوه بر مذمت، عقاب هم در پی داشته است.

و در عوض این‌که برای کسانی که آن قوانین را احترام بگذارند، اجر و جایزه‌ای معین کنند، تا به این وسیله مردم را به عمل به آن قوانین تشویق کرده باشند، که آن اجر و جایزه یا صِرف مدح بوده و یا ثواب هم در کار بوده است.

منشأ ایجاد قوانین (۲۷۷)

ناگزیر لازم دانسته که شخصی را برای این‌که قوانین جاری را در میان مجتمع معمول بدارد و مو به مو اجراء کند انتخاب نماید و او را به مقام امارت بر جامعه نصب کند و مسؤول کارهایی که به او محول کرده و مخصوصا اجرای احکام جزایی بداند، و پر واضح است که اگر امیر نامبرده باز هم اختیار خود را حفظ نمود، هرجا دلش خواست مجازات کند و اگر خواست مجازات نکند و یا نیکوکاران را دستگیر نموده، بدکاران را آزادی عمل دهد، مسأله قانون‌گذاری و احترام به سنت‌های اجتماعی به‌کلی لغو و بیهوده می‌شود.

این‌ها اصولی است عقلایی که تا حدی در جوامع بشری جریان داشته، و از اولین روزی که این نوع موجود، در روی زمین پای برجا گشت به شکلی و تا حدی در جوامع خود اجراء نمود، چون از فطرت انسانیتش سرچشمه می‌گرفته است. (۱)

(۲۷۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

قوانین از طرف خدا تعیین می‌شود

از سوی دیگر براهین عقلی حکم می‌کند که باید این قوانین از ناحیه خدا معین شود و انبیاء و رسولان الهی نیز که یکی پس از

دیگری از طرف خدای تعالی آمدنـد و همگی با قوانین اجتماعی و سـنتی برای زنـدگی آمدنـد، این معنا را تأییـد کرده‌اند که باید قوانین اجتماعی و سـنن زندگی از ناحیه خدای تعالی تشریع شود، تا احکام و وظائفی باشد که فطرت بشری نیز به سوی آن هدایت کند و در نتیجه سعادت حیات بشر را تضمین نموده، صلاح اجتماعی او را تأمین کند.

۱- المیزان ، ج: ۱۵ ص: ۴۶۱.

قوانین از طرف خدا تعیین می‌شود (۲۷۹)

و معلوم است همان‌طور که واضع و مقنن این شـریعت آسـمانی خدای سبحان است، هم‌چنین مجری آن ـ البته از نظر ثواب و عقاب که موطنش قیامت و محل بازگشت به سوی خداست ـ او می‌باشد. (۱)

مجری قانون نباید قانون را بشکند! (اجرای قانون ظلم نیست!)

و مقتضای این‌که خود خدای تعالی این شـرایع آسـمانی را تشـریع کند و معتبر بشـمارد، و خود را مجری آنها بداند، این است که بر خود واجب کرده باشد ـ البته وجوب

۱- المیـــــزان ، ج: ۱۵ ص: ۴۶۲.

(۲۸۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تشـریعی نه تکوینی ـ که بر ضد خواسته خود اقدامی ننموده و خودش در اثر اهمال و یا الغاء کیفر، قانون خود را نشکند، مثلاً، عمل خلافی را که خودش برای آن کیفر تعیین نموده، بـدون کیفر نگـذارد و عمـل صـحیحی را که مسـتحق کیفر نیست کیفر ندهـد، به غافلی که هیـچ اطلاعی از حکم یا موضوع حکم نـدارد، کیفر عالم عامـد ندهـد، و مظلوم را به گناه ظالم مؤاخـذه نکنـد وگرنه ظلم کرده‌است «سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّایَقُولُونَ عُلُوّا کَبیرا ـ او از چنین ظلمی منزه است.» (۴۳ / اسراء)

و شایـد مقصود آن‌هایی هم که گفته‌اند: خدا قادر بر ظلم است و لیکن به هیچ وجه از او سـر نمی‌زنـد ـ چون نقص کمـال است و خـدا از آن منـزه اسـت ـ همین معنـا باشـد، پس فرض این‌که خـدای تعـالی ظلـم کن، فرض امری است که صـدورش از او محـال است، نه این‌که خـود فرض محـال باشد و از ظاهـر آیه «وَ ما کُنّا ظالِمینَ،» و نیز آیه

مجری قانون نباید قانون را بشکند! (۲۸۱)

«اِنَّ اللّهَ لا یَظْلِمُ النّـاسَ شَـیْئا،» (۴۴ / یونس) و آیه «لِئَلاّـ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعْـدَ الرُّسُلِ،» (۱۶۵ / نسـاء) و آیه «وَ اَنَّ اللّهَ لَیْسَ بَظَلاّمٍ لِلْعَبیدِ،» (۱۸۲ / آل‌عمران) همیــن معنــا استفــاده مـی‌شــود.

آری ظـاهر این آیـات این است که ظلم نکردن خـدا از باب سالبه به انتفاء موضوع نیست، بلکه از باب سالبه به انتفاء حکم است، به عبـارت ساده‌تر این‌که: از این بـاب نیست که خـدا قـادر بر ظلم نیست و العیاذبـاللّه خواسته است منت خشک و خالی بر بنـدگانش بگذارد، بلکـه از این باب است که در عیــن این‌که قــادر بر ظلــم است، ظلــم نمی‌کند. (۱)

۱- المیـــــزان ، ج: ۱۵ ص: ۴۶۲.

(۲۸۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

قانون و اخلاق کریمه و توحید

«وَ راوَدَتْـهُ الَّتـی هُوَ فی بَیْتِهـا عَنْ نَفْسِـه وَ غَلَّقَتِ الاَبْوابَ وَ قالَـتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللّهِ اِنَّهُ رَبّی اَحْسَـنَ مَثْـوایَ اِنَّـهُ لا یُفْلِـحُ الظّلِمُـونَ،»

«و آن زنی که یوسف در خانه وی بود از او تمنای کامجویی کرد و درها را محکم بست و گفت بیا! گفت: پناه به خـدا که او مربی

من است و منزلت مرا نیکو داشته است که ستمگران رستگار نمی‌شوند»

«وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْلآ اَنْ رَّءَا بُرْهنَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوآءَ وَ الْفَحْشآءَ اِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ»

«وی یوسف را قصد کرد یوسف هم اگر برهان پروردگار خویش ندیده بود قصد او

قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۸۳)

کرده بود، چنین شد تا گناه و بدکاری را از او دور کنیم که وی از بندگان خالص شده مـا بـود.» (۲۳ و ۲۴ / یوسف)

هیـچ قانـونـی بـه ثمـر نمی‌رسـد مگـر بـه وسیلـه ایمـانـی کـه آن ایمـان به وسیلـه اخـلاق کریمـه حفـظ و آن اخـلاق هم به وسیله توحیـد ضمانـت شـود.

بنابراین، توحید اصلی است که درخت سعادت آدمی را رشد داده و شاخ و برگ اخلاق کریمه را در آن می‌رویاند، و آن شاخه‌ها را هم بارور ساخته جامعه بشریت را از آن میوه‌های گرانبها بهره‌مند می‌سازد، همچنان‌که فرموده: «اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ، تُؤْتیاُکُلَها کُلَّ حینٍ بِاِذْنِ رَبِّها وَ یَضْرِبُاللّهُ الاَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ، وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبیثَةٍ

(۲۸۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

اجْتُثَّـتْ مِنْ فَـوْقِ الاَرْضِ ما لَها مِـنْ قَـرارٍ» (۲۴ تا ۲۶ / ابراهیـم) و ایمـان بـه خـدا را چون درختـی معرفـی کـرده کـه دارای ریشـه است که قطعا همـان توحیـد اسـت.

و نیـز دارای خوردنی‌ها معرفی کرده که در هر آنی به اذن پروردگارش میوه‌هایش را می‌دهد، و آن میوه‌هـا عمل صالحند.

و نیز دارای شاخه‌هایی معرفی نموده که همان اخلاق نیکو از قبیل تقوا، عفت، معرفت، شجاعت، عدالت و رحمت و نظایر آن است. آن‌گـاه در آیـه دیگری دربـاره کلمه طیب چنین فرمـوده: «اِلَیْـهِ یَصْعَـدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَـلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ» (۱۰ / فاطر) سعـادت صعـود به سـوی خدای تعالی و تقرب به درگـاه او را تنها مخصـوص کلمه‌هـای طیب نمـوده که همـان اعتقـاد حـق اسـت، و عمل شایستـه و مناسـب که آن را بـالا می‌بـرد کمک کار آن قرار داده است.

قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۸۵)

بیان آن این‌که: همه می‌دانیم که کمال نوعی انسان تمام نمی‌شود و آدمی در زندگیش آن سعادتی را که همواره در پی آن است و هـدفی بزرگ‌تر از آن ندارد درنمی‌یابد مگر به اجتماع افرادی که در کارهای حیاتی با یکدیگر تعاون می‌کنند، کارهایی که کثرت و تنوع آن به حدی است که از عهده یک انسان برنمی‌آید که همه آن‌ها را انجام دهد.

و همین درک ضروری است که آدمی را محتـاج کرده که اجتمـاعی تشـکیل داده به سـنت‌ها و قـوانینی که نگهـدار حقوق افراد از بطلان و فساد باشـد تن دردهنـد و فردفرد اجتمــاع هریک به قدر وســع خود بدان عمــل نمایند، و در زیــر سایه آن قوانیــن اعمال یکدیگــر را مبادله نمــوده هریــک به قــدر ارزش عمل خود از نتیجه عمل دیگران برخوردار شونـد، و بدون این‌کـه نیرومند مقتدر به ضعیـف عاجز ظلـم کنـد.

(۲۸۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

این را نیز مسلم می‌داریم که قـوانین مـذکور مـؤثر واقـع نمی‌شـود مگر آن‌که قوانین دیگری به نـام قوانین جزایی ضـامن اجرای آن گردد، و متخلفین از آن و تجاوزکاران به حقوق دیگران را تهدیـد به این کند که در قبال کار بد کیفر بد دارند، و متخلفین از ترس آن کیفرها هوس تخلف نکنند.

و نیز مقررات دیگـری لازم است تا عاملیـن به قانـون را تشویـق و آنـان را در عمـل خیـر ترغیب نماید.

و نیز قوه حاکمه‌ای لازم است تا بر همه افراد، حکومت نموده به عدل و درستی بر همه سلطنت داشتـه باشد.

و این آرزو وقتی صورت عمل به خود می‌گیرد که قوه مجریه از جرم اطلاع، و بر مجرم تسلط داشته باشد، و اما اگر جرم‌هایی به دست مجرمینی در خلوت

قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۸۷)

صورت گیرد و قوه مجریه از آن خبردار نباشد ـ و چه‌قدر هم بسیار است ـ در این صورت، باز جلو جرم گرفته نمی‌شود و دست قوانین به مجرمین نمی‌رسد.

و نیز اگر چنان‌چه قوه مجریه ضعیف باشد و آن نیرویی که باید نداشته باشد و یا در سیاست مجرمین سهل‌انگاری نماید، مجرمین بر او چیره می‌گردند.

و هم‌چنین اگر خود مجرم شخصا قوی‌تر از قوه مجریه باشد باز هم قوانین بی‌ثمر و تخلفات و تجاوزات شایع می‌گردد.

آدمی طبعا سودطلب است، و می‌خواهد نفع را به خود اختصاص دهد هرچند به ضرر دیگران تمام شود. این مصیبت وقتی شدت می‌یابد که این توانایی بر تخلف در خود قوای مجریه متمرکز شود، و یا در شخص حاکم که زمام همه امور را به دست دارد جمع گردد.

(۲۸۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

در این صورت است که مردم را خوار نموده دیگر مردم نمی‌توانند او را به سوی عدالت اجتماعی و عمل به‌حق وادار نمایند.

آری، در چنین وضعی قوای مجریه و یا شخص حاکم فعال ما یشاء گشته، هیچ قدرتی تاب مقاومت او را نیاورده و هیچ اراده‌ای نمی‌تواند با اراده او معارضت نماید.

تاریخ بشریت از این‌گونه خاطرات تلخ مملو و از داستان‌های جبابره و طاغوت‌ها و زورگویی‌های ایشان به مردم معاصر خود پر است.

نزدیک‌تر از مراجعه به تاریخ، مراجعه به وضع موجود دنیای معاصر خود ماست که می‌بینیم در بیشتر نقاط روی زمین همین‌وضع جریان دارد.

قوانین و سنن اجتماعی هرقدر هم عادلانه تنظیم شده باشد و هر قدر قوانین جزائیش سخت‌تر تعیین شده باشد، مع ذلک آن‌طور که باید در مجتمع اجراء نمی‌شود و

قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۸۹)

جلو خلاف را نگرفته و در تخلف را نمی‌بندد، مگر آن‌که در افراد آن مجتمع فضائل اخلاقی حکومت کند و مردم به ملکات فاضله انسانی از قبیل ملکه پیروی حق و احترام انسانیت و عدالت و کرامت و حیاء و اشاعه رحمت و امثال آن پای‌بند باشند.

آری، خواننده عزیز نباید از دیدن وضعی که کشورهای متمدن دنیا از قوه و شوکت و نظم (به ظاهر عادلانه) به خود گرفته‌اند غره گشته و مرعوب شود، چون قوانین این کشورها براساس و پایه‌های اخلاقی وضع نشده و ضامن اجراء ندارد.

مردم این کشورها فکرشان فکر اجتماعی است، افرادشان جز نفع ملت و خیر آن و جز دفع‌ضرر از ملت‌شان چیزدیگری‌را محترم‌نمی‌شمارند و ملت‌هایشان‌جز برده‌کردن سایر ملت‌ها و دوشیدن آن‌ها و استعمار سرزمین‌هایشان و مباح کردن جان و مال و ناموسشان هدف دیگری ندارند.

(۲۹۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

ثمره این پیشرفت و ترقیشان این شد که آن ظلم‌هایی را که جباران در گذشته بر افراد وارد می‌کردند امروزه به اجتماعات منتقل گردیده و در حقیقت امروز اجتماعی بر اجتماعی دیگر ظلم و ستم روا می‌دارد یعنی امروز ملت جای فرد را گرفته است، پس می‌توان گفت که الفاظ، معانی خود را از دست داده‌اند و هر لفظی معنای ضد خود را به خود گرفته، اگر از حریت و

شرافت و عدالت و فضیلت سخنی به میان می‌آید مقصود واقعی از آن پیشرفت دنائت و پستی و ظلم و رذالت است.
و کوتاه سخن، سنن و قوانین اجتماع هیچ وقت از گزند تخلف و بطلان ایمن نمی‌شود مگر اینکه براساس فضائل اخلاقی و شرافت انسانیت تأسیس شده، و پشتوانه‌اش دل‌های مردم بوده باشد.
و این فضائل اخلاقی هم به تنهایی در تأمین سعادت اجتماع و سوق انسان به سوی
قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۹۱)
صلاح عمل کافی نیست، مگر وقتی که براساس توحید باشد، یعنی مردم ایمان داشته باشند به این‌که عالم ـ که انسان جزئی از آن است ـ آفریدگار و معبودی دارد یکتا، و ازلی و سرمدی، که هیچ چیز از علم و احاطه او بیرون نیست و قدرتش مقهور هیچ قدرتی نمی‌شود.
خدایی که همه اشیاء را بر کامل‌ترین نظام آفریده، بدون این‌که به یکی از آن‌ها احتیاجی داشته باشد، و به زودی خلایق را به سوی خود بازگردانیده به حسابشان می‌رسد، نیکوکار را به علت نیکوکاریش پاداش و بدکار را به بدی عملش کیفر می‌دهد، و آن را مخلد در نعمت و این را مخلد در عذاب می‌کند.
و این خود روشن است که وقتی اخلاق بر چنین عقیده‌ای اتکاء داشته باشد برای آدمیان جز مراقبت رضای خدا همتی باقی نمی‌ماند، در آن صورت تمامی هم آدمی این
(۲۹۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام
می‌شود که یک یک کارهایش مورد رضای خدا باشد، و چنین مردمی از درون دل‌هایشان، رادعی به نام تقوا دارند که مانع آنان از ارتکاب جرم می‌شود.
و اگر اخلاق از چنین اعتقادی سرچشمه نگیرد، برای آدمی در کارهای حیاتیش هدفی جز تمتع به متاع دنیای فانی و التذاذ به لذائذ حیات مادی باقی نمی‌ماند، نهایت چیزی که بتواند زندگی او را عادلانه، و او را وادار به حفظ قوانین اجتماعی خود کند، این فکر است که اگر من این قوانین را رعایت نکنم و ملزم به آن نباشم اجتماع من متلاشی گشته، و در نتیجه زندگی خودم هم متلاشی می‌شود، پس لازم است که من از پاره‌ای از خواسته‌هایم به خاطر حفظ جامعه صرف‌نظر کنم، تا به پاره‌ای دیگر نایل شوم، که اگر چنین کنم هم به بعضی از آرزوهایم می‌رسم، و هم این‌که مردم مادام که زنده‌ام مرا مدح و تعریف می‌کنند، و نام من در صفحات تاریخ با خطوط طلایی باقی می‌ماند.
قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۹۳)
اما مسأله مدح و تعریف مردم البته تا حدی مشوق هست، و لیکن تنها در امور مهمی که مردم از آن آگاه می‌شوند جریان دارد، به خلاف امور جزئی و شخصی، و یا امور مهمی که مردم خبردار نشوند، از قبیل کارهای سری، که در آن‌جا دیگر این دواعی مانع ارتکاب انسان نمی‌شود، و اما مسأله خطوط طلایی تاریخ و نام نیک، آن هم غالبا در مواردی صورت می‌گیرد که پای از جان گذشتگی و فداکاری در میان بیاید، مانند کشته شدن در راه وطن و یا بذل مال و صرف وقت در ترفیع مبانی دولت و امثال آن.
این چنین فداکاری‌ها از کسانی سرمی‌زند که به حیات دیگری، ماورای این زندگی معتقدند باشند، و کسی که چنین اعتقادی ندارد جز به یک عقیده خرافی دست به چنین فداکاری نمی‌زند، زیرا با نبود اعتقاد به یک زندگی دیگر هیچ عاقلی از جان خود
(۲۹۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام
نمی‌گذرد تا بعد از او نامش را به نیکی یاد کنند، چون او بعد از مرگ وجود ندارد تا از آن مدح و ثنا و یا هر نفع دیگری که تصور شود برخوردار گردد.

آن کدام عاقلی است که به خاطر آسایش دیگران از جان خود صرف‌نظر کند و خود را به کشتن دهد که دیگران به زندگی برسند، با این‌که برحسب فرض، به زندگی دیگری اعتقاد نداشته باشد و مرگ را جز بطلان نپندارند. مگر این‌که اعتقادی خرافی وادارش کند که خود را به کشتن دهد که آن‌هم با کم‌ترین توجه و التفات از بین می‌رود.

پس روشن شد که هیچ انگیزه و محرکی ولو هرچه باشد جای توحید را نمی‌گیرد. و چیزی وجود ندارد که جای توحید را در بازداری انسان از معصیت و نقض سنن و قوانین پر کند، مخصوصا اگر آن معصیت و نقض سنن از چیزهایی باشد که طبعا برای مردم آشکار نشود و بالاخص آن معصیتی که اگر فاش شود به خاطر جهاتی برخلاف

قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۹۵)

آن‌چه که بوده فاش می‌گردد مانند تجاوزی که اگر ـ العیاذبالله ـ از یوسف نسبت به زلیخا سر می‌زد.

همچنان‌که خودداری و تعفف یوسف از آن، برخلاف جلوه کرد، و زلیخا او را به شهوترانی و خیانت متهم نمود. آری، در چنین فروضی جز توحید هیچ مانع دیگری نیست، همچنان‌که یوسف را جز علم به مقام پروردگارش چیزی جلوگیر نشد و نمی‌توانست بشود. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۱۱ ص: ۲۱۰.

(۲۹۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».